



پژوهشنامه

روابط بین الملل

سال هشتم، شماره سی و یکم، پاییز ۱۳۹۴

دانشکده علوم سیاسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی



صاحب امتیاز: دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

مدیر مسئول: محمدعلی خسروی

سرمدیر: حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی



هیئت تحریریه:

سید حسین سیف زاده

داوود آقایی

احمد نقیب‌زاده

عباسعلی رهبر

محمدعلی خسروی

حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی

مجتبی مقصودی

علی اکبر امینی

استاد روابط بین الملل دانشگاه تهران

استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

استاد روابط بین الملل دانشگاه تهران

استادیار علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

دانشیار روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

دانشیار روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی



ویراستار: حبیب الله ابوالحسن شیرازی

مدیر اجرایی: محمد رضا لنجانی

طراحی و صفحه‌آرایی: جویا کیی ۰۹۱۲۳۵۰۶۲۱۸

❖ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: جویا کیی ۰۹۱۲۳۵۰۶۲۱۸

نشانی: تهران، شهرک قدس (غرب)، فاز یک، خیابان مهستان، شماره ۶۶، دانشکده علوم سیاسی دانشگاه

آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دفتر پژوهشنامه روابط بین‌الملل.

کدپستی: ۱۴۶۵۸۳۴۱۸۱

تلفن: ۸۸۳۷۶۷۳۲

دورنگار: ۸۸۳۷۶۷۳۰

پست الکترونیکی: iauctb_psir@yahoo.com

پایگاه اینترنتی: www.iauctb.org



قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال



مشاوران علمی این شماره:

محمد جواد آقاجری	سید داود آقایی
اسماعیل بایبوردی	جعفر قامت
حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی	محمد توحیدفام
اردشیر سنائی	محمدعلی خسروی
رضا سیمبر	ارسلان قربانی
احمد نقیب زاده	بیژن نیری
کامران طارمی	



نظرات مندرج در مقالات چاپ شده در «نشریه پژوهشنامه روابط بین‌الملل» ضرورتاً بیانگر آراء و نظرات مسئولان دانشکده نیست و نویسنده مقاله عهده‌دار مسئولیت آن می‌باشد.



راهنمای نگارش مقاله

«پژوهشنامه روابط بین‌الملل» از انتشارات دانشکده علوم سیاسی واحد تهران مرکزی است. مقالات رسیده به دفتر مجله پس از داوری در شورای تحریریه با شرایط زیر منتشر می‌شوند:

۱. «پژوهشنامه روابط بین‌الملل» تنها مقالات علمی و تخصصی را می‌پذیرد.
۲. مقاله ارسالی می‌بایست پیشتر در هیچ یک از نشریات داخل یا خارج به چاپ نرسیده باشد.
۳. مقالات باید دارای خلاصه فارسی و انگلیسی، مقدمه، روش بحث و فهرست منابع باشند.
۴. مقاله باید حداکثر در ۲۰ صفحه و حداقل در ۱۵ صفحه تایپی هر صفحه روی یک صفحه کاغذ استاندارد با رعایت فاصله مناسب در حاشیه به همراه فایل آن، تهیه و ارسال گردد.
۵. منابع مورد استفاده در مقاله باید در انتهای مقاله، به ترتیب حروف الفبا با تقدم منابع فارسی و سپس منابع خارجی آورده شوند. در متن مقاله نیز، بلافاصله پس از نقل مطالب، نام مؤلف، سال انتشار و صفحه مورد استفاده در داخل پرانتز نگاشته شود.
۶. ذکر عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی نگارنده و نیز نشانی مکاتبه، تلفن تماس و پست الکترونیکی نویسنده ضروری است.
۷. نویسندگان مقاله، مسئول محتوا و پاسخگوی نظرات ارائه شده در مقاله خود می‌باشند.



به آگاهی می رساند:

در تاریخ ۹۲/۴/۵ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور در وزارت علوم، تحقیقات و فناوری با اعطای اعتبار علمی - پژوهشی به «پژوهشنامه روابط بین الملل» برای مدت دو سال موافقت کرده است.

این فصلنامه بنابر مجوز شماره ۱۲۴/۹۰۶ مورخ ۱۳۸۷/۳/۶ معاونت امور مطبوعاتی و تبلیغاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نیز مجوز شماره ۸۷/۳۲۵۳۵۸ مورخ ۱۳۸۵/۱۲/۸ سازمان مرکزی دانشگاه آزاد اسلامی منتشر شده است. بر اساس رأی پنجاه و سومین جلسه مورخ ۱۳۸۷/۹/۲۵ کمیسیون بررسی و تأیید مجلات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، فصلنامه حائز شرایط دریافت درجه علمی - پژوهشی شناخته شد.

این پژوهشنامه در پایگاه های اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی www.sid.ir و کتابخانه منطقه ای علوم و تکنولوژی شیراز به نشانی www.srlst.com و بانک اطلاعات نشریات کشور به نشانی www.magiran.com و در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام به نشانی www.isc.gov.ir نمایه می شود.

شاپا: ۱۷۳۵-۷۵۰۰

فهرست

- بازاندیشی پیرامون نهادهای امنیتی از چشم‌انداز نظریه‌های روابط بین‌الملل ۹
طاهره ابراهیمی فر، سیدعلی منوری
- اتتلاف ناتمام بریکس و نسبت آن با جمهوری اسلامی ایران ۴۱
جهانبخش ایزدی، مصطفی مطهری خوشینانی
- کارکرد اجتماعی و فرهنگی مذهب در توسعه اقتصادی مالزی ۶۹
فائزه مرادی حقیقی، سیداحمد موثقی گیلانی
- تأثیر همکاری ناتو و شورای همکاری خلیج فارس بر امنیت جمهوری اسلامی ایران ۹۷
اردشیر سنایی، احسان طاهری مهر
- اولویت‌های سیاست خارجی و امنیتی اسرائیل در فضای نوین منطقه‌ای ۱۴۱
محمد سهرابی، احسان جنتی
- توافق وین: تداوم یا تغییر در دیپلماسی هسته‌ای؟ ۱۷۵
احمد سلطانی نژاد، سهیل گودرزی، مصطفی نجفی

بازاندیشی پیرامون نهادهای امنیتی

از چشم‌انداز نظریه‌های روابط بین‌الملل

طاهره ابراهیمی فر^۱
دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
سیدعلی منوری
استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی
(تاریخ دریافت ۹۴/۴/۱۵ - تاریخ تصویب ۹۴/۶/۲۷)

چکیده

روابط بین‌الملل در عصر جنگ سرد تصویری متصلب از نهادهای امنیتی حاصل می‌کرد، چراکه تصور نهادهای بین‌الملل همچون تصور سایر پدیده‌های روابط بین‌المللی ریشه در معادلات سیاسی-ایدئولوژیک دنیای دوقطبی داشت. با پایان یافتن جنگ سرد و گذار از چشم‌انداز خردگرایی به چشم‌انداز تأمل‌گرایی این فرصت فراهم آورد که نظریه‌پردازی درباره نهادهای امنیتی تحول یابد. این امر بیش از پیش در خصوص نظریه‌های طرح شده در خصوص دلایل تداوم موجودیت سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) عینیت یافت. بدین ترتیب درک موجود از پدیده «نهاد امنیتی» همچون سایر پدیده‌های روابط بین‌المللی مشروط به مقتضیات نظری در عصر جنگ سرد در دوره پساجنگ سرد تغییر یافت. از این نظر و با توجه به مقتضیات پس از جنگ سرد، بازاندیشی پیرامون نهادهای امنیتی ضرورت می‌یابد. این مقاله تلاشی است در جهت بازاندیشی پیرامون نهادهای امنیتی از چشم‌انداز نظریه‌های روابط بین‌الملل. این مقاله با استفاده از ابداعات دیدگاه‌های نهادگرایی نولیبرال، واقع‌گرایی تدافعی، مکتب انگلیسی، مکتب کپنهاگ و سازه‌نگاری در صدد توضیح وضعیت بدیلی

جهت مطالعه موجودیت نهادهای امنیتی می باشد. در واقع می توان چنین عنوان کرد که با استفاده از هر دو چشم انداز خردگرا و تأمل گرا در روابط بین الملل زمینه مناسبی فراهم می شود که با تکیه بر عناصر طرح شده توسط نظریه های مذکور مطالعه نهادهای امنیتی را یک گام به جلو برد و با فضای پساجنگ سردی در روابط بین الملل منطبق ساخت.

واژگان کلیدی: نهادهای امنیتی، منافع، ادراک، جامعه، اضطرار، هویت.

مقدمه

تجربه پیشینی ما از پدیده نهاد امنیتی به صورت‌های انضمامی در روابط بین‌الملل بازمی‌گردد. از این نظر با توجه به مشروط بودن این تجربه و موضوعیت یافتن امر معنایی، در کنار امر مادی، در معرفت روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد، بازاندیشی در خصوص مقولات روابط بین‌المللی از جمله نهادهای امنیتی ضرورت می‌یابد. پایان جنگ سرد، تضعیف روایت جریان اصلی نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل — بیشتر سنت واقع‌گرایی تا لیبرال — را در پی داشت. از این منظر، نکته مشترک اکثر تبیین‌های نظری پس از جنگ سرد رد دیدگاه واقع‌گرایانه سیاست بین‌الملل است که رقابتی بی‌امان میان کشورها را بر سر قدرت و امنیت فرض می‌گرفت (Desch, 1998: 148).

نباید از خاطر دور ساخت که نظریه‌پردازی در رشته روابط بین‌الملل در عصر جنگ سرد، از توجه به امر معنایی فروگذار می‌کرد؛ درحالی که باید توجه داشت که هرگونه اسطوره‌سازی در روابط بین‌الملل و در ساحت نظریه‌پردازی، ریشه در فرهنگ و ایدئولوژی دارد (قوام، ۱۳۸۴: ۲۹۲). از این نظر، با پایان یافتن جنگ سرد، فرهنگ و هویت بازگشتی چشمگیر در نظریه‌ها و رویه‌های اجتماعی داشته‌اند. از این نظر، سنت واقع‌گرایی / نواقع‌گرایی که تحت تأثیر والتس، فرهنگ و هویت را با نام‌لایمت به حاشیه رانده بود، به گونه‌ای محتاطانه، در حال سهیم شدن در این روند است (Lantis, 2002: 90).

بدین ترتیب، می‌توان مقوله نهاد امنیتی را در سایه تحولات نظری فوق و بدون حذف دولت ملی از تحلیل روابط بین‌الملل به عنوان کنشگر اصلی، مورد ارزیابی قرار داد. از آنجا که نهادهای امنیتی، الگوهای اصلی همکاری و تعارض در نظام بین‌الملل هستند (Lake, 2001: 129)، هرگونه نظریه‌پردازی پیرامون آنها نیازمند یک بازاندیشی انتقادی است. از این نظر این مقاله در صدد پاسخ به این پرسش است که در

سایه تحولات نظری پس از جنگ سرد در چهارچوب رشته روابط بین الملل چگونه و با تکیه بر کدامین نظریه‌ها می‌توان نهادهای امنیتی را مورد ارزیابی قرار داد؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان به عنوان فرضیه چنین عنوان کرد که در فضای پس از جنگ سرد می‌توان به هم‌نهادی نظری در توضیح موجودیت نهادهای امنیتی دست یافت. این هم‌نهاد متشکل از نظریه‌های نهادگرایی نولیبرال، واقع‌گرایی تدافعی، مکتب انگلیسی، سازه‌انگاری و مکتب کپنهاگ در سایه مؤلفه‌های چون منافع، ادراک تهدید، جامعه، هویت، و اضطرار به توضیحی بدیل در خصوص وضعیت نهادهای امنیتی اقدام می‌کند. در جهت پاسخ به پرسش فوق، این مقاله ابتدا بحث جدیدی درباره وضعیت خود مفهوم نهاد در سایه تحولات نظری نوین خواهد داشت. سپس نهادهای امنیتی با توجه به نظریه‌های نهادگرایی نولیبرال، واقع‌گرایی تدافعی، مکتب انگلیسی، مکتب کپنهاگ، و سازه‌انگاری مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. در نهایت دلالت‌های نظری جهت مطالعه نهادهای امنیتی ارائه می‌شود.

صورت‌بندی مفهوم نهاد در قلمرو روابط بین الملل

در یک نمای عمومی، نهادها به مجموعه نسبتاً پایداری از هنجارها و قواعد تنظیمی، تکوینی و رویه‌ای مرتبط، که به نظام بین‌المللی، کنشگران نظام مزبور، اعم از موجودیت‌های دولتی و غیردولتی، و فعالیت‌های آنها تعلق دارند، اطلاق می‌شود (Duffield, 2007: 78). هنجارها و قواعد مذکور در اصول و منابعی خاص که برای افراد، ایفای نقش مناسب، و برای جمع، اجتماعی ساختن افراد، و مجازات آن دسته از افرادی را که از انجام رفتار مناسب سر باز می‌زنند امکان پذیر می‌سازند، تجسم یافته‌اند (March and Olsen, 1998: 948).

در فهم متعارف روابط بین الملل، اصطلاح «نهاد» تنها بر سازه‌هایی انضمامی، چون سازمان‌ها یا رژیم‌های بین‌المللی یا منطقه‌ای اطلاق می‌شوند؛ اما باید در نظر داشت که تمایزی ظریف در گونه‌شناسی نهادها وجود دارد. از این منظر،

باری بوزان نهادها را به دوگونه اولیه و ثانویه تقسیم می‌کند. از دید وی، در حالی که نهادهای اولیه، هنجارهای بنیادین را باز می‌نمایند و به عنوان نهادهای «تدریجاً تحول یافته» قلمداد می‌شوند، نهادهای ثانویه، نهادهایی نسبتاً مشخص و انضمامی بوده که معمولاً «طراحی شده» هستند. بدین اعتبار بوزان اصطلاحات «تدریجاً تحول یافته» و «طراحی شده» را از نیکلاس اونف اقتباس کرده است. این تقسیم‌بندی میباید آن است که نهادهای جوامع انسانی طبیعی نبوده، بلکه به صورت توافقات جمعی در نظر گرفته می‌شوند. در واقع، امرواق نهادی زیر مجموعه امرواق اجتماعی است. در مجموع و از دید بوزان، مواردی چون دیپلماسی، حاکمیت و حقوق بین‌الملل در زمره نهادهای اولیه و سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌الدولی در زمره نهادهای ثانویه هستند (Buzan, 2002).

کالوی هالستی^۱ با ذکر این مسأله که نهادها در برگیرنده سه عنصر اساسی رویه‌ها، ایده‌ها و هنجارها/ قواعد هستند، آنها را به دوگونه نهادهای اساسی و نهادهای رویه‌ای تقسیم می‌کند. از دید وی نهادهای اساسی کنشگران خاصی را مشخص کرده، یا وضعیت ویژه‌ای به آنان اعطاء می‌کنند. همچنین نهادهای مذکور اصول، قواعد و هنجارهای اساسی را فراتر از آنچه که روابط متقابل آنها بر مبنای آن بنیان یافته است، تعیین می‌کنند؛ اما نهادهای رویه‌ای اعمال، ایده‌ها و هنجارهایی تکراری هستند که تعاملات و مبادلات میان کنشگران مجزا را تنظیم می‌کنند. تعاملات و مبادلات مذکور مشتمل بر جریان داد و ستدها و تعارضات معمول هستند (Holsti, 2002: 9-10). در نگاه هالستی حاکمیت، دولت، سرزمین و حقوق بین‌الملل در زمره نهادهای اساسی و دیپلماسی، تجارت یا بازار آزاد و جنگ در زمره نهادهای رویه‌ای هستند (Czaputowicz, 2003: 16).

¹ - Kalvi J. Holsti

کریستین رویس - اسمیت^۱ ضمن بررسی لایه‌های سه‌گانه جامعه بین‌المللی مدرن، جایگاه نهادها را مشخص می‌کند. از دید وی عمیق‌ترین لایه جامعه بین‌المللی، ساختارهای تکوینی هستند. این ساختارها بازتابی از سلسله مراتب ارزش‌های مقوم - که متضمن باوری مشترک درباره نیت اخلاقی سازمان سیاسی متمرکز - اصل سازمان دهنده حاکمیت و هنجاری درباره عدالت هستند، می‌باشند. این ساختارها مجموعه منسجمی از باورها، اصول و هنجارهای میان - اذهانی هستند که دو کارکرد را در سازماندهی جامعه بین‌المللی اعمال می‌کنند: اول آنکه، آنها آنچه که مقوم یک کنشگر مشروع که مستحق برخورداری از تمامی حقوق و امتیازات دولت‌بودگی است را تعریف می‌کنند؛ و دوم آنکه، پارامترهای بنیادین اقدام دولت ذیحق را مشخص می‌کنند. دومین لایه، یعنی لایه میانی، از دید رویس - اسمیت، نهادهای بنیادین بوده که وی آنها را به عنوان قواعد مبنایی رفتار نظیر دوجانبه‌گرایی، چندجانبه‌گرایی و حقوق بین‌الملل در نظر می‌گیرد؛ و نهایتاً سومین لایه جامعه بین‌المللی، رژیم‌های موضوعی خاص هستند (Reus-Smit, 1997: 556-66). در دیدگاه رویس - اسمیت ساختارهای تکوینی همان جایگاهی را دارند که نهادهای اساسی در دیدگاه هالستی مطرح کرده است.

جان راگی^۲ نیز با تمایز قائل شدن میان قواعد تنظیمی و قواعد تکوینی، بابت دیگر جهت تقسیم‌بندی نهادها به دو گونه می‌گشاید. از دید راگی قواعد تنظیمی به معنای تأثیرات علی بر کنش‌ورزی^۳ از پیش موجود هستند، در حالی که قواعد تکوینی به مجموعه‌ای از رفتارها که هر کنش‌ورزی اجتماعی آگاهانه سازمان‌یافته خاص را شکل می‌دهند، اطلاق می‌شوند. در این قالب، قواعد تکوینی رفتارهایی را که به عنوان یک کنش‌ورزی به شمار می‌آیند، مشخص می‌کنند (Ruggie, 1998: 22).

از دید راگی قواعد تکوینی همچون قواعد حاکم بر یک بازی هستند. این قواعد اجزاء، محیطی که اجزاء در آن عمل می‌کنند و راه‌هایی را که اجزاء به یکدیگر و محیط

¹ - Christian Reus-Smit

² - John G. Ruggie

³ - Activity

مرتبط می‌شوند تعیین می‌کنند. البته در اینجا ضروری است تا میان دوگونه بازی تمایز قائل شد؛ بازی شطرنج و بازی دولت‌ها. بدین لحاظ اولاً، در بازی دولت‌ها، حاکمیت به عنوان کیفیت معرف دولت‌ها، یا اجزاء/ بازیگران، نمی‌تواند از آنارشی به عنوان کیفیت معرف ساختار نظام، و از این‌رو قواعد بازی، رهایی یابد؛ در صورتی که در بازی شطرنج، اجزاء/ بازیگران جدا از قواعد بازی هستند؛ ضمن آنکه اجزاء و بازیگران نیز قابل تفکیک می‌باشند. ثانیاً، در بازی شطرنج اجزاء بوسیله قواعد تکوین می‌یابند، اما بازیگر نیستند. این در حالی است که در بازی دولت‌ها، اجزاء و بازیگران به یکدیگر پیوند خورده و این تمایز چندان واضح نیست (Buzan, 2002: 14).

بدین ترتیب، و ضمن عنایت به نقطه نظرات راگی می‌توان اینگونه خاطر نشان کرد که نهادهای تکوینی متضمن دو عنصر اصلی هستند، اول آنکه، چنین نهادهایی اجزاء/ بازیگران اصلی بازی را تعیین می‌کنند؛ دوم آنکه، آنها قواعد مبنایی را که اجزاء/ بازیگران به یکدیگر مرتبط می‌شوند، مشخص می‌کنند.

به نظر می‌رسد که تقسیم‌بندی نهادها به اساسی/ رویه‌ای، تکوینی/ بنیادین و تکوینی/ تنظیمی، مختص به تلقی ما از نهادهای اولیه — آنچنانکه بوزان عنوان می‌دارد — هستند. بوزان با تکیه بر نهادهای اولیه پا را فراتر می‌نهد و درصدد بر می‌آید که سلسله مراتب نهادهای مذکور را نیز به تصویر کشد. در نگاه وی نهادهای اولیه به دو شاخه اصلی^۱ و فرعی^۲ طبقه‌بندی می‌شوند. این طبقه‌بندی مؤید آن است که برخی از نهادهای اولیه «عمیق‌تر» از برخی دیگر هستند. فرضاً، عدم مداخله و حقوق بین‌الملل، نهادهای فرعی نهاد اصلی حاکمیت هستند (Buzan, 2002: 19-20).

در مقام جمع‌بندی، می‌توان به مؤلفه‌های ذیل در خصوص نهادهای اولیه اشاره کرد:
(۱) نهادهای اولیه، رویه‌های به رسمیت شناخته شده و پایایی هستند که حول

^۱ - Master

^۲ - Derivative

ارزش‌های مشترک سازمان یافته‌اند. رویه‌های مورد نظر که توسط اعضای جامعه بین‌المللی حفظ می‌شوند، آمیزه‌ای از هنجارها، قواعد و اصول هستند.

۲) چنین رویه‌هایی نقشی مقوم در ارتباط با اجزاء/ بازیگران و قواعد بازی ایفا می‌کنند. در این جهت، تمایز مفید به فایده‌ای میان نهادهای اولیه تکوینی و تنظیمی، یا بنیادین و رویه‌ای، وجود ندارد.

۳) علی‌رغم پایائی، نهادهای اولیه همواره پایدار و ثابت نیستند، آنها به‌ویژه دستخوش الگوهای تاریخی ظهور، تکامل و زوال، همچون یک اندامواره^۱ انسانی هستند. تغییر رویه‌ها در داخل یک نهاد، ممکن است نشانه‌ای از نیرومندی و سازواری یا زوال آن باشد. این امر مستلزم آن است که بین تغییرات «در داخل^۲» و «تغییرات خارج از^۳» نهادهای اولیه تمایز قائل شویم (Buzan, 2002: 17).

سیمای نهادهای امنیتی از چشم‌انداز نظریه‌های روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد

در ادامه، نهادهای امنیتی در چارچوب دیدگاه‌های نهادگرایی نولیبرال، واقع‌گرایی تدافعی، مکتب انگلیسی، مکتب کپنهاگ و سازه‌نگاری در حوزه نظریه‌های روابط بین‌الملل مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرند. انتخاب دیدگاه‌های مذکور سرشتی دلخواهانه نداشته‌اند؛ چراکه بازاندیشی مورد نظر درخصوص نهادهای امنیتی اولاً، منوط به مفروضه دولت-محوری است؛ و ثانیاً؛ معطوف به استفاده از استلزامات دیدگاه‌های مذکور در حوزه نظریه‌پردازی پس از جنگ سرد می‌باشد. این ابداعات متضمن عناصر منافع، ادراک، جامعه، اضطرار و هویت است. در واقع هدف از این بحث استفاده از عناصر دیدگاه‌های فوق در ارزیابی نهادهای امنیتی است.

¹- Organism

²- Changes in

³- Changes of

نهادگرایی نولیبرال و عنصر منافع

نهادگرایی نولیبرال^۱ تمایل به تمرکز بر این مسأله دارد که نهادهای بین‌المللی چگونه همکاری را میسر می‌سازند. نهادگرایان نولیبرال بر این مسأله تأکید می‌کنند که نهادها چگونه به فواید ناشی از چانه‌زنی کنشگران شکل می‌دهند، عدم تقارن‌ها را ثابت نگاه می‌دارند، و پارامترهایی جهت تغییر منافع که برای برخی دیگر از بازیگران در حکم هزینه است، بوجود می‌آورند (Barnett and Duvall, 2005: 41).

رابرت کوهن^۲ نظریه‌پردازی اصلی و برجسته رویکرد نهادگرایی نولیبرال، نهادها را «مجموعه‌ای پایا و پیوسته از قواعد، رسمی یا غیررسمی، که نقش‌های رفتاری را تعیین می‌کنند، انجام فعالیت‌هایی خاص را تحمیل می‌کنند، و به انتظارات شکل می‌دهند»، تعریف می‌کند (Keohane, 1989: 163). از دید کوهن تجزیه و تحلیل همکاری نیازمند چارچوب نهادهای بین‌المللی است که برحسب اعمال و انتظارات تعریف شده‌اند. هر اقدام به همکاری یا عدم همکاری باورها، قواعد و اعمالی که چارچوب مورد نظر را برای اقدامات آتی شکل می‌دهند، متأثر می‌سازد (Keohane, 1984: 56).

انگاره اصلی نهادگرایان نولیبرال آن است که اقدامات دولت، به میزان قابل ملاحظه‌ای به توافقات نهادی متداول و غالب وابسته است (Schweller and Priess, 1997: 3). از دید نهادگرایان نولیبرال نهادهای بین‌المللی با قادر ساختن دولت‌ها، به عنوان کنشگران عقلانی، به حل مسئله همکاری و تحقق بخشیدن به اهدافی که در سایه اصل استقلال و خودیاری^۳ نمی‌توانند به آنها دست یابند، تأثیری مهم بر روابط بین‌الملل دارند. آنها ضمن عدم رد سرشت آنارشسی استدلال می‌کنند که نهادها، با توجه به بالا رفتن هزینه‌های قابل انتظار نقض حقوق دیگران، جرح و تعدیل

^۱- Neoliberal Institutionalism

^۲- Robert O. Keohane

^۳- Self-help

هزینه‌های مبادله^۱ از طریق دسته‌بندی مسائل و فراهم کردن اطلاعات موثق برای اعضا، توافق میان دولت‌ها را تسهیل می‌کنند (Reus-Smit, 1997: 560).

بنابراین در دیدگاه نهادگرایی نولیبرال نهادهای بین‌المللی نتیجه محاسبه سود به دست آمده توسط دولت‌ها هستند. این محاسبات با توجه به اولویت‌های کنشگران شکل گرفته‌اند. علاوه بر این اولویت‌های نسبی کنشگران در طی زمان ثابت فرض گرفته شده‌اند. بدین ترتیب تعامل^۲ تأثیری بر تابع مفیدیت^۳ کنشگران ندارد. این رویکرد که در جرگه نحله خردگرایی^۴ در روابط بین‌الملل قرار دارد، اصولاً دولت‌ها را به عنوان کنشگرانی ذره‌ای در نظر می‌گیرد و صحبت درباره وجود یک جامعه بین‌المللی را بر نمی‌تابد (Hasenclever, Mayer, and Rittberge, 1996: 184).

از منظر نهادگرایی نولیبرال دولت‌ها در حوزه‌های موضوعی خاص منافع مشترک دارند و می‌توانند از طریق همکاری به این منافع مشترک دست یابند؛ اما درعین حال وجود این منافع مشترک شرط همکاری نیست. کوهن در توضیح این وضعیت از معمای زندانی بهره می‌جوید. در این بازی، بهترین انتخاب برای هر یک از کنشگران پذیرش تقصیر خود است. در این حالت پذیرش تقصیر از سوی هر دو طرف نتیجه طبیعی بازی است. اما کنشگران می‌توانند این بازی را به گونه‌ای بهتر انجام دهند؛ مشروط به آنکه هر یک از آنان از راهبرد فردی - عقلانی خود صرف نظر کند و همکاری دوجانبه را بر پذیرش یک‌طرفه تقصیر ترجیح دهد. البته از آنجا که در این معما پذیرش تقصیر یکجانبه، راهبرد غالب است، حل معمای مزبور جز از طریق توافقاتی که هر یک از کنشگران به تقصیر خود اعتراف نکند، امکانپذیر نیست؛ چرا که هر یک از کنشگران می‌داند که طرف دیگر از مشوقی بهتر جهت رد چنین پیمانی

1- Transaction Costs

2- Interaction

3- Utility Function

4- Rationalism

برخوردار است. تنها اگر کنشگران انتظار داشته باشند که بار دیگر در آینده، یکدیگر را ملاقات کنند و همچنین نسبت به اقدامات یکدیگر تردید نداشته باشند، همکاری امکان‌پذیر خواهد بود (Hasenclever, Mayer, and Rittberge, 1996: 184-5).

همچنانکه ملاحظه می‌شود دیدگاه نهادگرایی نولیبرال بدون توجه به اصل تعامل و محیط اجتماعی که کنشگران در آن عمل می‌کنند، به تنهایی نمی‌تواند وضعیت نهادهای امنیتی را در آغاز سده بیست و یکم میلادی توصیف کند. اما با این حال باید به این نکته بسیار مهم توجه کرد که دیدگاه مذکور با کاستن از حجم فشار آنارشی، و میسر دانستن وقوع همکاری در این شرایط، گامی مهم در تقریب برداشت کنشگران نهادها، از جمله کنشگران نهادهای امنیتی، در خصوص منافع مشترک قلمداد می‌شود.

در واقع آنارشی مورد نظر نهادگرایان نولیبرال، آنارشی معقول^۱، به تعبیر بوزان، است. در عین حال در شرایط عدم قطعیت، به عنوان بدیل آنارشی، کنشگران به جانب دستاوردهای مطلق سوق داده می‌شوند تا دستاوردهای نسبی. به طور خاص در شرایط عدم قطعیت که موجودیت کنشگران بالقوه در معرض خطر است، آنها فواید ناشی از دستاوردهای مطلق را به هزینه‌های ناشی از دستاوردهای نسبی ترجیح می‌دهند و منافع خود را در داخل یک نهاد امنیتی خاص جستجو می‌کنند؛ اگر چه که این منافع به گونه‌ای برون زاد^۲ تعریف می‌شوند. به عبارت بهتر نهادهای بین‌المللی راهی ممکن جهت نیل به بهینگی پارتویی^۳ قلمداد می‌شوند (Finnemore, 2005: 194).

با توجه به شرایط جدید، نهادها جهت تبیین چگونگی ظهور هنجارهای جدید و انتشار آنها در سطح نظام بین‌المللی و چگونگی تغییر و تحول منافع دولت‌ها نیز حائز اهمیت هستند. از این نظر نهادها نقشی مهم در نشر هنجارها و اعمال الگوهای اجتماعی ساختن کنشگران ضعیف‌تری که جذب این هنجارها می‌شوند، ایفا می‌کنند

^۱- Mature Anarchy

^۲- Exogenous

^۳- Pareto-Improving

(Hurrell, 2006: 6). بدین ترتیب، نهادگرایی نولیبرال می‌تواند نقش قواعد و هنجارها را در پیشبرد و یا حتی عدم پیشبرد همکاری در چارچوب‌های نهادی و حوزه‌های موضوعی مختلف، همچون امنیت، تبیین کند.

واقع‌گرایی تدافعی و عنصر ادراک

استفن والت،^۱ نظریه‌پرداز برجسته رویکرد واقع‌گرایی تدافعی، چنین استدلال می‌کند که دولت‌ها، منحصراً و ابتدائاً در واکنش به توزیع توانمندی‌ها صف‌آرایی نمی‌کنند. از دید وی، وضعیت عدم توازن تهدید گزینه‌های پیش روی اتحاد دولت‌ها را تعیین می‌کند؛ به‌ویژه در شرایطی که یک دولت یا یک ائتلاف خطرناک تلقی شود (Schweller, 1994: 75) از دید والت، رفتار موازنه‌گری باید به عنوان واکنشی نسبت به تهدید درک شود. از این نظر قدرت و تهدید بر هم منطبق بوده، ولی یکسان نیستند (Mastanduno, 1977: 59).

والت با طرح اصطلاح «موازنه تهدید» درصدد اصلاح و تنقیح نظریه سنتی موازنه قوا برمی‌آید (Vasques, 1997: 904). در نگاه وی سیاستگذاران در برابر دولت‌هایی که بزرگترین تهدید را نشان می‌دهند دست به برقراری موازنه می‌زنند؛ خواه این دولت‌ها در زمره قدرتمندترین دولت‌ها باشند و یا نه. در اینجا تهدیدات عینی و مشخص نبوده، بلکه بدین دلیل که آنها در برگیرنده تمایلات تهاجمی هستند، از آنها معنای توانمندی مستفاد می‌شود (Karuse and Williams, 1996: 239). سطح تهدیدی که یک دولت نسبت به سایر دولت‌ها نشان می‌دهد ترکیبی از قدرت انباشته، مجاورت جغرافیایی، توانمندی تهاجمی و تلقی تجاوزکارانه از نیت دولت مذکور است (Schweller, 1994: 75).

واقع‌گرایی تدافعی از پیش، بر امکان وقوع رقابت یا همکاری انگشت تأکید نمی‌گذارد. برای واقع‌گرایی تدافعی رقابت نیز همچون همکاری مخاطره‌آمیز است.

¹ - Stephen M. Walt

دولت‌ها نمی‌توانند پیشاپیش از نتیجه یک مسابقه تسلیحاتی یا جنگ مطمئن باشند. آنها چنین رقابتی که امنیت آنها را به مخاطره اندازد رها می‌کنند (Taliaferro, 2000/01: 138).

بنابراین وقوع هرگونه رقابت یا همکاری به ادراک فردی یا جمعی کنشگران از سطح تهدید یکدیگر بستگی دارد. اینکه نیت یا اقدامات یک کنشگر یا گروهی از آنان تهدیدآمیز تلقی شود، تا حد بسیاری می‌تواند تعیین‌کننده رقابت‌آمیز یا همکاری‌جویانه بودن قواعد بازی آنان باشد. در این جهت باید خاطر نشان کرد از آنجا که نظریه پردازان واقع‌گرایی تدافعی بر این باورند که سیاست بین‌الملل بیشتر شبیه یک معمای زندانی یا یک معمای امنیتی پیچیده‌تر است (Jervis, 1998: 986). در وضعیت عدم قطعیت، عنصر ادراک نقش مهمی در تعاملات کنشگران ایفا می‌کند. براین اساس اگر کنشگران تلقی تهدیدآمیز از موقعیت یکدیگر داشته باشند، آنگاه بدون توسل به همکاری بازی را به انگیزه تقلیل هزینه‌های احتمالی پیش می‌برند. اما عکس این حالت، اگر کنشگران فاقد تلقی تهدیدآمیز از موقعیت یکدیگر باشند، آنگاه این امکان وجود دارد که کنشگران مذکور به سازوکارهای همکاری‌جویانه توسل جویند و هزینه‌های احتمالی را سرشکن نموده یا به کلی رفع کنند.

استدلال فوق در خصوص نهادهای امنیتی نیز صادق است. از این نظر عنصر ادراک می‌تواند به خوبی دلایل صف‌بندی کنشگران در مقابل یکدیگر را در چارچوب نهادهای مذکور تبیین کند؛ چرا که «ادراک تهدید، شدیداً روی اتخاذ تصمیم صف‌بندی به عنوان اساس سیاست برقراری توازن تأثیر می‌گذارد» (فالتزگراف و دوئرتی، ۱۳۷۶: ۶۹۵).

مکتب انگلیسی و عنصر جامعه

مکتب انگلیسی برداشتی اجتماعی از روابط بین‌الملل به دست می‌دهد. از این نظر شاید بتوان چنین ادعا نمود که دیدگاه مکتب انگلیسی طلیعه نظریه اجتماعی روابط بین‌الملل بوده که مدتی پس از آن در دیدگاه‌های متأخر روابط بین‌الملل، یعنی

دیدگاه‌های نظریه انتقادی^۱ پساتجددگرایی^۲ و سازه‌انگاری حلول یافته است. کلید فهم مکتب انگلیسی، و آنچه که نویسندگان با الهام از آن عنصر جامعه را برداشت می‌کنند، مفهوم «جامعه بین‌الملل» است. از این نظر «جامعه بین‌الملل یا جامعه مرکب از دولت‌ها در شرایطی وجود دارد که گروهی از دولت‌ها، با آگاهی از برخی منافع مشترک و ارزش‌های مشترک، به یک جامعه شکل می‌دهند، به این معنا که در روابطشان با یکدیگر خود را مقید به مجموعه‌ای از قواعد مشترک تصور کنند و در کارکرد نهادهای مشترک سهیم باشند» (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۴۰). با توجه به این تعریف مفهوم «جامعه بین‌الملل» برخلاف «مفهوم نظام بین‌الملل» سازه‌ای شیئی یافته^۳ و از پیش مفروض^۴ نیست.

در دیدگاه مکتب انگلیسی عناصر جامعه و نهاد شدیداً و به‌گونه‌ای تنگاتنگ به یکدیگر پیوند خورده‌اند. در این جهت می‌توان مستقیماً به نقطه نظرات هدلی بول^۵ برجسته‌ترین نظریه‌پرداز مکتب انگلیسی به شرح ذیل اشاره کرد:

دولت‌ها به درجات مختلف در خصوص اموری که ممکن است نهادهای جامعه بین‌الملل نامیده شوند، با یکدیگر تشریک مساعی می‌کنند. این نهادها عبارتند از موازنه قوا، حقوق بین‌الملل، سازوکار دیپلماسی، نظام مدیریتی قدرت‌های بزرگ و جنگ. تصور یک نهاد نباید لزوماً ما را به سمت یک سازمان یا دستگاه اجرایی سوق دهد. اما در عوض تصور ما از نهاد بر مجموعه‌ای از عادات و رویه‌های مشترک که معطوف به واقعیت بخشیدن به اهدافی مشترک هستند، دلالت می‌کند. این نهادها دولت‌ها را از نقش اصلی خود در اجرای کارکردهای سیاسی جامعه بین‌الملل یا به‌کاربردن آن به

1- Critical Theory

2- Post-modernism

3- Objectified / Reified

4- Pre-given

5- Hedley Bull

عنوان یک مرجع اقتدار مرکزی جایگزین در نظام بین‌الملل محروم نمی‌کنند. آنها به نسبت، بیانی از عنصر همکاری میان دولت‌ها در اجرای کارکردهای سیاسی و در عین حال ابزاری در جهت حفظ این همکاری هستند (Bull, 1977: 74).

همچنان که از سیاق عبارات فوق مستفاد می‌شود در هر نوع جامعه‌ای که اعضاء آن دولت‌های ملی باشند، نهادها می‌توانند از تأثیر سوء آناژشی، یا همان عدم قطعیت، بکاهند و وقوع همکاری را تسهیل کنند. همچنان که رابرت جکسون^۱، دیگر نظریه‌پرداز برجسته مکتب انگلیسی عنوان می‌دارد، جامعه بین‌الملل، قراردادی از نوع لیبرال بوده که متضمن حفظ ارزش‌هایی چون حق تعیین سرنوشت، عدم مداخله، حق دفاع از خود و نظایر آن است (جکسون، ۱۳۸۳: ۶-۹۵). در این ارتباط به نظر می‌رسد که نظرگاه مکتب انگلیسی نسبت به مقوله آناژشی بسیار شبیه نظرگاه نهادگرایی نولیبرال به این مقوله است.

بول، نهادهای جامعه بین‌المللی را نه به عنوان عوامل مقوم، بلکه به عنوان عوامل بازاندیش‌گرای آن در نظر می‌گیرد. از نظر وی عواملی که نظم را قوام می‌دهند، اهداف اولیه دولت‌ها یعنی امنیت، احترام به توافقات و مالکیت هستند و جامعه بین‌المللی چیزی بیشتر از یک نظم خاص که جهت حفظ اهداف مذکور شکل گرفته، نیست (Neumann, 350: 2003). این امر بدان معنا است که هر جامعه بین‌المللی در جریان رشد و تکامل خود در برگیرنده نهادهای خاصی است که با تغییر و تحول این نهادها جامعه بین‌المللی مورد نظر نیز استحاله می‌یابد. به عبارت دقیق‌تر مجموعه نهادهایی که به هر جامعه بین‌المللی معین شکل می‌دهند، ممکن است حاوی تناقضات/ تنش‌هایی^۲ میان خود باشند. این تناقضات/ تنش‌ها ممکن است نیروی اصلی تکامل یا زوال جامعه مذکور را فراهم آورند (Hurrell, 2002: 143-4).

آنچه که عنصر جامعه مکتب انگلیسی برای نظریه‌پردازی پیرامون نهادهای امنیتی

^۱ - Robert Jackson

^۲ - Contradictions / Tension

فراهم می‌آورد، آن است که اولاً، نهادهای امنیتی خود، جامعه‌ای مرکب از دولت‌هایی خاص هستند که با توجه به منافع و ارزش‌های مشترک به تشریک مساعی با یکدیگر می‌پردازند و ثانیاً، با توجه به استنتاج پیشین و از آنجا که نهادهای بین‌المللی، یا به تعبیر بوزان همان نهادهای اولیه، در معرض بازاندیشی مداوم هستند، تغییر و تحول نهادهای مذکور می‌تواند موجبات بازتولید نهادهای امنیتی، یا به تعبیر بوزان همان نهادهای ثانویه، را فراهم آورد؛ همچنانکه می‌تواند منجر به مرگ آنها شود.

مکتب کپنهاگ و عنصر اضطراب

مکتب کپنهاگ^۱ امنیت را نه به عنوان یک وضعیت عینی، بلکه به عنوان نتیجه یک فرآیند اجتماعی مشخص که همانا تکوین اجتماعی مسائل امنیتی است، در نظر می‌گیرد. در این وضعیت امنیت از طریق بررسی کنش‌های گفتاری^۲ امنیتی‌ساز در چارچوب تهدیدات بازشناخته شده، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد (Williams, 2003: 513). در نظرگاه مکتب کپنهاگ، امنیت موضوعی میان‌ذهانی است که در اجتماع ساخته می‌شود. مرکز ثقل مکتب کپنهاگ، مقوله «امنیتی‌ساختن» است. براین اساس امنیت، نوعی مشخص از کنش است. آنچه که یک کنش گفتاری مشخص را یک کنش مشخصاً امنیتی — امنیتی‌ساختن — جلوه می‌دهد، طرح مسأله‌ای مشخص به عنوان تهدید وجودی^۳ است که مستلزم اقدامات فوق‌العاده و رای جریان‌های عادی و هنجاری‌های سیاست‌گذرانه معمول است. بدین‌قرار مکتب کپنهاگ رویه‌های امنیتی را به عنوان صورت‌های مشخص تکوین اجتماعی و امنیتی‌ساختن را به عنوان نوعی خاص از «دستاورد اجتماعی» بررسی می‌کند (Williams, 2003: 514). در این جهت یک کنش گفتاری دقیقاً به این دلیل قابل توجه است که در برگیرنده پتانسیلی بسیار بالا

¹- Copenhagen School

²- Speech Acts

³- Existential Threat

جهت شکستن معنای متداول و ایجاد معنایی است که تا پیش از این، در این زمینه وجود نداشته است (Waever, 2000: 286-7).

آنچه که به عنوان یک مسئله امنیتی به حساب می‌آید وابسته به آن است که کنشگران اجتماعی چگونه آن مسأله را مطرح می‌کنند. در این رویکرد معنای یک مفهوم در کاربرد آن شکل می‌گیرد و چیزی نیست که ما بتوانیم آن را به گونه‌ای تحلیلی یا فیلسوفانه برطبق آنچه که بهترین نمونه خواهد بود، تعریف کنیم (Buzan; Waever and Wilde, 1998: 24). شرط مؤثر تحقق ادعاهای مربوط به یک مسأله امنیتی آن است که اولاً، یک تهدید وجودی توسط یک کنشگر معتبر بیان شود و ثانیاً آنکه تهدید مذکور در این شرایط به عنوان یک مسأله امنیتی توسط مخاطبین مربوطه مورد پذیرش قرار گیرد (Williams, 2000: 514).

تهدیدات و آسیب‌پذیری‌ها می‌توانند در بسیاری از حوزه‌های مختلف نظامی یا غیرنظامی به وجود آیند؛ اما به منظور اینکه موارد مذکور مسائل امنیتی به حساب آیند باید با ضوابط دقیقاً مشخص شده‌ای، که آنها را از ردیف مسائل جاری صرفاً سیاسی متمایز می‌کند، مطابقت کنند. کنشگر امنیتی‌ساز تهدیدات و آسیب‌پذیرهای مذکور را به عنوان تهدیدات وجودی متوجه یک هدف مرجع^۱ مطرح می‌کند. این کنشگر انجام اقدامات ضروری و رای قواعدی را که در غیر این صورت الزام‌آور خواهند بود، تأیید می‌کند (Buzan, 1994: 13).

کلید امنیتی ساختن، سرشت اختیاری تهدید است. این امر نشان دهنده این تفکر است که بنیاد هر نوع سیاستگذاری مربوط به امنیت مسلم نیست؛ بلکه توسط سیاستمداران یا تصمیم‌گیرانی که منافی در تعریف آن بدین صورت دارند، مشخص می‌شود. در مکتب کپنهاگ، تهدیدات به عنوان اموری که اصولاً از هراس‌های کنشگران ریشه می‌گیرند، یا آنچه که به هنگام تبدیل هراس‌های افراد به کنش سیاسی وهمی

¹ - Referential Object

حاصل می‌شود، در نظر گرفته می‌شوند. بدین اعتبار در این دیدگاه تهدیدات برحسب دو مقوله ادراکات و پدیده‌های تهدیدآمیز تلقی شده، مدنظر قرار می‌گیرند. به این تعبیر، مکتب کپنهاگ، اضطراب متهم اصلی سوءاستفاده از امنیت و «سیاست هراس^۱» متعاقب آن است (Knudsen, 2001: 359-60).

براساس مؤیدات مکتب کپنهاگ ساختار نظری یک کنش امنیتی‌ساز نیازمند سه بلوک ساختمانی ضروری است: (۱) تهدیدات وجودی نسبت به بقاء یک هدف مرجع؛ (۲) که مستلزم اقدامات استثنایی جهت حفاظت از هدف مرجع تهدید شده است و (۳) که این امر گسست از رویه‌های مردم‌سالارانه طبیعی را توجیه می‌کند و مشروعیت می‌بخشد. بدین ترتیب یک کنشگر سعی می‌کند که از طریق یک کنش امنیتی‌ساز موقعیت یک مسأله را از قلمرو سیاست فرودست، که در محدوده قواعد مردم‌سالارانه و رویه‌های تصمیم‌سازی عادی قرار دارد، به قلمرو سیاست فرا دست، که صفات متمایز آن ضرورت، اولویت و مسأله مرگ و زندگی بودن است، ارتقاء دهد (Buzan; Waever and Wilde, 1998: 21-6).

هنگامی که رویکرد امنیتی‌ساختن به عنوان یک کنش باز اساسی تا یک کنش از پیش تصور شده اجتماعی در نظر گرفته شود، شباهت قابل توجهی با تعبیر کارل اشمیت^۲ در خصوص امر سیاسی به عنوان یک تصمیم استثنایی^۳ که مرزی بین دوست و دشمن ایجاد می‌کند، دارد. در طرح اشمیت ماهیت امر سیاسی شامل تصمیمات تکوینی است که به وجود دشمن حکم می‌کند. از دید وی «هر برابرنهاد مذهبی، معنوی، اقتصادی، اخلاقی و یا هر برابرنهاد دیگر، اگر جهت طبقه‌بندی مؤثر انسان‌ها براساس دوست یا دشمن به حدکفایت نیرومند باشد، به یک امر سیاسی تغییر شکل می‌یابد» (Schmitt, 1996: 37).

همچون یک کنش گفتاری، امنیتی‌ساختن ساختار مشخصی دارد که در عمل ماهیت

¹- Politics of Panic

²- Carl Schmitt

³- Exceptional Decision

به لحاظ نظری نامحدود امنیت را محدود می‌کند. از این نظر، اولاً از آنجا که فرایند امنیتی ساختن کاملاً باز است این فرایند در عمل (۱) از طریق ظرفیت متغیر کنشگران در ارائه ادعاهای مؤثر اجتماعی دربارهٔ تهدیدات؛ (۲) از طریق صورت‌های پذیرش ادعاها در نتیجهٔ متقاعد کردن مخاطب و (۳) از طریق عوامل تجربی یا وضعیت‌هایی که این کنشگران می‌توانند به آنها ارجاع دهند، سازماندهی می‌شود. نه همهٔ ادعاها به لحاظ اجتماعی مؤثر هستند، و نه همهٔ کنشگران در موقعیت‌های برابر برای ایجاد آنها قرار دارند. این بدین معنا است که (۱) عوامل داخلی، عوامل زبان‌شناختی و دستور زبانی، از قواعد کنش متابعت می‌کنند و (۲) عوامل خارجی، عوامل زمینه‌ای و اجتماعی، موقعیتی را ایجاد می‌کنند که کنش مذکور تحقق می‌یابد.

ثانیاً، ادعاهایی که احتمالاً مؤثر واقع شده‌اند، صورت‌هایی که ایجاد می‌شوند، موضوعاتی که آنها ارجاع می‌دهند، و موقعیت‌های اجتماعی که بطور مؤثر در مورد آنها صحبت می‌شوند، معمولاً به لحاظ خطابی، گفتمانی، فرهنگی و نهادی به گونه‌ای سازمان یافته‌اند که امنیتی ساختن را قابل پیش‌بینی می‌سازند و بنابراین آنها را به موضوع تحلیل احتمالی مبدل می‌کنند.

سرانجام از آنجا که زمینه‌های و ادعاهای تجربی در این دیدگاه نمی‌توانند مواردی را که به عنوان مسائل امنیتی یا تهدیدات شکل یافته‌اند تعیین کنند، آنها منابع و ارجاعاتی حیاتی که کنشگران می‌توانند در اقدام به امنیتی ساختن یک موضوع ارائه شده دریافت کنند، فراهم می‌آورند (Williams, 2003: 513-4).

مکتب کپنهاگ و جوهرهٔ امنیتی ساختن آن، عنصری مهم در تجزیه و تحلیل عملکرد نهادهای امنیتی به ارمغان می‌آورد. این عنصر، عنصر «اضطراب» است. در این خصوص لازم به توضیح است که اگر نهادهای امنیتی به عنوان مجموعهٔ نسبتاً پایدار از هنجارها و قواعد تنظیمی، تکوینی و رویه‌ای در نظر گرفته شوند، آنگاه عنصر اضطراب می‌تواند در شرایط پیش‌بینی نشده که موجودیت یک نهاد امنیتی در معرض خطر قرار گرفته است، یا نهاد

مذکور به عارضه کژکارکردی^۱ دچار شده است، نقشی مهم در حفظ پویایی آن ایفا کند؛ چراکه در شرایط مورد نظر، صرفاً با اتکا به قواعد تنظیمی یا رویه‌ای نمی‌توان هر نوع مسأله‌ای را به عنوان یک مسأله امنیتی مطرح ساخت. اما به لطف قواعد تکوینی و با اتکا به عنصر اضطرار می‌توان به اقدامات استثنایی، فراتر از رویه‌های پذیرفته شده در چارچوب یک نهاد امنیتی خاص، دست زد. البته نباید از خاطر دور ساخت که امکان تحقق این امر، در گرو نقش و جایگاه کنشگر یا کنشگران امنیتی‌ساز در نهاد مذکور است؛ هر چند که دیگر کنشگران این نهاد، با اکراه یا اجبار به کنش امنیتی‌ساز تن در دهند.

سازه‌انگاری و عنصر هویت

عنصر هویت مهمترین ابداع دیدگاه سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل است. در این جهت بر ساخته بودن هویت و اهمیت ساختارهای معنایی، انگاره‌ها، قواعد، رویه‌ها و هنجارها، در آن مهمترین فرض هستی‌شناختی دیدگاه سازه‌انگاری است. بر این اساس هویت‌های کنشگران مفروض و ثابت نبوده و محصول ساختارهای اجتماعی میان‌ذهنی هستند (مشیرزاده، ۱۳۸۳ الف: ۶-۱۷۵). از دید سازه‌انگاران «هویت عبارت است از مفهوم و انتظارات در مورد خود که خاص نقش می‌باشد» (مشیرزاده، ب ۱۳۸۳: ۱۲۴). از این نظر هویت امری دارای صبغه رابطه‌ای بوده که جدا از بافت اجتماعی معنا ندارد. در واقع هویت‌های اجتماعی برداشت‌های خاصی از خود را در رابطه با سایر کنشگران نشان می‌دهند و از این طریق منافع خاصی تولید می‌کنند و به تصمیمات سیاستگذاری شکل می‌دهند. از این نظر هویت در تعامل بین خود و دیگری، و با توجه به برداشت‌ها، تفاسیر و تصورات موجود از دیگری شکل می‌گیرد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۲۲).

از سوی دیگر هویت به عنوان یک نظام معنایی، تعیین‌کننده چگونگی تفسیر محیط مادی توسط کنشگران داخلی - تکوین جمعی - و بین‌المللی - تکوین اجتماعی - به صورت میان‌ذهنی قوام می‌یابد و مرزی میان این دو سطح وجود ندارد (مشیرزاده،

¹ - Dysfunction

۱۳۸۳ الف: ۷-۱۷۶).

هویت‌ها همانند جامعه داخلی در سیاست بین‌الملل نیز ضروری هستند. به عبارت دیگر هویت‌ها سطح حداقلی پیش‌بینی‌پذیری و نظم را تضمین می‌کنند. توقع انتظارات پایدار میان دولت‌ها مستلزم وجود هویت‌های میان‌ذهنی است که جهت تضمین الگوی رفتاری قابل پیش‌بینی به حد کفایت پایدارند. جهان بدون هویت‌ها، جهان آشوب، جهان عدم قطعیت فراگیر و چاره‌ناپذیر و جهانی بسیار خطرناک‌تر از آنارشی است. هویت‌ها سه کارکرد ضروری را در یک جامعه اعمال می‌کنند: ۱) آنها به «دیگران» می‌گویند که «شما» وجود دارند، و به «شما» می‌گویند که «دیگران» وجود دارند؛ ۲) با گفتن اینکه «شما» وجود دارند، هویت بر مجموعه‌ای خاص از منافع و اولویت‌ها راجع به گزینه‌های کنش در قلمروهای خاص، و راجع به کنشگران خاص، دلالت می‌کند و ۳) هویت یک دولت به اولویت‌ها و اقدامات آتی آن اشاره می‌کند. یک دولت دیگران را برطبق هویتی که به آنها منتسب می‌کند، تا زمانی که همزمان، هویت خود را از طریق رویه اجتماعی روز به روز، دوباره تولید می‌کند، درک می‌کند (Hopf, 1998: 174-5).

شواهد شایان توجهی در انسان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی وجود دارند که برمبنای آنها ساخت هویت‌های گروهی متضمن خلق تنش درون‌گروه و برون‌گروه است. دگرگونی در شدت هویت‌یابی درون‌گروه به طور قطع با دگرگونی در تضعیف هویت‌یابی برون‌گروه در ارتباط هستند. بدین ترتیب همچنانکه هویت‌یابی درون‌گروه شدت می‌یابد، سیاه جلوه دادن گروه‌های بیرونی، و تعریف آنها به عنوان تهدیدات بالقوه، سهل‌تر است. در حقیقت با توجه به برخی از کارهای انجام شده در حوزه روان‌شناسی اجتماعی، هویت‌یابی شدید درون‌گروه به طور قطع در ارتباط با رفتار پرخاشگرانه نسبت به گروه‌های بیرونی است (Johnston, 1995:60).

همچنان که در بطن مکتب انگلیسی مفاهیم جامعه و نهاد به یکدیگر پیوند خورده‌اند، در بطن دیدگاه سازه‌انگاری نیز مفاهیم هویت و نهاد به یکدیگر گره

می‌خورند. در وهله نخست الکساندر ونت^۱، برجسته‌ترین نظریه‌پرداز دیدگاه سازه‌انگاری، نهاد را اینگونه تعریف می‌کند که "یک نهاد، مجموعه یا ساختار نسبتاً پایداری از هویت‌ها و منافع است. نهادها به عنوان امرواق اجتماعی کمابیش اجباری در مقابل افراد قرار می‌گیرند؛ اما آن‌ها نتیجه کارکردی آنچه که کنشگران به صورت جمعی می‌شناسند نیز هستند. هویت‌ها و این شناخت جمعی جدا از یکدیگر به وجود نمی‌آیند، آنها متقابلاً تکوین می‌یابند" (Wendt, 1992: 399).

با توجه به مؤیدات فوق نظریه‌پردازان باید هویت‌ها و منافع میان‌ذهانی تکوین یافته نظام بین‌الملل را به عنوان عواملی ساختاری، درونزاد و مقوم قلمداد کنند (Neumann, 1996: 164). ونت با به عاریت گرفتن مفروضه‌ای کلیدی از تعامل‌گرایان نمادین در خصوص اینکه دولت‌ها چگونه هویت‌های یکدیگر را قوام می‌بخشند، بر این باور است که مفاهیم «خود» و «منافع» به انعکاس اعمال معنادار دیگران در طول زمان گرایش دارند. مفهوم «خودآینه‌ای^۲» که توسط تعامل‌گرایان نمادین مطرح شده است با این ادعا که «خود» بازتابی از اجتماعی شدن کنشگر است، اصل کلی «صورت‌بندی هویت^۳» را شکل می‌دهد (Wendt, 1992: 404).

بدین ترتیب «دیگری^۴» و «خود^۵» با جذب نقش‌های متفاوت و ایفای کامل آنها به شیوه‌ای وابسته به مسیری خاص، یکدیگر را می‌سازند. این واقعیت که نقش‌ها «جذب شده» هستند، به معنای آن است که اصولاً کنشگران دارای ظرفیت طراحی شخصیت^۶ جهت به خدمت گرفتن آن در خود-بازاندیشی انتقادی و انتخاب‌های طراحی شده‌ای که سبب وقوع تغییراتی در زندگی آنها می‌شود، هستند (Neumann, 1996: 164).

¹- Alexander Wendt

²- Looking-Glass Self

³- Identity-Formation

⁴- Alter

⁵- Ego

⁶- Character Planning

از منظر سازه‌انگاری چگونگی شکل‌گیری هویت دولت توسط نهادهای بین‌المللی مسأله‌ای بسیار مهم است. از دید آنان دلیل این امر آن است که هویت‌های اجتماعی به منافع که اقدام دولت را در پی دارند، صورت می‌بخشند. کنشگران فهرستی از منافع که می‌بایست آنها را مستقل از بافت اجتماعی اعمال کنند، در دست ندارند. در عوض، آنها منافع را در روند تعریف وضعیت‌ها، مشخص می‌کنند (Reus-Smit, 1997: 561).

از سوی دیگر سازه‌انگاران نهادها را به عنوان تسریع‌کننده‌های بالقوه خود-بازبینی سیاسی که ممکن است درک دولت‌ها از منافعشان را تغییر دهند، در نظر می‌گیرند. آنها به عوامل محتمل که به نهادهای بین‌المللی اجازه‌کنش به عنوان کنشگرانی مستقل می‌دهند و نیز به امکانات و بافت‌های نهادی که نهادهای بین‌المللی را برای تأثیرگذاری بر اقدام دولت توانا می‌سازند، توجه می‌کنند. از این نظر ونت عقیده دارد طرح‌های نهادی از طریق بازخورد علی^۱ در تکوین کنشگران ایفای نقش می‌کنند. از دید وی یکی از صورت‌های این تکوین هنگامی واقع می‌شود که نهادها هویت و منافع طراحان آنها را متأثر سازند (Wendt, 2001: 1033).

به طور کلی‌تر، سازه‌انگاران بر شرایطی تأکید دارند که تحت این شرایط دولت‌ها منافع متنوعی دارند و ممکن است در سایه این شرایط، نهادها نقشی گشتاری در جرح و تعدیل ادراکات و رفتار دولت‌ها ایفا کنند. با چنین دیدگاهی سازه‌انگاری بر روندهای متمایزی چون اجتماعی‌شدن، آموزش، اقناع و تلقین گفتمان و هنجار تمرکز می‌کند (Haas and Hass, 2002: 576-7).

استدلالات فوق از آنجا ناشی می‌شوند که هویت‌ها و منافع از فرآیندهای اجتماعی ریشه می‌گیرند. در واقع ساختارهای اجتماعی به هویت و منافع دولت به عنوان بخش‌هایی مهم شکل می‌دهد. از این نظر هویت و منافع دولت در خارج از نظام سرشت انسانی یا سیاست داخلی قرار ندارند (Zehfuss, 2002: 39). همچنین

¹ - Causal Feedback

نهادهای نیز مستقل از انگاره‌های کنشگران نیستند. آنها می‌توانند به کنشگران قوام دهند و تعامل را میان آنان معنادار کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۴۹).

سرانجام آنکه کاربست عنصر هویت در خصوص نهادهای امنیتی منجر به ظهور پدیده‌ای تحت عنوان «هویت امنیتی» می‌شود. از این منظر هویت‌های امنیتی با توجه به دوگانه‌انگاری میان «خود» و «دیگری» در عرصه سیاست بین‌الملل شکل می‌گیرند. این هویت‌ها متضمن دو وجه اساسی هستند: (۱) وجه اکتسابی، یعنی آنچه که ما فکر می‌کنیم «خود» هستیم؛ و (۲) وجه اسنادی، یعنی آنچه که دیگران فکر می‌کنند «ما» هستیم. در این چارچوب ونت صریحاً روشی را مشخص می‌نماید که در آن کشمکش برای تمایز خود از دیگری در روابط بین‌الملل باید با کشمکش جهت تثبیت هویت خود در میان بسیاری از خودهای ممکن و رقیب همزمان باشد. در ادامه وی ظهور یک «دیگر مشترک» را نیز فرض می‌گیرد. این دیگر مشترک، چه در قالب یک متجاوز خارجی و چه در قالب یک تهدید انتزاعی‌تر نظیر جنگ هسته‌ای، صورت‌بندی هویت دسته‌جمعی را تسهیل می‌کند (Neumann, 1996: 164).

در کنار مؤیدات فوق و در چشم‌اندازی انضمامی‌تر سازه‌نگاران به سه مؤلفه مهم در خصوص سازمان‌های امنیتی به قرار ذیل اشاره می‌کنند:

- (۱) وجود یک تهدید عینی نسبت به یک سازمان امنیتی ضرورت ندارد؛
- (۲) بنیان ائتلاف را ارزش‌های مشترک شکل می‌دهد، لذا استمرار یا زوال یک سازمان امنیتی در گرو وجود یا عدم وجود ارزش‌های مشترک است؛
- (۳) سازمان‌های امنیتی که برپایه ارزش‌های مشترک شکل گرفته‌اند، در مقابل تحولات سیاسی مقاوم هستند (تریف؛ کرافت؛ جیمز و مورگان، ۱۳۸۳: ۹-۲۱۸).

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد تا از مبنایی‌ترین عناصر موجود از چشم‌انداز نظریه‌های روابط بین‌الملل در جهت بازنمایی تصویری نوین از نهادهای امنیتی استفاده شود.

مفروضات ما در این مقاله ناظر بر این بود که اولاً چشم‌انداز مذکور مبین تداوم حضور دولت‌های ملی به عنوان اصلی‌ترین کنشگر جامعه بین‌الملل است. با این تلقی دیگر تصویر مبتنی بر ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل تمرکز می‌کرد اهمیت خود را از دست داده است. بهتر است چنین عنوان شود که تصویر پیشین با ناتوانی در پیش‌بینی فروپاشی نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد زمینه را برای پررنگ‌شدن تصویر نوین فراهم آورد. اما دومین مفروضه ما این بود که نهادهای امنیتی الگوهای همکاری و تعارض در نظام بین‌الملل هستند؛ بنابراین بازاندیشی پیرامون آنها در عصر پس از جنگ سرد نیازمند توجه به دیدگاه‌های مترقی‌تر در توضیح شکل‌گیری، تداوم، و زوال الگوهای مذکور است.

به هر حال باید توجه داشت که مطالعه نهادهای امنیتی در وهله نخست در گرو درک جدید از مفهوم نهاد است؛ چرا که نهاد بنابر دیدگاه‌های متصلب جنگ سردی صرفاً به موجودیت‌های مادی و عینی محدود نیست. این گفته بدین معنا نیست که نهادهای امنیتی دوران جنگ سرد صرفاً چنین موجودیت‌هایی بوده‌اند، بلکه به معنای آن است که چشم‌اندازهای نظری آن دوره چنین تصویری را تثبیت کردند.

نهادهای، علاوه بر خصیصه فوق، خصیصه‌ای زیربنایی نیز دارند؛ بدین معنی که بازتاب‌دهنده قواعد، هنجارها، و رویه‌های جاری نیز هستند. این درک جدید از نهادها — و از جمله نهادهای امنیتی — ما را به این سمت سوق می‌دهد که مطالعه آنها دیگر در سایه محیط راهبردی صرف میسر نبوده و باید به آنها به عنوان محیطی اجتماعی نیز توجه کرد. از این نظر نهادهای امنیتی دیگر موجودیت‌هایی جدا از کنشگران مقوم خود و برون زاد نخواهند بود. این گفته به این صورت نیز معنا می‌یابد که تغییرات در داخل و تغییرات خارج از نهادهای امنیتی بر هم اثر گذاشته و این فعل و انفعالات به نوبه خود تداوم یا زوال آنها را تعیین می‌کند.

دیدگاه‌های نظری مطرح شده در آستانه پایان جنگ سرد و متعاقب آن حاوی

بصیرت‌های قابل توجهی در مطالعه نهادهای امنیتی هستند. در این میان نهادگرایی نولیبرال، واقع‌گرایی تدافعی، مکتب انگلیسی، مکتب کپنهاگ، و سازه‌انگاری عناصر مطلوب برای مطالعه و بازاندیشی پیرامون نهادهای امنیتی دارند؛ چراکه این دیدگاه‌ها هم موجودیت دولت‌های ملی را به عنوان کنشگران اصلی تصدیق می‌کنند (در مورد سازه‌انگاری دست کم روایت و تئوری آن چنین است)، و هم می‌توان الگوهای همکاری و تعارض نهادها را در دوره جدید توسط آنها توضیح داد.

نهادگرایی نولیبرال بر نقش منافع در شکل‌گیری نهادها — حتی در فضای آنارشیک نظام بین‌الملل — اعتقاد دارد. از سوی دیگر هنجارها و قواعد موجود در میان کنشگران دولتی بنیانگذار نهادها نقشی مهم در شکل‌گیری الگوهای همکاری و تعارض ایفا می‌کند. با این حال همواره مسائل عینی به نهادها شکل نمی‌دهد. تهدیدات بالقوه امنیتی برای کنشگران مذکور و ادراک آنها نسبت به این تهدیدات نیز عاملی تعیین‌کننده است. در اینجا واقع‌گرایی تدافعی با عنصر ادراک وارد صحنه می‌شود. در واقع نهادهای امنیتی با توجه به تصورات کنشگران سازنده آنها نسبت به تهدیدات آتی و بالقوه الگوهای همکاری و تعارض را شکل داده، تداوم بخشیده و یا پایان می‌دهد.

از سوی دیگر مکتب کپنهاگ با تمرکز بر تهدیدات وجودی متوجه نهادهای امنیتی، کنشگران نهادها را وامی‌دارد که صرف نظر از رویه‌ها و روال‌های معمول اقدامی جهت حفظ نهاد انجام دهند. پس عنصر اضطرار در کنار عنصر ادراک قرار می‌گیرد. اما باید توجه کرد که تمامی این رویدادها در چهارچوبی امکان‌پذیر می‌شود که به موجودیت نهادهای امنیتی معنا می‌دهد. این چهارچوب همان عنصر جامعه مکتب انگلیسی است. این جامعه متشکل از دولت‌های ملی سازنده نهادهای امنیتی است که هرگونه کنش‌ورزی را با توجه به قواعد و هنجارهای مشترک امکان‌پذیر می‌کند. درنهایت، آخرین مؤلفه در ارزیابی نهادهای امنیتی، عنصر هویت است. از این نظر دیدگاه سازه‌انگاری با تمرکز بر صورت‌بندی خود و دیگری در جریان تعامل کنشگران و طرح

هویت امنیتی، موجودیت نهادهای امنیتی را در تمایز با یکدیگر تعریف می‌کند. از این نظر هویت نهادهای امنیتی امری ثابت نبوده و در نتیجه تعاملات موجود تغییر خواهد کرد. تغییر هویت، به نوبه خود به تغییر منافع نهادها نیز خواهد انجامید. در اینجاست که دیدگاه سازه‌نگاری با بصیرت خود در خصوص اهمیت تعامل میان کنشگران در محیط راهبردی و تکوینی، و تمرکز بر صورت‌بندی هویتی به کمک دیدگاه‌های دیگر می‌آید.

در جهت پاسخ به پرسش این مقاله می‌توان چنین استدلال کرد که با توجه به درک نوین از مفهوم نهاد در قلمرو روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد، نهادهای امنیتی جامعه‌ای متشکل از کنشگران دولتی همسود هستند که انتظارات مشترک آنها از منافع و ادراکشان از تهدیدات وجودی بالقوه آنها را حول مجموعه‌ای از هنجارها، قواعد، و رویه‌های زیربنایی گرد هم می‌آورد، به گونه‌ای که در تعاملات برون‌ی و درونی خود در طی زمان به هویتی مشترک دست می‌یابند. نویسندگان معتقدند با این ترکیب نظری می‌توان شکل‌گیری، تداوم، و زوال نهادهای امنیتی را به گونه‌ای مناسب توضیح داد.

منابع:

- تریف، تری؛ کرافت، استوارت؛ جیمز، لوسی و مورگان، پاتریک (۱۳۸۳)، *مطالعات امنیتی نوین*. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جکسون، رابرت اچ. (۱۳۸۳)، «تکامل جامعه بین‌المللی» در جان بیلیس و استیو اسمیت *جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*. ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران. دو جلد. تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، جلد اول: ۱۲۴-۹۳.
- دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۷۶)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. دو جلد. چاپ دوم. تهران: قومس، جلد دوم.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*. تهران: سمت.
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۴)، «فرهنگ: بخش فراموش شده یا عنصر ذاتی نظریه روابط بین‌الملل» *فصلنامه سیاست خارجی*، ۱۹(۲): ۳۰۳-۲۹۱.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳الف)، «گفتگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگاری»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، ۶۳: ۲۰۱-۱۶۹.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳ب)، «سازه‌انگاری به عنوان فرانظریه روابط بین‌الملل»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، ۶۵: ۴۳-۱۱۳.

Barnett, Michael and Duvall, Raymond (2005) "Power in International Politics". *International Organization* 59(4): 39-75.

Bull, Hedley (1977) *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*. London: Macmillan.

Buzan, Barry (1997) "Rethinking Security after the Cold War". *Cooperation and Conflict* 32(1): 5-28.

Buzan, Barry (2002) "The Primary Institutions of International Society". *Paper presented at BISA Annual Conference*. London: School of Economics (December 16-18). Available at:

<<http://www.leeds.ac.uk/polis/englishschool/buzan02b.doc>> (Last Access: 28/12/2008).

Buzan, Barry; Waever, Ole and Wilde, Jaap de (1998) *Security: A New Framework for Analysis*. London: Rienner.

Czaputowicz, Jacek (2003) "The English School of International Relations and its Approach to European Integration". *Studies and Analyses* 2(2): 3-55.

Desch, Michael C. (1998) "Culture Clash: Assessing the Importance of Ideas in Security Studies". *International Security* 23(1): 141-70.

Duffield, John (2007) "What Are International Institutions". *International Studies Review* 9(1): 1-22.

Finnemore, Martha (2005) "Fight about Rules: The Role of Efficacy and Power in Changing Multilateralism". *Review of International Studies* 31(Supplement S1): 187-206.

Haas, Peter M. and Haas, Ernst B. (2002) "Pragmatic Constructivism and Study of International Institutions". *International Studies* 31(3): 573-601.

Hasenclever, Andreas; Mayer, Peter and Rittberger, Volker (1996) "Interest, Power, Knowledge: The Study of International Regimes". *Mershon International Studies* 40(2): 177-228.

Holsti, Kalvi J. (2002) "The Institutions of International Politics: Continuity, Change, and Transformation". *Paper Presented at the Annual Meeting of the International Studies Association*. New Orleans (March 23-27). Available at: <<http://www.leeds.ac.uk/polis/englishschool/holsti02.doc>> (Last Access: 28/12/2008).

Hopf, Ted (1998) "The Promise of Constructivism in International Relations Theory". *International Security* 23(1): 171-200.

Hurrell, Andrew (2006) "Hegemony, Liberalism and Global Order: What Space for Would-be Great Powers?". *International Affairs* 82(1): 1-19.

Hurrell, Andrew (2002) "Norms and Ethics in International Relations", In Walter Carlsnaes; Thomas Risse and Beth A. Simmons, eds. *Handbook of International Relations*. London: Sage, 137-57.

Jervis, Robert (1998) "Realism in the Study of World Politics". *International Organization* 52(4): 271-91.

Johnston, Alastair Iain (1995) "Thinking about Strategic Culture". *International Security* 19(4): 32-64.

Keohane, Robert O. (1984) *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political economy*. Princeton: Princeton University Press.

Keohane, Robert O. (1989) *International Institutions and State Power: Essay in International Relations Theory*. Boulder, CO: Westview.

Krause, Keith and Williams, Michael C. (1996) "Broadening Agenda of Security Studies: Politics and Methods". *Mershon International Studies Review* 40(2): 229-54.

Kundsen, Olva F. (2001) "Post-Copenhagen Security Studies: De-securitizing Securitization". *Security Dialogue* 32(3): 355-68.

Lake, David A. (2001) "Beyond Anarchy: The Importance of Security Institutions". *International Security* 26(1): 129-60.

Lantis, Jeffery S. (2002) "Strategic Culture and National Security Policy". *International Studies Review* 4(3): 87-113.

- March, James G. and Olsen, John p. (1998) "The institutional Dynamics of International Political Order". *International Organization* 52(4): 943-69.
- Mastanduno, Michael (1997) "Preserving the Unipolar Moment: Realist Theories and U.S. Grand Strategy after the Cold War". *International Security* 21(4): 49-88.
- Neuman, Iver B. (1996) "Self and Other in International Relations", *European Journal of International Relations* (2)2: 139-74.
- Neuman, Iver B. (2003) "The English School on Diplomacy: Scholarly Promise Unfulfilled". *International Relations* 17(3): 341-69.
- Reus-Smit, Christian (1997) "The Constitutional Structure of International Society and Nature of Fundamental Institutions". *International Organization* 51(4): 555-89.
- Ruggie, John G. (1998) *Constructing the World Politics*. London: Routledge.
- Schmitt, Carl (1996) *The Concept of the Political*. Chicago: Chicago University Press.
- Schweller, Randall L. (1994) "Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist Back In". *International Security* 19(1): 72-107.
- Schweller, Randall L. and Priess, David (1997) "A Table of Two Realisms: Expanding the Institutions Debate". *Mershon International Studies Review* 41(1): 1-32.
- Taliaferro, Jeffrey W. (2000/01) "Security Seeking under Anarchy, Defensive Realism Revisited". *International Security* 25(3): 128-61.
- Vasques, John A. (1997) "The Realist Paradigm and Degenerative versus Progressive Research Programs: An Appraisal of Neo traditional Research on Waltz Balancing Proposition". *The American Political Science Review* 91(4): 899-912.
- Waever, Ole (2000) "The EU as a Security Actor: Reflections from a Pessimistic Constructivist on Post-sovereign Security Order". In Mortten Kelstrup and Michael C. Williams, eds. *International Relations Theory and Politics of European Integration: Power, Security and Community*. London: Routledge, 250-94.
- Waltz, Kenneth. W. (1959) *Man, the State, and War*. New York: Columbia University Press.
- Wendt, Alexander (1992) "Anarchy Is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics". *International Organization* 49(2): 391-425.
- Wendt, Alexander (2001) "Driving with the Rearview Mirror: On the Rational Science Institutional Design". *International Organization* 55(4): 1019-49.
- Williams, Michael C. (2003) "Words, Images and Enemies:

Securitization and International Politics". *International Studies Quarterly* 47(4): 511-31.

Zehfuss, Maja (2002) *Constructivism in International Relations: The Politics of Reality*. Cambridge: Cambridge University Press.

ائتلاف ناتمام بریکس و نسبت آن با جمهوری اسلامی ایران

جهانبخش ایزدی^۱

استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

مصطفی مطهری خوشینانی

دانشجوی دوره دکترای علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت ۹۴/۴/۱۵ - تاریخ تصویب ۹۴/۶/۲۷)

چکیده

اقتصاد جهانی در حال تغییر پارادایم از پارامترهای تحت سلطه غرب به سمت چندقطبی شدن است. قدرت‌های نوظهور اقتصادی در قاره‌های مختلف به‌طور خاص در این مسیر حرکت می‌کنند که گروه بریکس نماد این رویکرد است. در واقع توسعه مهم‌ترین دغدغه کشورهای به اصطلاح جنوب و از اصلی‌ترین معماهای روابط بین‌الملل در نیم قرن اخیر بوده و هنگامی که با تلاش کشورهای غیرغربی نیز همراه باشد پیچیدگی فهم این مناسبات را دوچندان می‌نماید. در این راستا به نظر می‌رسد ایران به منظور استفاده از منابع و ظرفیت‌های خود به ارائه تعریفی نو از مناسبات خود بر اساس معیارهای ارزشی - ایدئولوژیک تقابلی با جهان غرب و نیز در جهت تامین منافع ملی خویش ارتباط و تعامل با نهاد و سازمانی همچون بریکس را مورد توجه قرار است. این مقاله درصدد است تا با بهره‌گیری از منابع کم‌شمار تحلیلی، ضمن تعریف ماهیت، اهداف و چالش‌های فراروی بریکس به نقش و تأثیر این گروه فراملی در عرصه نظام بین‌الملل و نحوه تعامل آنها با یکدیگر و سایر دولت - ملت‌ها بپردازد.

واژه‌های کلیدی: بریکس، اقتصادهای نوظهور، نظام بین‌الملل، توسعه، سازمان‌های مستقل

مقدمه

سازمان‌هایی چون اکو، اپک، آسه‌آن، گروه ۱۵، ... نمونه‌های عینی از تلاش‌هایی هستند که از فردای جنگ جهانی دوم با هدف توسعه اقتصادی آغاز شده و همچنان استمرار دارند؛ هرچند در این میان هژمونی آمریکا و اتحادیه اروپا در عرصه اقتصاد و سیاست بین‌الملل کمتر اجازه خودنمایی به چنین فعالیت‌هایی داده است. به همین دلیل، بلوک‌های اقتصادی برجسته دنیا، منحصر به اتحادیه اروپا، گروه ۸ و نظیر آنها مانده است.

اکنون جهان شاهد شکل‌گیری بلوکی نسبتاً نیرومند در عرصه اقتصاد بین‌الملل می‌باشد که مطالبات آنها صرفاً اقتصادی نخواهد ماند، بلکه در عرصه سیاست بین‌الملل نیز خواهان حضور پررنگ‌تری برای نقش‌آفرینی می‌باشند. در عصر به هم پیوستگی اقتصادها و ارتباطات شبکه‌ای کشورها به همدیگر به خصوص کشورهای در حال توسعه و قدرت‌های نوظهور آنها به خوبی آگاهند که به تنهایی نمی‌توانند در معادلات جهانی اثرگذار باشند؛ از این رو شکل‌گیری سازوکارهایی مانند: بریکس، مبین تمایلات این‌گونه کشورها برای حرکتی جمعی و مشترک در برابر یکه‌تازی اتحادیه اروپا، آمریکا و شرکای راهبردی آنها در اقتصاد و سیاست بین‌الملل می‌باشد که بدون شک این رخداد علاوه بر آثار و پیامدهای مثبت برای اعضای بریکس، دارای اثرات متناهی نیز برای کشورهای در حال توسعه خواهد بود تا بتوانند از رقابت این‌گونه کشورها برای افزایش قدرت چانه‌زنی خود جهت سرعت بخشیدن به روند پیشرفت و توسعه همه‌جانبه بهره‌برداری نمایند.

در این میان شکل‌گیری و افزایش روند جهانی شدن و شدت علاقه کشورها برای حضور پررنگ در این فرآیندها حاکی از تغییر مناسبات و معادلات در عرصه جهانی است که پیدایش قدرت‌های نوظهور یکی از مشخصه‌های مهم آن تلقی شده، و از این جهت بریکس بازتاب‌دهنده تحولات نظام بین‌الملل بوده و بر سرشت آن اثر تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت.

این مقاله در مقام تعریف و تبیین جامعی از گروه بریکس و مبنای وجودی این نهاد فراملی است که در چارچوب آن، مبانی، جایگاه و موقعیت هر یک از اعضای بریکس، واکاوی و میزان همگرایی و یا واگرایی میان آنها سنجیده می‌شود. به علاوه با توجه به موقعیت ایران، چه به عنوان یک دولت - ملت خواهان تغییر در نظام کنونی بین‌الملل، و چه برخوردار از موقعیت ویژه جغرافیایی و بهره‌مند از ذخایر عظیم انرژی (نفت و گاز طبیعی)، میزان همکاری و یا عضویت آن در گروه بریکس مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در این راستا سوال تحقیق این است که آیا با لحاظ قرار دادن اختلافات سیاسی، اقتصادی اعضای بریکس با یکدیگر، آیا این امکان را خواهند یافت که در نظام کنونی بین‌الملل منشأ تغییر و تحول شوند؟ فرضیه پژوهش این خواهد بود که گرچه بریکس سازمانی فراملی است که با توجه به ماهیت، اهداف و برنامه‌های چالش‌برانگیزش در صدد تغییر ساختار کنونی نظام بین‌المللی است و به جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کشوری که خواستار تغییر وضع موجود در نظام بین‌المللی است توجه دارد اما طی این مسیر و تغییر مورد نظر آن آسان نخواهد بود.

معنایابی بریکس

بریکس^۱ عنوانی است برای گروهی از کشورها که رشد اقتصادی آنها بسیار بالا بوده و فرآیند شکوفایی اقتصادی و صنعتی‌سازی را در سال‌های اخیر با شتاب بیشتری پیگیری کرده‌اند (Euro news, 2012:1). در واقع، بریکس واژه‌ای مرکب از حروف اول نام کشورهای تشکیل‌دهنده آن یعنی برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقای جنوبی می‌باشد که به عنوان یک نیروی بالقوه جهانی یک دهه پیش شکل گرفت. مشخصه عمده این گروه آن است که اعضایش همگی در زمره اقتصادهای نوظهور تعریف شده‌اند (همشهری آنلاین، ۱۳۹۰: ۱). از حیث اقتصادی، نسبت ارزش کل تولیدات این پنج کشور به ارزش کل تولیدات جهان از ۹ درصد در سال ۲۰۰۱ میلادی به ۱۷ درصد

¹ - Brics (Brazil, Russia, India, China, South Africa)

در سال ۲۰۱۰ میلادی ارتقاء یافته است و پیش‌بینی می‌شود طی ۱۰ سال آینده ارزش کل تولیدات این پنج کشور بیش از ۳۰ درصد از ارزش کل تولیدات جهان را شامل شود که به این ترتیب به بزرگ‌ترین جامعه اقتصادی جهان تبدیل خواهد شد (Cameron, 2011: 2). گروه مزبور ابتدا با نام بریک ظهور یافت که نمایانگر حرف اول نام کشورهای برزیل، روسیه، هند و چین بود. این واژه در سال ۲۰۰۱ به نام جیم اونیل کارشناس شرکت سرمایه‌گذاری «گلدمن ساکس» در آمریکا ابلاغ شد و در سال ۲۰۰۵ این عنوان را منتشر نمود که البته این عنوان با پیوستن آفریقای جنوبی به گروه در سال ۲۰۱۱ به بریکس تغییر نام داد و شکل جهانی‌تری به خود گرفت. به اعتقاد «گلدمن ساکس» از آنجایی که این گروه شتاب بالایی را در اقتصاد خود تجربه می‌کنند، از این قابلیت برخوردار است که حتی تا سال ۲۰۱۸ اقتصاد آمریکا را نیز پشت سر بگذارد (Hounshell, 2011: 1). گروه بریکس که از آن به عنوان «گروه ۵» نیز یاد می‌شود، باشگاهی اقتصادی با گرایشات سیاسی قلمداد می‌شود که تلاش می‌کنند با تقویت خود، بلوک قدرتمندی در برابر بلوک‌های غربی شکل دهند.

باید توجه داشت کشورهای عضو بریکس در گروه ۲۰ نیز عضویت دارند گروهی که سازوکار اصلی هماهنگی تلاش‌های بین‌المللی برای ایجاد سیستم جدید مدیریت اقتصاد جهانی به شمار می‌رود. روند تحولات اقتصادی - صنعتی این کشورها نشان می‌دهد که اساس حرکت و زیربنای فکری شکل‌گیری این گروه به عنوان یک تشکل نوظهور به منظور نقش‌آفرینی در دنیای چندقطبی آینده و به چالش کشاندن نظم کنونی حاکم بر نظام بین‌الملل است (عنادی، ۱۳۹۰: ۴).

از منظر سیاسی، اجتماعی باید در نظر داشت که دو غول جمعیتی دنیا یعنی چین و هند در بریکس عضویت دارند و با احتساب جمعیت روسیه، برزیل و آفریقای جنوبی حدود ۳ میلیارد جمعیت جهان را دربرمی‌گیرند. همچنین حضور دائم دو عضو شورای امنیت در گروه بریکس و سه مدعی کسب کرسی دائم یعنی هند، برزیل و آفریقای

جنوبی نشان‌دهنده نقش و تأثیرگذاری گروه بریکس در معادلات جهانی و بین‌المللی است، به طوری که رشد روزافزون اقتصادی در کنار تأثیر سیاسی این گروه می‌تواند آنها را به رقیبی جدی برای ایالات متحده آمریکا و اروپا تبدیل نماید (Hau, ect, 2012:187-204). فراتر از آن ترکیب اعضای گروه بریکس به گونه‌ای است که سه کشور عضو، یعنی روسیه، چین و هند دارای سلاح هسته‌ای هستند، دو کشور دیگر یعنی برزیل و آفریقای جنوبی نیز از توانمندی هسته‌ای برخوردار بوده و عضو پیمان عدم اشاعه سلاح هسته‌ای^۱ هستند (تقفی عامری، ۱۳۹۲: ۱). دارا بودن این ویژگی در میان اعضای بریکس توانمندی‌ها و چانه‌زنی‌های آنها را در ابعاد مختلف بین‌المللی افزایش داده است (Harmer, ect, 2013: 5-6).

از دیگر ویژگی‌های بریکس، آمایش سرزمینی این گروه با برخورداری از ۲۵ درصد سرزمین، ۴۳ درصد جمعیت، ۳۳ درصد تولید ناخالص جهان و در اختیار داشتن ۱۲۸ درصد از حجم تجارت جهانی می‌باشد که پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۵۰ به بازیگر مهم اقتصادی جهان تبدیل گردد. از سوی دیگر ممکن است با پیوستن برخی از بازیگران منطقه‌ای و کشورهای دیگر به این مجموعه، گروه‌بندی قدرت‌های نوظهور تقویت شده و از موقعیت برتری برخوردار شود (نمنا، ۱۳۹۲: ۱).

روند شکل‌گیری و تکامل بریکس

در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۶ به اصرار ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه، وزرای خارجه «کشورهای بریک» دیداری غیررسمی در حاشیه شصت و یکمین اجلاس عمومی سازمان ملل در نیویورک برگزار کردند که البته به توافق خاصی نینجامید. اما یک سال بعد با انجام دیداری دوباره بر تقویت روابط با یکدیگر توافق کردند. لاوروف وزیر امور خارجه روسیه اظهار داشت که توافقات مبتنی بر منافع مشترک بوده، و پیگیری منافع هر

^۱ - Non - Proliferation Treaty (NPT)

چهار کشور روسیه، چین، هند و برزیل، محور رسمیت بخشی به این مشارکت می باشد (سایت سخن آشنا، ۱۳۹۰: ۱).

بر پایه مقدمات فوق بود که گروه بریک در سال ۲۰۰۹ رسماً به عنوان یک سازمان جهانی شروع به کار کرد. به طوری که در ۱۶ ژوئن ۲۰۰۹ سران کشورهای عضو بریک اولین جلسه خود را در یکتاترینبرگ روسیه برگزار نمودند و در آن کشورها را به نظمی جهانی که دموکراتیک تر، چندقطبی تر و مبتنی بر قواعد بین المللی، برابری، مسئولیت پذیری، همکاری و عملکرد هماهنگ و تصمیمات مشترک و به نفع تمام ملت ها باشد، فراخواندند (http://www.mea.gov, 2013:1).

در ۵ آوریل ۲۰۱۰، دومین جلسه کشورهای عضو بریک در برزیل برگزار شد. رهبران این کشورها در این جلسه خواستار اصلاح سازمان ملل شدند. نکته قابل ذکر در این جلسه عدم دستیابی به توافق برای پیوستن برزیل و هند به عنوان اعضای دائم شورای امنیت می باشد که در جای خود محل تأمل است. در جولای ۲۰۱۱، سومین جلسه در جزیره هانین چین برگزار شد. در این سال کشورهای عضو بریک نزدیک به یک سوم کل رشد اقتصادی دنیا را به خود اختصاص داده بودند. چهارمین نشست اعضای این گروه در ۲۰ مارس ۲۰۱۲ بدون دست آورد ملموسی در دهلی نو برگزار شد. پنجمین اجلاس سران گروه بریکس در دوربان آفریقای جنوبی در ۲۶ و ۲۷ مارس ۲۰۱۳ تشکیل گردید. در این نشست، بار دیگر بر آهنگ کند انجام اصلاحات در صندوق بین المللی پول، ابراز نگرانی شد و نیز تلاش طرفین برای یافتن راه های افزایش مبادلات تجاری میان خود مورد تأکید قرار گرفت. اینکه چرا در آفریقای جنوبی برگزار شد و چرا آفریقای جنوبی عضو بریکس شد، محل توجه جدی است. آفریقای جنوبی از حیث جغرافیایی در جنوبی ترین نقطه آفریقا قرار داشته، از بنیان گذاران اتحادیه اروپا و به عنوان یکی از کشورهای مؤثر در قاره آفریقا ایفای نقش می کند.

تا قبل از تبدیل اصطلاح بریک به بریکس، هیچ کشور آفریقایی عضو این گروه نبود. ظاهراً آفریقا قاره‌ای توصیف می‌شود که ارتباطی با اقتصاد جهانی ندارد و تنها تأمین‌کننده مواد اولیه محسوب می‌گردد. برای حذف این نگاه به قاره آفریقا، اعضای گروه بریکس تصمیم گرفتند که یک عضو آفریقایی را به این سازمان بیفزایند. بر مبنای این رویکرد، دو کشور نیجریه و آفریقای جنوبی برای عضویت در این گروه کاندیدا شدند که مآلاً در سال ۲۰۱۰ آفریقای جنوبی به عضویت این گروه درآمد و از آن تاریخ به بعد بریک به بریکس تغییر نام داد (آلبوغیش، ۱۳۹۱: ۱).

در دسامبر ۲۰۱۰ وزیر امور خارجه چین طی یک مذاکره تلفنی با همتای خود در آفریقای جنوبی اعلام کرد که: هوجین تائو رئیس‌جمهور چین دعوت‌نامه‌ای را برای ژاکوب زوما رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی ارسال کرده است و از او برای شرکت در نشستی که در سال آینده در پکن پیرامون موضوعات در دستور کار بریک برگزار می‌شود دعوت به عمل آورده است. با توجه به تلاش‌های رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی برای پیوستن کشورش به گروه بریک و نیز علاقمندی رئیس‌جمهور زوما مبنی بر تغییر تصویر کشورش و بهبود آن در نزد سرمایه‌گذاران و مدیران مالی در عرصه جهانی، چین به عنوان رئیس وقت گروه بریک بر این باور بود که الحاق آفریقای جنوبی به این گروه موجب توسعه بریک و تسهیل همکاری اقتصادی نوظهور خواهد شد. در حقیقت متعاقب این پیش‌زمینه‌های عینی بود که آفریقای جنوبی به عضویت گروه مذکور درآمد. اما واقعیت این است که دلیل عمده پیوستن و پذیرش آفریقای جنوبی از سوی اعضای گروه بریک، دلایل ژئوپلیتیکی و اجتماعی و نیز همگن کردن این گروه به لحاظ جغرافیایی از پنج قاره بوده است، چراکه نگاهی به آمارهای صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۰۹ نشان می‌دهد که مطابق آمارهای منتشره، تولید ناخالص داخلی آفریقای جنوبی ۲۸۷ میلیارد دلار در آن سال بوده است در حالی که تولید ناخالص داخلی کره جنوبی در همین سال ۸۳۳ میلیارد دلار، ترکیه ۷۲۹ میلیارد دلار و مکزیک ۸۷۵ میلیارد

دلار بوده است که به مراتب اقتصادهای رو به رشد و مستعدتری از آفریقای جنوبی داشته‌اند. فلذا فارغ از نگاه ملهم از تفکر اقتصادی می‌توان پذیرفت که با پیوستن رسمی آفریقای جنوبی به بریکس در سال ۲۰۰۹ این سازمان گسترش جهانی یافت و شکل بین‌المللی ویژه‌ای به خود گرفت.

ششمین اجلاس بریکس در شهر فورتالزای برزیل در ۱۵ آگوست ۲۰۱۴ برگزار شد، که مصوبه قابل توجهی جز تکرار مواضع قبلی نداشت (پژوهشکده مطالعات راهبردی بین‌الملل، ۱۳۹۲: ۱).

هفتمین اجلاس بریکس نیز در مسکو در ۹ جولای ۲۰۱۵ با دستور کار توسعه اقتصادی و موضوعات سیاسی از قبیل مبارزه با تروریسم گشایش یافت.

ماهیت هستی‌شناسانه بریکس

شاید برای نخستین بار طی سال‌های اخیر کارشناسان ژئوپلیتیک که قائل به راهبرد مبتنی بر تمدن جهت تحلیل حوادث جهان هستند، شاهد تحقق ایده اندیشمندانی چون توین بی، اشپنگلر و دانیلفسکی می‌باشند؛ ایده‌هایی مبتنی بر این اعتقاد که زمانی فراخواهد رسید که مدل‌های فرهنگی - تاریخی و تمدنی جای گزاره‌هایی چون قومیت‌ها و دولت‌ها به عنوان موضوع سیاست خارجی را می‌گیرند. به عنوان مثال، تبدیل اعتبارات متقابل میان کشورهای بریکس به ارزهای ملی، وابستگی به آمریکا و غرب را کاهش می‌دهد. این تنها اولین گام و قسمت کوچکی از پروژه ژئوپلیتیک جدید می‌باشد. در ادامه و تأیید موضوع کاهش وابستگی‌ها به غرب در ژئوپلیتیک مذکور باید تأکید کرد که کشورهای عضو بریکس نه تنها برای ادامه حیات و بقای خود (در شرایط کاهش بیش از پیش منابع معدنی، مواد غذایی، آب آشامیدنی و انرژی الکتریکی) بلکه برای رشد سریع نیز منابع لازم را در اختیار دارند. بر این اساس با توجه به دارا بودن منابع و گستره ژئوپلیتیکی بریکس در سطح پنج قاره تنها وجود یک سازوکار همگرایی در قالب یک اتحاد سیاسی می‌تواند یک هویت ادغامی همبودگرا را

در راستای تقابل و رقابت با سایر نهادهای غربی برای ایجاد توازن و تعادل قدرت در عرصه جهانی فراهم آورد (باشگاه اندیشه، ۱۳۹۲: ۱).

علی‌رغم تلقی فوق، هستی‌شناسی بریکس هستی‌شناسی مبتنی بر رویکردی چالشی است. به عبارتی سطوح قدرت در این نهاد بین‌المللی در یک سطح واحدی قرار ندارد و دارای چندپارگی‌های چندگانه‌ای در حوزه‌های مختلف قدرت می‌باشند، هرچند مشخصه عمده اعضای این گروه اقتصاد نوظهورشان می‌باشد اما باید تأکید نمود در این سطح نیز میزان کنش‌های درون‌گروهی نیز در میان اعضا در یک سطح همتراز و مساوی قرار ندارد (سلیمان‌پور، مولایی، ۱۳۹۲: ۲۸ - ۳۰).

آنچه در باب این گروه مهم به نظر می‌رسد این است که هر یک از کشورهای گروه بریکس در یکی از حوزه‌های سیاسی و یا اقتصادی در منطقه خود بازیگری عمده به شمار می‌آیند. بنابراین از حیث ماهیت وجودی و ذات‌انگارانه می‌توان مدعی شد که گروه مزبور با پوشش دادن مناطقی چون اوراسیا، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین از ابعاد جهانی و بین‌المللی برخوردار است (خبرگزاری ایرنا، ۱۳۹۲: ۱).

از این‌رو در زمینه موجودیت بریکس، تنها می‌توان از اصطلاح نوعی همکاری و همگرایی در میان اعضای آن استفاده نمود، چراکه اطلاق مفاهیم و تعبیری چون ائتلاف به این نهاد، مستلزم داشتن سازوکارهای متناسب با آن است که به دلیل فقدان وجود سازوکارهای مورد نظر شفافیت و بار معنایی مفهوم ائتلاف بر آن شمول لازم را ندارد. بر این اساس بکارگیری اصطلاح همگرایی در رابطه با بریکس از دو بعد قابل طرح است:

الف. بعد اقتصادی

ویژگی رشد اقتصادی روزافزون اعضای بریکس عاملی برای نزدیکی و همکاری آنها با همدیگر بوده است (Matovska, etc, 2014: 371-374).

ب. بعد سیاسی

کشورهای تشکیل دهنده بریکس دارای جهت گیری‌های نسبتاً مشابهی در باب مسائل جهانی هستند از جمله اینکه سیاست فشار، استفاده از زور، نقض حاکمیت کشورهای دیگر، یکجانبه‌گرایی و نادیده گرفتن سازمان ملل را نمی‌پذیرند (Ibid). با این وصف هرچند همگرایی به معنای اشتراک نظر اعضای این نهاد در عرصه مسائل سیاسی می‌باشد اما در همین زمینه نیز اجماع کلی میان پنج کشور عضو وجود ندارد، فلذا با وجود شواهد موجود شرط ائتلاف در میان اعضای بریکس وجود ندارد.

اهداف سیاسی، اقتصادی بریکس

از منظر اقتصاد، اعضای بریکس در پی بدیلی در مقابل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هستند (Wilson, and Purushothaman, 2003: 99-101). در یک رویکرد واقع‌بینانه آنان درصدد ایجاد نهادهای غیرغربی با رعایت فاصله منطقی از نظام تجارت جهانی هستند و بر این باورند که باید به توسعه به عنوان امری چندوجهی بنگرند، تا علاوه بر مزیت رژیم‌های تجاری در برخورداری از رشد بالا که در آن موفق بوده‌اند، وجه اجتماعی و انسانی آن نیز فراموش نشود (ببری گنبد، ۱۳۹۲: ۱).

از دیگر اهداف بریکس می‌توان به کاهش ریسک و خطرات احتمالی بازار پولی و ارزی پنج کشور عضو، افزایش قدرت رقابت با دیگر اقطاب جهان، سرمایه‌گذاری‌های مشترک در پروژه‌های فراگیر، ایجاد بیمه مرکزی پنج کشور موصوف، ایجاد تغییر اساسی در توسعه صنعتی، داشتن برتری تکنولوژیک در حوزه بین‌الملل و تبیین و اجرای یک الگوی جدید اقتصادی در سطح جهان می‌باشد (صانعی‌پور، ۱۳۹۲: ۱).

گرچه تمرکز اولیه بریکس بر مسائل اقتصادی و مالی بوده است اما با توجه به وابستگی متقابل سیاست بین‌الملل و مسائل اقتصادی و نیاز به اصلاح سازمان ملل آنها همواره در نشست‌های رسمی (و غیررسمی) خود بر اصلاح جامع سازمان ملل از جمله شورای امنیت، به منظور افزایش نمایندگی و کارآمدی و در نتیجه پاسخگویی بیشتر به

چالش‌های جهانی تأکید نموده‌اند. به عبارتی صریح‌تر اعضای بریکس خواهان بازتوزیع قدرت در شورای امنیت از طریق عضویت اعضای جدید و نیز در پی تغییر ساختارهای فرسوده مالی جهان می‌باشد (بولتن نیوز، ۱۳۹۲: ۱).

مترتب بر منطق مذکور، واقعیت امر آن است که با افزایش توان اقتصاد، تمایل این کشورها (اعضای بریکس) به روابط سیاسی بین‌المللی و تأثیرگذاری بر آن نیز افزایش یافت. به طوری که بعد از چندین سال از برگزاری اولین نشست کشورهای عضو بریکس، منافع مشترک این مجموعه از سطح اقتصادی فراتر رفته و به میدان‌های سیاسی و ژئواستراتژیک تسری یافته است. نظر به این تغییر رفتاری در میان اعضای بریکس، اکنون بریکس مجموعه‌ای است که در آن مسائل اقتصادی، همپای پرونده‌های سیاسی پیش می‌روند (Laidi, 2011: 2-7). نمونه عینی عملکرد توأمان سیاسی و اقتصادی این گروه در نشست دوربان در آفریقای جنوبی قابل مشاهده می‌شود که در آن اعضا به اتفاق آرا اعلام کردند که خواهان برداشتن گامی بزرگ برای ایجاد یک مرکز اقتصادی جهانی هستند. به عنوان مثال، اعضا در نشست دوربان اهداف خاصی را به عنوان اهداف اعلامی و اعمالی خود مشخص نمودند که شامل تشکیل بازار آفریقایی در آینده و نیز تشکیل بانک مشترک توسعه به منظور رقابت با نهادهای مالی غرب می‌باشد. با این هدف که با راه‌اندازی این بانک بتوانند هزینه‌های مالی مورد نیاز طرح‌های ریاضت اقتصادی را تأمین نمایند.

بنابراین می‌توان گفت که هدف اصلی بریکس تلاش در ایجاد یک نظم نوین مبتنی بر ساختارهای چندقطبی سیاسی - اقتصادی است (رضایی اسکندری، ۱۳۹۳: ۱).

بانک توسعه^۱

ایده تأسیس یک بانک توسعه اقتصادی اولین بار در نشست اعضا در دهلی نو مطرح، در دوربان آفریقای جنوبی به طور جدی مورد پردازش قرار گرفت

^۱- BRICS Development Bank

(شهمرادی، ۱۳۹۲: ۱) و هدف اصلی آن، ایجاد صندوق ارزی (بانک توسعه)، معماری ساختار مالی و پولی جدید، اصلاح ساختار غیردموکراتیک بانک جهانی، و سیاست‌زدگی بانک جهانی، ثبات در بازار ارز، اقدام به کاهش تزریق نقدینگی به بازار که موجب کاهش ارزش پول کشورهای عضو بریکس در برابر دلار شده است، بود. در واقع، تأسیس و ایجاد این بانک توسط اعضای بریکس به منظور ایجاد زیربنای مالی مؤثر با مشارکت قابل توجه اعضا، مطرح و مورد قبول واقع گردید (Badkar, 2014:1). سرمایه اولیه پیشنهادی معادل ۵۰ میلیارد دلار بود و قرار شد که هر یک از پنج عضو به‌طور مساوی آن را تأمین کنند. اما بعداً در پی اعلام تصمیم مقام‌های عضو بریکس برای تشکیل بانک مشترک توسعه با سرمایه ۱۰۰ میلیارد دلار بسیاری از کارشناسان و تحلیل‌گران را متعجب و شگفت‌زده نمود (خبرگزاری ایرنا، ۱۳۹۳: ۱). اما آنچه در این رابطه مهم به نظر می‌آید وجود اختلافات موجود میان اعضای این سازمان است که موجب شده پیشرفت‌های کمی در این خصوص حاصل گردد. در واقع گمانه‌زنی‌ها درباره متوقف شدن محرک پولی بانک مرکزی آمریکا تأثیر منفی بر رشد و رونق اقتصادی کشورهای نوظهور و در حال توسعه داشته است. (ماهنامه صنعت و توسعه، ۱۳۹۲: ۹۸) بر این مبنا هدف اصلی از تشکیل بانک توسعه مشترک، کاهش نفوذ و تسلط بانک‌های غربی می‌باشد (Campbell, 2014: 1). در نشست اعضای بریکس در حاشیه اجلاس گروه ۲۰ در سن پترزبورگ روسیه، چین متعهد به تأمین ۴۱ میلیارد دلار از منابع مالی مورد نیاز این بانک شد، برزیل، هند و روسیه نیز هر یک تأمین ۱۸ میلیارد دلار از این منابع را برعهده گرفتند و آفریقای جنوبی نیز متعهد به تأمین ۵ میلیارد دلار از منابع مالی این بانک شد.

با توجه به میزان تعهد مالی برای راه‌اندازی این بانک، چین خواهان نقش بیشتری در مدیریت این بانک و همچنین خواستار استقرار دفاتر اصلی این بانک در شهرهای این کشور شده‌اند که در واکنش روس‌ها (وزیر دارایی روسیه) اظهار داشتند چینی‌ها با

این تصور که در مقام تأمین منابع بیشتری برای بانک اشتراکی هستند می‌خواهند نقش بیشتری را در این زمینه ایفا نمایند که این برخلاف موازین و مقررات سازمان بریکس می‌باشد، زیرا بانک توسعه قرار است سرمایه‌گذاری‌های مشترک برای تأسیسات زیربنایی را در کشورهای عضو تسهیل کند و نه فقط برای یک کشور (تجارت پرس، ۱۳۹۲: ۱).

جغرافیای انرژی بریکس

به این معنا اعضای بریکس به‌عنوان یکی از قطب‌های مطرح در جهان چندقطبی خواستار نقش‌آفرینی، کسب استقلال رأی و استقلال عمل بیشتر در جهت تأمین امنیت خود در سه محور امنیت اقتصادی، (به چالش کشاندن اقتصاد حوزه‌های دلار و یورو) امنیت غذایی و امنیت انرژی با هدف کاهش نقش کنونی غرب در قلمرو انرژی و جدا کردن موضوع امنیت انرژی کشورهای عضو بریکس از قلمرو تأثیرپذیری از غرب با تأکید بر ضرورت تعامل و توسعه همکاری‌ها در این صنعت می‌باشند (ولی‌زاده، هوشی سادات، ۱۳۹۲: ۱۰۷).

در میان کشورهای گروه بریکس تقاضای انرژی داخلی چین رتبه نخست را به خود اختصاص داده است و به همین علت امنیت در یافت انرژی به اولویت اولیه و انتخاب استراتژیک پکن در جهت تضمین تداوم مدرنیزاسیون و اقتصاد شتابنده رو به جلو آن مبدل گشته است؛ به ویژه آنکه وابستگی شدید این کشور به واردات انرژی از خاورمیانه و خلیج‌فارس از طریق تنگه مالاگا و احتمالاً اقدام آمریکا در مسدود کردن این تنگه در صورت وقوع هرگونه حادثه‌ای، مقامات چینی را به فکر تنوع مسیرهای ورود نفت و گاز طبیعی و توسعه خطوط لوله گاز از ایران و آسیای مرکزی به ویژه قزاقستان، ترکمنستان و نیز روسیه انداخته است. (همان: ۱۰۸) با این حال اصلی‌ترین منطقه تأمین انرژی چین از منظر تصمیم‌سازان این کشور، در حوزه نفت و گاز منطقه خاورمیانه به‌ویژه منطقه خلیج‌فارس می‌باشد (Yoshihara & Holmes, 2008: 123-124) که البته حضور

آمریکا در منطقه مشکلاتی را در این زمینه ایجاد کرده است. یکی از دلایلی که ایران مورد توجه پکن می‌باشد عدم حضور و نفوذ کشورهای غربی و به‌ویژه آمریکا در سیاست‌های ج.ا.ایران است.

درباره ذخایر انرژی در کشور چین باید یادآور شد که حوزه آبی «تاریم» در منطقه شین جیانگ به عنوان مؤلفه اصلی تولید انرژی در این کشور محسوب می‌شود. به‌طوری‌که ۱۴ درصد از نفت داخلی در این ایالت تولید می‌گردد و نیز بیش از ۴۰ درصد از منابع زغال سنگ چین در آن واقع شده است. (ولی‌زاده، پیشین: ۱۰۸-۱۰۹)

درباره هند هم باید اذعان داشت که فشارهای ناشی از وابستگی فزاینده به واردات انرژی، افزایش جمعیت و در نتیجه تقاضای داخلی در کنار عامل مهم رشد فزاینده اقتصادی، هندوستان را به چهارمین اقتصاد بزرگ دنیا و یازدهمین تولیدکننده و ششمین مصرف‌کننده انرژی در سطح جهان تبدیل کرده است. در واقع وابستگی شدید این کشور به منابع انرژی خارجی باعث شده است تا به‌طور جدی در پی یافتن راهی برای امنیت ورود نفت و گاز طبیعی باشد. به باور کارشناسان پیش‌بینی می‌شود هند در آینده وارد رقابتی جدی با چین در حوزه امنیت ورود انرژی گردد. در حال حاضر نیز ۶۰ تا ۷۰ درصد از نفت مورد نیاز خود را از کشورهای خاورمیانه و منطقه خلیج فارس به‌ویژه ایران وارد می‌کند. بر این اساس پیش‌بینی می‌شود که هند تا سال ۲۰۲۵ به سومین وارد کننده انرژی در جهان تبدیل شود (India's Energy Dilemma, 2006:1-2).

برزیل نیز به عنوان یکی از اعضای گروه بریکس در قلب آمریکای جنوبی قرار دارد علیرغم اتخاذ سیاست‌های مبتنی بر استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر از جمله تهیه اتانول از نیشکر به ویژه پس از شوک نفتی در اواسط دهه ۱۹۷۰ با کشف ذخایر عظیم گاز طبیعی در سال‌های اخیر به سمت خودکفایی در این حوزه گام‌هایی برداشته است که از آن جمله می‌توان به کشف میادین برون ساحلی در «ریو دوژانیرو» اشاره کرد (Luft, 2008:1) و یا میدان نفتی «تویی» که براساس برآوردهای اولیه ۵ الی ۸ میلیارد

بشکه نفت خام را در خود جای داده است، به عنوان بزرگ‌ترین میدان نفتی در نیمکره غربی در سی سال گذشته شناخته می‌شود. علاوه بر این دورنمای میدان لیبرا در حوزه آبی سانتوس براساس تخمین‌های اولیه ۱۵ میلیارد بشکه نفت خام را در خود جای داده است که در صورت اثبات این ظرفیت حتی میدان «تویی» را نیز پشت سر خواهد گذاشت (Brooks, 2009:1).

آفریقای جنوبی نیز به عنوان یکی از اعضای گروه بریکس سهم کوچکی از نیاز به انرژی (نفت و گاز طبیعی) را به خود اختصاص داده است. در واقع زغال‌سنگ سهم اصلی را در برآوردن نیازهای انرژی آفریقای جنوبی ایفا می‌کند که نتیجه استفاده بی‌رویه از این منبع انرژی می‌تواند افزایش گازهای گلخانه‌ای و گاز دی‌اکسید کربن باشد (ولی‌زاده، هوشی سادات، پیشین: ۱۱۰).

و اما روسیه برخلاف چهار کشور دیگر عضو بریکس از استقلال قابل توجهی در حوزه انرژی برخوردار بوده، و از آن در جهت اهداف ژئوپلیتیکی و سیاسی بهره‌برداری کرده و سود می‌جوید (Ickes, 2011:1-2).

به نظر کارشناسان در عرصه انرژی دشوار به نظر می‌رسد که بتوان برای منابع کنونی انرژی به ویژه نفت و گاز طبیعی در آینده نزدیک در حوزه‌های انرژی جایگزین از جمله خورشیدی، بادی، برق آبی در کنار انرژی هسته‌ای جایگزینی متصور شد. در این صورت براساس پیش‌بینی‌های انجام شده بر مبنای چشم‌اندازهای محیطی در سال ۲۰۰۸، مصرف انرژی در کشورهای بریکس در حد فاصل سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۳۰ تا ۷۲ درصد رشد می‌یابد و در صورت عدم اتخاذ سیاستی مناسب، انتشار گازهای گلخانه‌ای حاصل از عملکرد صنعتی اعضای این گروه تا سال ۲۰۳۰ تا ۴۶ درصد افزایش خواهد یافت (OECD Environmental Outlook, 2008:1). در مجموع کشورهای حوزه بریکس معادل ۱۰ درصد از ذخایر نفتی جهان را به خود اختصاص داده‌اند که این رقم برای گاز طبیعی و زغال سنگ به ترتیب بیش از ۲۵ و ۴۰

درصد می‌باشد و در این میان روسیه تنها صادرکننده مهم انرژی در بین اعضای بریکس به شمار می‌رود.

چالش‌های فراروی بریکس

۱. تقویت مناسبات و روابط تجاری با آفریقا از جمله اهداف اعضای بریکس می‌باشد، این در حالی است که این موضوع با برخی انتقادات روبه‌رو شده است. مثلاً چین به‌عنوان یکی از پنج کشور عضو بریکس با شدیدترین انتقادات در این خصوص مواجه می‌باشد. نفوذ روبه‌گسترش چین در آفریقا موجب زیر سؤال رفتن فعالیت‌های این کشور در قاره سیاه شده است. عده‌ای با بدگمانی شدید معتقدند چین قصد بهره‌کشی از کشورهای قاره آفریقا را در سر می‌پروراند. علاوه بر چین کشورهای برزیل و روسیه و هند نیز نگاه ویژه‌ای به قاره آفریقا دارند. برزیل با تأکید بر اینکه قصد دارد رابطه جنوب - جنوب را تقویت کند تلاش می‌کند که از فرصت سرمایه‌گذاری در آفریقا بهره‌مند گردد. هند نیز سعی دارد جای پای خود را در قاره آفریقا از طریق حضور در عرصه‌های گوناگون آفریقا محکم کند. روسیه نیز با علم به اینکه در دو دهه گذشته نتوانسته است حضوری مستمر و مؤثر در آفریقا داشته باشد، بر آن است تا حضور خود را در این قاره به ویژه در بخش‌های خاصی چون فروش تسلیحات افزایش دهد (Morazn, Irene, etc, 2012: 11-17). به‌طوری که تلاش اعضای بریکس برای تقویت مناسبات با آفریقا تا حدی است که کارشناسان معتقدند با وجود اینکه این گروه با هدف همکاری و رقابت با دیگر قطب‌های اقتصادی دنیا شکل گرفته است (Mottet, 2013: 9-13) آفریقا تنها جایی است که این کشورها برسر تصاحب و کسب امتیاز بیشتر برای بهره‌برداری اقتصادی از منابع و امکانات آن با هم رقابت کنند (http://www.fes-southafrica.org,2014:1). علاوه بر رقابت در میدان آفریقا، چالش‌ها و اختلافاتی که در راستای تشکیل بانک توسعه در میان اعضای بریکس وجود

دارد گستره تمایزها و تفاوت‌های نگرشی میان آنها را بسیار پررنگ‌تر نموده است
(<http://www.brettonwoodsproject.org>,2013:85).

۲. تفاوت فاحش درآمد میان کشورهای عضو گروه بریکس موجب از میان رفتن تعادل در این گروه خواهد شد. بنابر گزارش‌ها تولید ناخالص داخلی چین در سال گذشته رقمی معادل هشت هزار و دویست و پنجاه میلیارد دلار بوده است. این در حالی است که این رقم در مورد آفریقای جنوبی فقط سیصد و نود میلیارد دلار بوده است. سایر اعضای گروه نیز کمابیش فاصله خود را حفظ کرده‌اند. از این جهت ناهمگن بودن اعضای گروه هم از حیث شاخص و سازه‌های توسعه‌یافتگی و هم از لحاظ تولیدات، درآمد ناخالص داخلی، درآمد سرانه و ... منشأ چالش‌های جدی است به عنوان مثال کوچک‌ترین اقتصاد عضو بریکس یعنی روسیه با ۱۲۳۰ میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی تقریباً دو برابر اقتصاد آفریقای جنوبی است و همین امر باعث می‌شود که سنخیت آفریقای جنوبی با اعضای دیگر گروه زیر سؤال برود (Ilyashenko, Sedov,2012:1).

۳. عرصه ژئوپلیتیک نیز تنها چیزی نیست که اهمیت داشته و منشأ رقابت و واگرایی میان اعضای بریکس است. بلکه باید مبارزات طبقاتی داخلی در کشورهای بریکس، رابطه کشورهای عضو با هم و نسبت آنها با کشورهای غیرعضو در جنوب مورد واکاوی قرار گیرد که حداقل درسه مورد ذیل الذکر، دورنمای آینده مکدر می‌نماید:

الف. برای ارزیابی مبارزات طبقاتی در درون کشورهای مزبور علاوه بر معیارهای جینی نابرابری می‌توان با مشاهده و مطالعه بر روی درآمدهای کشورهای عضو پرسید که دولت چه اندازه از پول را برای کاهش فقر در میان فقیرترین لایه‌های جامعه استفاده کرده و هزینه می‌کند (آونت، ۱۳۹۲: ۱). از میان ۵ عضو این گروه تنها برزیل است که در چنین معیارهایی بهبود قابل توجهی داشته است. در برخی موارد به‌رغم افزایش تولید ناخالص داخلی معیارها و استانداردهای سطح زندگی از ۲۰ سال قبل بدتر و وخیم‌تر شده است.

ب. با نگاهی به مناسبات اقتصادی کشورهای عضو بریکس در تعامل با هم می‌توان دریافت که چین در رشد تولید ناخالص داخلی و دارایی‌های انباشته، دیگر اعضا را تحت الشعاع قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد هند و روسیه احساس می‌کنند لازم است از خود در برابر چین محافظت کنند. به علاوه برزیل و آفریقای جنوبی نیز به این نتیجه رسیده‌اند که از سرمایه‌گذاری‌های بالفعل و بالقوه چین در حوزه‌های مختلفی دچار آسیب شده‌اند. از جمله اختلافات و چالش‌های موجود در میان اعضای بریکس می‌توان به نگرانی‌ها درخصوص واردات ارزان‌قیمت کالاهای چینی، اختلافات مرزی دیرینه میان پکن و دهلی نو و رقابت این دو کشور در قاره آفریقا، حمایت چین از برنامه‌های موشکی و هسته‌ای پاکستان و نیز اختلافات در روابط چین و روسیه اشاره نمود (شریعتی نیا، ۱۳۸۹: ۱). با این حال و علیرغم این اختلافات تاکنون رویکرد همکاری و هماهنگی معیوب و ناقصی در عین وجود حس رقابت به‌عنوان نگرش اصلی در بریکس حاکم بوده است (واحد مرکزی خبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۲: ۱).

ج. کشورهای بریکس به دنبال معاملات سودآور و چانه‌زنی هستند. اگر به مناسبات اقتصادی این کشورها با کشورهای جنوب به دقت نگریسته شود، شکوه و شکایت‌های فزاینده‌ای مشاهده می‌شود که ناشی از ارتباط هر یک از این کشورها با همسایگان بلافصل و (نه چندان بلافصل) خود است و بیش از حد از شیوه‌های ارتباط آمریکا و شمال کهن با آنها شبیه‌سازی می‌کنند. این گروه از کشورها گاه متهم می‌شوند که نه شبه امپراتورمآب که کاملاً امپراتوری مآب عمل می‌کنند (والرشتاین، ۲۰۱۳: ۱).

۴. اگرچه تجارت درون گروهی بریکس به سرعت در حال رشد است اما این کشورها هنوز توافق تجارت آزاد با یکدیگر را امضاء نکرده‌اند و این خود منشأ چالشی جدی خواهد شد.

۵. وجود بحران‌های موجود اقتصادی، عدم جذب سرمایه‌گذاری خارجی و نیز تغییرات در شرایط و شاخص‌های سخت‌افزاری توسعه و کاهش آنها (نبود نیروی کار

ارزان، فقدان سرمایه‌های مالی، نبود اعتبارات، کاهش جمعیت) ممکن است در روند رشد این کشورها خلل اساسی ایجاد کند. به عبارت دیگر هیچ ضمانتی بر حفظ رشد بسیار زیاد بریکس وجود ندارد (pwc Economics, 2013: 13-14).

۶. بدبینی به اهداف بریکس در حرکت به سمت ترویج الگوی توسعه غیرغربی و ایجاد بانک توسعه، تهدیدات پیش‌روی این فرصت تاریخی را برای سران کشورها یادآور می‌شود. چین از جمله کشورهایی است که همواره به عدم پایبندی به شاخص‌های توسعه پایدار و حفظ محیط زیست متهم می‌شود. روسیه همچنان از سیاست‌های متمرکز اقتصادی رها نشده و حتی نسبت به وجود سیاستمداران باورمند به روندها و فرآیندهای توسعه در آن شبهه وجود دارد (بولتن نیوز، پیشین). افزون بر آن، توزیع درآمد در میان اعضای بریکس به نسبت کشورهای غربی نابرابر است.

۷. کاهش رشد و رکود مبتنی بر بحران اقتصادی که ممکن است در بازارهای این کشورها نمایان گردد؛ بدین صورت که در بازارهای تولیدی آنها پول خارجی کمتری وارد شده و تولیدات آنها را کمتر کند. چنین وضعیتی در واقع بازتاب همان اصل اقتصادی است که با کاهش تقاضا، عرضه نیزرفته رفته کاهش خواهد یافت. با این شرایط، نظم جهانی به همان شکلی که وجود داشته، ادامه خواهد یافت و تغییرات کمی را تجربه می‌کند. این به آن معنا است که دوران شکوفایی و رشد سریع اعضای بریکس به پایان رسیده و گروه بریکس با آن شاخص‌ها فروپاشیده است. با این وجود سرمایه‌گذاران، پول و سرمایه خود را از بریکس خارج نموده، و به دنبال فرصت‌های دیگری در کشورهای دیگر خواهند رفت. در این صورت، ثبات کنونی آن، ممکن است در آینده کاملاً دستخوش تغییر و تحول شود (بازاریا شیلی، ۱۳۹۱: ۸).

ایران و بریکس

اعضای بریکس، طی چندین دهه از نیروی کار ارزان، بهره‌وری بالا، سرمایه‌گذاری‌های زیاد در زیرساخت‌ها، آموزش و انگیزه زیاد برای رسیدن به رقاباتی

ثروتمند بهره‌مند شده‌اند (اعزازی، ۱۳۹۱: ۱). این کشورها با توجه به مؤلفه‌هایی چون جمعیت‌ها و بازارهای غنی داخلی بود که بسترهای گسترش تجارت جنوب - جنوب را خلق کردند و از نظر اقتصادی برای کشورهای در حال توسعه جذاب به نظر می‌رسیدند (Morazn, Irene, etc, Ibid: 9-10).

از این‌رو، به نظر می‌رسد هدف نهایی بریکس یافتن راه‌حلی برای انجام تغییرات در نظام بین‌الملل باشد؛ با وجود این، میزان موفقیت آن به عوامل گوناگونی بستگی دارد که عمدتاً به چالش‌هایی مربوط می‌شوند که در رویارویی با انجام تغییرات بنیادی در نظم بین‌الملل قرار دارند (شریعتی‌نیا، پیشین). بر این پایه، رویکرد اولیه بریکس برای کشورهایی مانند جمهوری اسلامی ایران که نظام بین‌الملل کنونی را ناعادلانه می‌دانند و خواستار آن هستند که نظام عادلانه‌تری بر سیاست جهانی حاکم شود، از جذابیت مبنایی برخوردار می‌باشد.

در واقع کشورهایی که مخالف سلطه و استیلای اتحادیه اروپا و آمریکا بر امور اقتصادی و سیاسی در عرصه بین‌المللی هستند به گروه بریکس به عنوان یک قدرت سیاسی و اقتصادی جایگزین نگاه می‌کنند. با افزایش تحریم‌های آمریکا و اتحادیه اروپا علیه برنامه هسته‌ای، ایران نیز به گروه بریکس و به ویژه چین و هند به عنوان جایگزین‌های تجارت از دست رفته با اروپا روی خوش نشان داد (مشرق نیوز، ۱۳۹۳: ۱). سیاست نگاه به شرق در این چهارچوب معنا می‌یابد.

البته با نمایش وزنی که بریکس از خود در معادلات بین‌المللی نشان می‌دهد از دیدگاه کشورهای مخالف وضع موجود نظیر ایران، بیانگر ظهور مختصات جدید اقتصادی و سیاسی در جهان است که می‌تواند نشانه‌هایی از تشکیل قطبی جدید با هدف تحقق موازنه‌ای از قدرت نوین در عرصه بین‌الملل باشد (همان). علاوه بر دیدگاه ایران که در قالب رویکردی ایدئولوژیک به برقراری ارتباط با بریکس می‌اندیشد نگاهی اجمالی به درون این گروه مفید این معناست که کشورهای نوظهور اقتصادی به ویژه چین، هند، برزیل و روسیه

رقابتی جدی را در روند منابع جهانی انرژی در مقایسه با دیگر کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه آغاز کرده اند (http://future.wikia,2012:1) و ایران نیز به علت برخورداری از منابع غنی هیدروکربنی در کنار رشد اقتصادی آن در حوزه منطقه‌ای و حتی بین‌المللی اهمیت بیشتری پیدا کرده است. بر همین اساس گسترش ارتباط با کشورهای حوزه بریکس نیز از اولویت‌های جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رود.

رقابت چین و روسیه بر سر بازارهای منطقه در کنار رقابت در خصوص انرژی‌های هیدروکربن با اتحادیه اروپا و آمریکا، فرصت بهره‌وری و سیاست نزدیک شدن به ایران را بیش از پیش فراهم می‌آورد (Glosny, 2010: 31-38). بر همین اساس پیشنهاد عضویت نظارتی ایران در پیمان شانگهای توسط روسیه و چین مؤید این مطلب می‌باشد. در واقع نیاز رو به رشد و بلندمدت چین به واردات نفت و گاز نیز باعث شده که این کشور در کنار حیات خلوت انرژی خود یعنی منطقه آسیای مرکز، نگاهی استراتژیک به روابط انرژی با کشورهای حوزه خلیج فارس به‌ویژه با جمهوری اسلامی ایران داشته باشد. در حال حاضر نزدیک به ۴۵ درصد از واردات نفت چین از خاورمیانه صورت می‌گیرد و ایران دومین صادرکننده بزرگ نفت به چین پس از عربستان است. ایران همچنین در سال ۲۰۰۸ دومین عرضه‌کننده بزرگ نفت هند به شمار می‌رود.

مناسبات رو به جلو میان چین، روسیه و هند همراه دیگر اعضای بریکس و رویکرد این گروه در قبال ایران به همراه تقاضای فزاینده دو قدرت بزرگ اقتصاد آسیا و ظهور دوباره روسیه‌ای مستقل در روابط بین‌الملل که قدرت آن با منابع انرژی تقویت شده است، این زمینه را برای ایران به وجود آورده است تا به شرکایی مهم در حوزه انرژی و اقتصادی بیاندیشد که البته با جهت‌گیری سیاست خارجی ایران و تمایل بیشتر به شرق به‌ویژه کشورهایی چون روسیه، چین و هند همخوانی دارد و می‌تواند زمینه جذب سرمایه‌های بیشتر را در حوزه انرژی از طریق تشکیل کنسرسیوم شرکت‌های ملی نفت

اوراسیا و همچنین توسعه بازارها در این عرصه را به همراه تقویت مناسبات منطقه‌ای در این ارتباط فراهم آورد (عظیمی، ۱۳۹۱: ۱).

ذکر این نکته ضروری است که ایران علاوه بر داشتن ژئوپلیتیک مهم و برخوردار از موقعیت ژئواستراتژیک حیاتی در منطقه به عنوان پل ارتباطی خلیج فارس و خزر، وجود انرژی‌های موجود (نفت و گاز طبیعی) عامل مهمی در تأمین منافع ملی خود و مرتفع نمودن دغدغه‌های امنیت انرژی مصرف‌کنندگان بزرگ انرژی به‌ویژه گروه بریکس به شمار می‌رود که می‌تواند با حضور فزاینده شرکای بزرگ اقتصادی مانند چین و هند آن را تقویت نموده، (مؤمنی، ۱۳۹۳: ۱) و وزن ژئوپلیتیک خود را ارتقاء بخشد. به موازات نیاز ایران، کشورهای نوظهور اقتصادی نیز به فراخور نیاز به منظور تداوم رشد اقتصادی خود، در پی یافتن شرکای استراتژیک انرژی مطمئن و قابل اتکایی برای خود می‌باشند. بنابراین می‌توان انرژی را از حلقه‌های مهم پیوند ایران با جهان خارج قلمداد نمود که برای ایجاد و گسترش این تعاملات داشتن یک دیپلماسی فعال در زمینه انرژی می‌تواند بسترهای برخورداری از حداکثرسازی منافع در بازار بین‌المللی انرژی را برای ایران به ارمغان آورد، ضمن اینکه قدرت چانه‌زنی ایران را در برابر قدرت‌های تأثیرگذار در نظام بین‌الملل ارتقاء می‌بخشد.

در رابطه با موضوع عضویت ایران در گروه بریکس، گروهی بر این اعتقادند که عضویت ایران در این سازمان اقتصادی - سیاسی، با توجه به رویارویی کنونی ایران و غرب بر سر مسائل مختلف، اعضای این گروه در پذیرش عضویت ایران محتاط عمل می‌کنند. احتیاط اعضای گروه بریکس در حالی است که ایران بارها آمادگی خود را برای عضویت در بریکس اعلام نموده است.

آن گونه که برخی از صاحب‌نظران و تحلیل‌گران در این عرصه بیان داشته‌اند اگر ایران به این گروه از اقتصادهای نوظهور بپیوندد با توجه به ظرفیت‌ها و قابلیت‌های

ایران، ظرفیت‌ها و قابلیت‌های این سازمان نیز توسعه خواهد یافت و بر عملکردها و کنش‌های جهانی این سازمان نیز افزوده خواهد شد.

در عین حال با توجه به وجود مؤلفه‌های فراوان و متنوع در همکاری میان ایران و بریکس، برخی عوامل نیز وجود دارند که می‌توانند به عنوان علل و عوامل تهدیدکننده تقویت مناسبات ایران و بریکس عمل کنند و به تضعیف روابط میان آنها بیانجامند از جمله می‌توان به گسترش استفاده از منابع تجدیدپذیر، شکاف‌های موجود میان ایران و روسیه، اختلافات چین و روسیه، چین و هند و وجود نیروها و جریان‌های رقیب در داخل بریکس و آثار آن بر سایر اعضا اشاره نمود (عظیمی، پیشین).

علاوه بر آنها می‌توان عوامل دیگری چون نوع قراردادهای ایران با شرکت‌های خارجی و لزوم ارائه مشوق‌های بیشتر به این شرکت‌ها، افزایش مصرف داخلی گاز طبیعی در ایران، بالا بودن عمر برخی چاه‌های نفت در ایران، برخی مشکلات فنی در صنعت انرژی و لزوم مدرنیزاسیون آن به همراه تنش‌های سیاسی به‌ویژه در ارتباط با موضوع هسته‌ای از جمله موانع جدی در مسیر مناسبات انرژی با ایران است.

(Arkhipov, 2012: 1)

نتیجه‌گیری

اگرچه بریکس به‌عنوان یک ایده نو در عرصه اقتصادی و حتی سیاسی موجودیت خود را اعلام نمود اما بر اساس مطالبی که گذشت، اختلافات میان اعضای این گروه به مراتب بیشتر از نقاط اشتراک اعضای آن می‌باشد. با توجه به شرایط موجود در این نهاد و وجود رقابت‌های گاه تعارض‌آمیز میان کشورها، به نظر می‌رسد که این نهاد بین‌المللی نیز یک نمونه دیگر از نمونه‌های ناموفق همگرایی است که تنها کارویژه آن معطوف به نشست‌های سالانه بی‌ثمر در قالب یک نهاد سازمانی بی‌هویت جهانی باشد. با اینکه شرایط ممتاز اقتصادی، اعضای بریکس را گرد هم آورده، اما فقدان ایدئولوژی قدرتمند و هدف مشترک در کنار منافع متعارض ملی اعضا و مسائل ژئوپلیتیکی خاص

هر کشور، امکان اینکه اعضای بریکس به یک توافق جمعی در تعیین استراتژی‌های راهبردی به خصوص در امور خطیری چون تغییرات نهادینه شده در سطح جهانی دست یابند را بسیار دشوار و پیچیده ساخته است؛ در واقع وجود این تعارضات در رهیافت‌های کشورهای عضو به جهان پیرامون است که زمینه را برای تحقق اهداف این گروه به ویژه تبیین و اجرای یک الگوی جدید اقتصادی در جهان با شکست مواجه نموده است؛ بطوریکه با یک بررسی اجمالی از اجلاس های برگزار شده میان اعضا می‌توان اختلافات و خواسته های جداگانه هریک از اعضا را بوضوح دریافت. به عنوان مثال در آخرین اجلاس (اجلاس هفتم) که در تاریخ ۹ جولای ۲۰۱۵ در مسکو با محوریت موضوعات اقتصادی (توسعه) و سیاسی (مبارزه با تروریسم) گشایش یافت همه چیز متأثر از بحران اکرین و تقابل غرب و به ویژه آمریکا با روسیه به عنوان یکی از اعضای این گروه بود. آنچه در این باره مهم می‌آید این است که وجه مشترک اجلاس اخیر با سایر اجلاس های گذشته میان اعضا بریکس تکرار مواضع گذشته اعضا نسبت به ساختار اقتصادی و سیاسی نظام بین الملل و نظام سلطه بود.

نقش و جایگاه ایران در بازار جهانی انرژی مورد توجه اکثر کشورهای صنعتی غربی و در حال توسعه می‌باشد وجود این ویژگی برای ایران نیز مورد توجه گروه بریکس خواهد بود که به نوعی در پی تسلط بر منابع انرژی خاورمیانه هستند؛ هرچند که حجم مبادلات ایران در عرصه‌های گوناگون با اعضای این گروه به‌طور فردی (نه در قالب بریکس) بسیار گسترده‌تر از میزان مبادلات میان ایران با گروه مذکور می‌باشد. آنچه به نظر می‌رسد همکاری ایران با گروه بریکس علاوه بر سیاست‌های کلان مدیریتی در ایران در قالب نگاه به شرق و نیز مبادله با جنوب و ستیز با غرب، وجود تحریم‌های حاصله از تعقیب برنامه هسته‌ای برعلیه ایران و نوعی تلاش برای گریز و دور زدن آنها می‌باشد.

اما آنچه که در ارتباط با ایران و گروه بریکس حائز اهمیت بوده این است که با توجه به اختلافات میان اعضای این گروه و عدم همگرایی سازمانی میان آنها، عضویت

و حتی همکاری گسترده ایران با این مجموعه از کشورها، منافع ایران را تأمین نخواهد کرد زیرا ظرفیت آن را ندارد که در مدت زمان معین، منابع تکنولوژیکی خود را به ایران انتقال دهند.

بهره سخن اینکه هر سازمان و نهاد بین‌المللی به تناسب ماهیت و اهداف شکل‌گیری خود در پی اقداماتی در جهت عملیاتی نمودن آنها می‌باشد که گروه بریکس نیز با توجه به ماهیت بین‌المللی خود، از این قاعده مستثنی نیست هرچند که این اقدامات و تدابیر در مورد بریکس نه‌تنها در فضای گفتگمانی و نرم‌افزاری بلکه در رویکردهای اجرایی نیز هنوز عملیاتی نشده است. از این رو ارائه راهکارهای زیر می‌تواند در مسیر ارتقاء بریکس و پیشبرد اهداف آن مؤثر افتد، هرچند که مسیری طولانی فراروی آن در دستیابی به همگرایی وجود دارد.

۱. گسترش هماهنگی در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و اکولوژیکی و یکپارچه‌سازی رفتاری در سیاست‌ها و استراتژی‌های توسعه پایدار در میان اعضای گروه.
۲. جذب کشورهای همسو و هدف در مدار تمدنی پنج کشور عضو بریکس.
۳. پیوند بریکس با جهان اسلام و تسهیل بسترهای لازم برای پیوستن کشورهای نظیر ایران، مالزی و ترکیه به بریکس.
۴. اتخاذ مواضع یکپارچه و هماهنگ در خصوص مسائل بین‌المللی میان اعضای بریکس.
۵. تعهدات متقابل امنیتی اعضا به یکدیگر (در قالب اتحاد ادغامی همبودگرای امنیت محور).
۶. ایجاد بازار مشترک، مناطق مشترک و هماهنگ اقتصادی - مالی در بین اعضای بریکس.
۷. تلاش برای دموکراتیزه کردن ساختارهای داخلی هر یک از اعضا.
۸. افزایش همکاری‌های سیاسی - اقتصادی و استراتژیک - دیپلماتیک.

منابع:

- سلیمان‌پور، هادی، مولایی، عبادالله (۱۳۹۲)، "قدرت‌های نوظهور در دوران گذار نظام بین‌الملل"، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، بهار، شماره اول.
- ماهنامه صنعت و توسعه (۱۳۹۲)، "اتحاد بریکس در مقابل فدرال"، سال هفتم، شماره ۶۶.
- ولی‌زاده، اکبر، هوشی‌سادات، سید محمد (۱۳۹۲)، "ژئوپلیتیک انرژی بریکس و جایگاه ایران"، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۳، شماره ۲، تابستان.
- آبوغیبش، عبدالله (۱۳۹۱/۱/۲۷)، "بریکس و یارگیری‌های منطقه‌ای"، همشهری، کد خبر: ۱۶۶۳۴، <http://new.hamshahronline.ir>
- آونت، راین (۱۳۹۲/۰۷/۰۸)، "دلایل توقف رشد اعضای بریکس"، ترجمه امیرعلی عزیزی، روزنامه دنیای اقتصاد شماره ۳۰۲۹، دسترسی در <http://www.donya-e-eqtasad.com>، کد خبر: ۷۵۵۶۴۵
- اعزازی، مجید (۱۳۹۱/۹/۲)، "بازاندیشی درباره بریکس"، برگرفته از فارین افرز، روزنامه دنیای اقتصاد، دسترسی در www.donya-e-eqtasad.com
- بازاریا شلی، سعید (۱۳۹۱/۰۱/۲۴)، "بریکس؛ غوطه‌ور در آرزوها"، روزنامه دنیای اقتصاد، شماره ۲۶۱۵، صفحه ۱، دسترسی در <http://www.donya-e-eqtasad.com>
- باشگاه اندیشه (۱۳۹۲/۷/۲۶)، "گروه بریکس تلاشی برای تجدیدنظر در ساختار نظام بین‌الملل"، کد مطلب: ۸۱۹۰۸، دسترسی در: <http://www.bashgah.net>
- بری گنبد، سکینه (۱۳۹۲/۲/۱۴)، "بریکس و چشم‌اندازهای توسعه آینده"، خبرگزاری فارس، کد خبر: ۱۳۹۲۰۲۸۰۰۱۱۹۵، دسترسی در <http://farsnews.com/new>
- بولتن نیوز (۱۳۹۲/۲/۵)، "بریکس و چشم‌اندازهای توسعه در آینده: آیا بریکس قادر به پیشبرد الگوی توسعه خود خواهد بود؟"، کد خبر: ۱۳۸۵۸۸، دسترسی در: <http://www.bultannews.com>
- پژوهشکده مطالعات راهبردی بین‌الملل (۱۳۹۲/۴/۲۳)، "بریکس، قدرت‌های نوظهور اقتصادی و صفحه شطرنج سیاست بین‌الملل"، دسترسی در: <http://riipolitics.com>
- تجارت پرس (۱۳۹۲/۷/۲۰)، "اختلاف کشورهای بریکس برای تشکیل بانک توسعه"، کد خبر: ۵۰۷۶، دسترسی در سایت tejaratpress.com
- تقفی عامری، ناصر (۱۳۹۲/۳/۶)، "زمینه‌های مشترک میان ایران و گروه بریکس"، وب‌سایت

پژوهشکده تحقیقات راهبردی، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، دسترسی در:

<http://www.csr.ir/departments>

خبرگزاری ایرنا (۱۳۹۲/۷/۲۱)، "آمادگی ایران برای عضویت در صندوق بریکس"، کد خبر:

<http://www.irna.irs> دسترسی در: ۸۰۸۵۷۳۶۲

خبرگزاری ایرنا (۱۳۹۳/۴/۲۶)، "بریکس - حرکت قدرت‌های نوظهور به سطوح جدید همکاری"، کد

خبر: ۸۱۲۴۱۱۲ دسترسی در <http://www.irna.ir>

خبرگزاری نمنا (۱۳۹۲/۴/۴)، "کشورهای بریکس بیشترین مساحت، جمعیت و سریع‌ترین رشد

اقتصادی را در جهان ندارند"، کد خبر: ۷۲۴۵ دسترسی در: <http://namna.ir/fa/news>

رضایی اسکندری، داود (۱۳۹۳/۴/۳۱)، "سازوکاری که هنوز انجام ندارد: بریکس، تشکلی برای مقابله

با سیطره غرب"، کد خبر: ۱۹۳۵۸۹۹ دسترسی در <http://www.irdiplomacy.ir>

سایت سخن آشنا (۱۳۹۰/۱/۲۵)، "مختصری از تاریخ اقتصادی اعضای بریک در دهه گذشته"، کد

خبر: ۶۹۸ دسترسی در: <http://www.sokhaneshena.ir>

شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۸۹)، "هند و چین: رقابت و همکاری"، وبسایت پژوهشکده تحقیقات

راهبردی، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، دسترسی در <http://www.csr.ir/departments>

شهرمادی، افشین (۱۳۹۲/۱/۸)، "جهان جدید از نگاه «بریکس» و اجلاس دوربان"، سایت خبری

تحلیلی سیاست، کد خبر: ۱۷۲۶۳ دسترسی در <http://siasatema.com/html>

صانعی‌پور، محمود (۱۳۹۲/۵/۱۵)، "بریکس و چالش‌های پیش‌رو"، وبسایت مدیریتی، دسترسی در:

<http://edisa.ir.html>

عظیمی، دلارام (۱۳۹۱/۱/۲۷)، "رقابت از وحدت سبقت می‌گیرد"، همشهری آنلاین، کد خبر:

۱۶۶۳۵۹ دسترسی در <http://www.hamshahrionline.ir>

عنادی، مراد (۱۳۹۰/۱/۲۹)، "بریکس معادلات جهانی را بازتعریف می‌کند"، دیپلماسی رسانه،

دسترسی در <http://pejvaknews.blogfa.com>

مشرق نیوز (۱۳۹۳/۵/۱۹)، "گروه بریکس (Brics): ائتلاف بزرگ اقتصادی قرن"، کد خبر: ۳۳۲۷۹۱،

دسترسی در: <http://www.nashreghnews.ir/fa/news>

مؤمنی، میرقاسم (۱۳۹۳/۶/۶)، "بریکس و تأثیر آن در نظام بین‌المللی چندقطبی"، صاحب‌خبر، کد

خبر: ۶۴۷۳۱۵ دسترسی در <http://sahebkhavar.ir/news>

همشهری آنلاین (۱۳۹۰/۱/۲۵)، "آشنایی با گروه بریکس (Brics)"، کد خبر: ۱۳۲۳۵۸، دسترسی در:

<http://www.hamshahrionline.ir>

واحد مرکزی خیر جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۲/۱۲/۲۳)، "دوران طلایی کشورهای بریکس ظاهراً رو به پایان است؟"، کد خیر: ۲۲۹۹۶۰۷، دسترسی در:

<http://tnews.ir/khabar/C60022993607>

والرشتاین، امانوئل (۲۰۱۳/۵/۵)، "بریکس در خدمت چه کسانی است؟"، ترجمه پرویز صداقت، نقد اقتصاد سیاسی، دسترسی در <http://pecritique.com>

Arkhipov, Ilya (2012), "BRICS seek joint position on Iran", Available at: www.moneyweb.co.za

Brooks, Bradley (2009), "Alternative Energy Powerhouse Brazil Finds Big Oil", **Associated Press**, Available at: <http://www.ap.org>

Cameron, Fraser (2011), "The EU and the Brics", EU-Russia Center, Brussels, Available at:

dseu.lboro.ac.uk/Documents/Policy_Papers/DSEU_Policy

Campbell, Horace G.(2014), "Brics bank challenges exorbitant privilege us dollar", Available at : <http://www.blackagendareport.com>

Glosny Michael A. (2010) "China and the Brics: A Real (but Limited) Partnership in Unipolar World", **Polity**, Vol. 42.

Harmer, Andrew, etc (2013), "Brics without Straw? A Systematic literature review of Newly emerging economics' influence in Global Health", Available at: <http://www.globalizationandhealth.com>

Hounshell, Blake (2011), "A Short History BRICS", Available at: <http://forum.china.org.cn>

Ilyashenko, Andrei, Sedov, Dmitry(2012) "Brics anticipates new challenges", Available at: <http://asia.rbth.com>

Luft, Gal, (2008), "Iran and Brazil Can Do It, So Can We", **Washington post**, Available at: <http://www.washingtonpost.com>

Yoshihara, Toshi, Holmes, James R (2008), "China's Energy- Driven Soft Power", **Orbis**, Vol. 52, No. 1.

کارکرد اجتماعی و فرهنگی مذهب در توسعه اقتصادی مالزی

فائزه مرادی حقیقی^۱

دانشجوی دکترای علوم سیاسی، گرایش مسائل ایران، دانشگاه تهران

سیداحمد موثقی گیلانی

دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت ۹۴/۴/۲۳ - تاریخ تصویب ۹۴/۶/۲۷)

چکیده

در این مقاله تلاش شده تا به اهمیت مذهب در یک کشور اسلامی در جهت پیگیری اهداف توسعه و رعایت توازن و تعادل در برنامه‌ریزی‌های مربوط به آن پرداخته شود. در عین حال با استفاده از رهیافت سیاست‌سازی، طرح این فرضیه که «ترتیب‌بندی و اولویت‌گذاری متناسب و متوازن در اهداف توسعه، با توجه به مقوله‌های فرهنگی نظیر مذهب، شرط لازم و ضروری در جهت تحقق و توسعه اقتصادی می‌باشد»، اولویت‌تغییرات بنیادین و فلسفی در قالب فرهنگ توسعه‌ی نهفته در مذهب مشخص شده و توازن مطلوب با توجه به شاخص‌های فرهنگی و اجتماعی دین اسلام در تجربه موفق مالزی نشان داده شده است. در واقع آگاهی موثر سیاست‌گذاران مالزیایی از سنت‌های مطلوب فرهنگی در چارچوب مذهب، زمینه‌ساز ارتقای سطح فکری جامعه و شکل‌گیری فرهنگ مطلوب توسعه گردیده است.

واژگان کلیدی: توسعه، توسعه‌ی اقتصادی، فرهنگ مذهبی، فرهنگ توسعه، مالزی

مقدمه

پیشرفت هر جامعه‌ای نیازمند پایه‌های فلسفی در لایه‌های مختلف اجتماعی می‌باشد. در واقع تغییر نگرش‌ها و افزایش توان بهره‌برداری از منابع موجود، نتیجه‌ی فرآیند طولانی و پیچیده‌ی آموزشی در سطوح مختلف فرهنگی و سیاسی است. در جامعه‌ی توسعه‌یافته، روح جامعه و فضای تصمیم‌گیری و عملکرد دولتی در راستای فعالیت‌هایی مانند صنعتی شدن، تربیت فکری، عدالت اجتماعی، بهداشت، علم، تکنولوژی، رشد توانایی‌ها و شخصیت فردی و غیره از یک سو به شدت به زمان‌بندی فعالیت‌ها و آینده‌نگری و از سوی دیگر به موضوع فرآیند انجام کار و بهره‌برداری مناسب از امکانات مادی و انسانی و به عبارتی افزایش تدریجی کارایی بستگی دارد؛ به گونه‌ای که در یک جامعه‌ی توسعه‌یافته افراد با استقلال نسبی که جامعه به آنها بخشیده است، به دنبال تحقق اهداف فردی هستند و تنوع و مجموعه این فعالیت‌ها جامعه‌ای پویا و جدی را پدید می‌آورد که در آن حکومت لوازم را فراهم و فرآیندها را تسهیل می‌کند تا مردم چه به صورت فردی و چه در قالب نهادها، کارخانه‌ها، تشکلهای و مجموعه‌های انسانی با کارایی، فعالیت‌های خود را به پیش ببرند (سریع‌القلم، ۱۳۷۳: ۱۸).

به وجود آوردن تغییرات عظیم در ساختارهای اساسی جامعه نیازمند چارچوبی است که طی آن اهداف بلندمدت توسعه اولویت‌بندی شده و به شکل موازی پیگیری شوند. رسیدن به چنین جایگاهی نیازمند شناخت فرهنگ ملی از یک سو و ایجاد تغییرات بنیادین در آن از طریق شناسایی و شکوفایی استعدادها و موجود در ارزش‌های حاکم بر جامعه نظیر ارزش‌های مذهبی در جهت رسیدن به توسعه‌ی اقتصادی از سوی دیگر می‌باشد.

چارچوب نظری

اقتصاددانان جهان در ابتدای دهه‌ی ۵۰ به مقوله‌ی رشد اقتصادی و افزایش سرانه

تولید ناخالص ملی در جهت توسعه‌ی کشور توجه زیادی داشتند. ولی پس از مدتی به این نتیجه رسیدند که رشد اقتصادی موجب به وجود آمدن عدالت و برابری نخواهد شد. در واقع در اوایل دهه ۷۰ بود که کاهش اختلاف در درآمد مردم و ثروت افراد یکی از اهداف کلیدی توسعه شد. البته در دهه‌ی ۶۰ توجه اندیشمندان به مقوله دموکراسی در کنار نظم و ثبات سیاسی در زمینه تحقق توسعه جلب شده بود. در این جا بود که تجمع قدرت و ثروت در دست عده‌ای به عنوان موانع توسعه شناخته شد. سوالی که در این جا به وجود می‌آید بحث هماهنگی یا تعارض میان دو هدف نظم سیاسی (تجمع قدرت) و دموکراسی (توزیع قدرت) و در کنار آن همین بحث میان دو هدف دیگر یعنی رشد اقتصادی و عدالت اقتصادی می‌باشد.

پنج هدف اساسی و کلان برای توسعه در تئوری مدنظر ما قابل طرح است که این پنج هدف عبارتند از: ثروت، عدالت، دموکراسی، نظم و استقلال. همان‌طور که می‌دانیم برای حذف ۳ عنصر نامطلوب یعنی فقر، نابرابری و وابستگی در مکاتبی چون: وابستگی، لیبرالیسم و مارکسیسم، هدف اصلی را بهبود شرایط اقتصادی مدنظر قرار می‌دهند. ایده‌های مطرح شده در حالی است که توجه به استقرار حکومت‌های دموکراتیک و کسب نظم سیاسی می‌تواند در کنار اهداف فوق فرآیند توسعه را تحقق بخشیده و در بسیاری موارد محقق سازد. عده‌ای معتقدند که بین اهداف توسعه تعارض وسیعی وجود دارد؛ در عین حال عده‌ای هم به هماهنگی میان اهداف اعتقاد دارند. به طور مثال جک دانلی تعارض بین رشد و دموکراسی را مطرح می‌کند. در نظر او لازمه‌ی رسیدن به رشد اقتصادی بالا داشتن یک حکومت اقتدارگراست که منابع را بسیج کرده و با برنامه‌ریزی در جهت سرمایه‌گذاری و محدود کردن مصرف، ملایمت یک حکومت دموکراتیک را کنار گذاشته و توسعه را محقق سازد (Donnelly, 1984 : 257 – 258).

تئوری مدنظر ما، تئوری «سیاست‌سازی» است. این تئوری ضرورت سازش را جایگزین ضرورت انتخاب می‌کند و خط‌مشی اصلی را بر ترتیب و زمان‌بندی در

اهداف توسعه قرار می دهد. در واقع تحقق هر پنج هدف به شکل هم‌زمان امکان‌پذیر نیست. آن چه این جا اهمیت می‌یابد انتخاب نوعی سیاست ترتیبی مبتنی بر شرایط داخلی و خارجی می‌باشد که به بهترین شکل اهداف را محقق می‌سازد. آن چه از اهمیت بالایی برخوردار است نحوه اولویت‌بندی و ترتیب‌گذاری اهداف برای رسیدن به توسعه می‌باشد. متغیر مهم و غیرقابل جایگزینی که در این جا به عنوان راهنمای ترتیب‌بندی درست اهداف مطرح می‌شود «فرهنگ مذهبی» در یک کشور مسلمان است. ویژگی‌های منحصر به فرد و متفاوت فرهنگی که مبتنی بر عقاید و ارزش‌های حاکم بر جوامع مختلف است، به اولویت‌بندی و ترتیب زمانی و در عین حال سازش میان اهداف، جلوه‌های متفاوتی می‌بخشد. پنج هدف توسعه می‌تواند الگوی معنادار متفاوتی برای فرهنگ‌های متفاوت آفریقایی، اسلامی یا هندو باشد (Harward.1958).

در واقع می‌توان الگوها و ترکیب‌های جدیدی مبتنی بر ارزش‌های مذهبی و فرهنگی جامعه ارائه کرد تا بالاترین سطح کارایی و توسعه در جامعه پدیدار شود (وانیر، ۱۳۷۹). بنابراین فرضیه اصلی ما در این پژوهش این است که «ترتیب‌بندی و اولویت‌گذاری متناسب و متوازن در اهداف توسعه، با توجه به مقوله‌های فرهنگی نظیر مذهب، شرط لازم و ضروری در جهت تحقق توسعه اقتصادی می‌باشد». در واقع، ارائه‌ی یک برنامه‌ی کلان توسعه که برای همه کشورها قابل اجرا باشد، با توجه به شاخص‌های متفاوت فرهنگی در هر کشور، در قالب چارچوب‌های فرهنگی کشور مورد نظر، کارآمد و مفید خواهد بود. آن‌چه تحت عنوان یک شاخص کارآمد فرهنگی در اینجا مد نظر می‌باشد «مذهب» است. مذهب با ایجاد یک وجدان جمعی در قالب یک هنجار اجتماعی می‌تواند زمینه‌ای را فراهم آورد که در آن چارچوب توسعه اقتصادی پی‌ریزی شود. علاوه بر این برخی از اصول مذهبی علی‌الخصوص آن‌چه در احکام دین اسلام وجود دارد، استعداد عجیبی در ایجاد انسجام اجتماعی در جهت تحقق اهداف توسعه دارند که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد. به بیان دیگر، مذهب

می‌تواند در یک کشور «فرهنگ توسعه» را به وجود آورد.

پیشینه پژوهش

در زمینه رابطه میان دین و توسعه اقتصادی به شکل مشخص کار پژوهشی عمده‌ای صورت نپذیرفته است. اما می‌توان به طور کلی آثار موجود در حوزه کارکردهای دین در عرصه سیاست و اجتماع را در سه دسته ذیل مشاهده نمود:

۱. گروه اول از پژوهش‌ها به بررسی رابطه دین و سیاست پرداخته‌اند و این نکته را مطرح می‌سازند که در صورت وجود تعامل سازنده میان این دو مقوله در چارچوب قانون می‌توان با حفظ حریم‌ها، آزادی و عدالت را برای اعضای جامعه به ارمغان آورد. می‌توان آثار موثقی (۱۳۸۲) را در این زمره قرار داد.

۲. گروه دیگری از پژوهش‌ها به جنبه‌های فلسفی حضور دین در اجتماع پرداخته‌اند و مقوله‌هایی از قبیل عرفی شدن و پیامدهای آن را مورد بررسی قرار داده‌اند. کارهای پژوهشی شجاعی زند (۱۳۸۵) را می‌توان در این قالب در نظر گرفت.

۳. در گروه سوم ما شاهد پژوهش‌هایی هستیم که به شکل مستقیم به بررسی رابطه دین و نخبگان مذهبی در یک کشور مشخص پرداخته‌اند. به طور مثال بررسی نقش مذهب بر توسعه در سودان توسط بورک (۱۹۹۸) در این دسته قرار دارد. بورک به طور خاص ویژگی‌های اسلام در سودان را مورد بررسی قرار داده است. در این تحقیق اسلام به عنوان جایگزینی در فضای پسا استعماری سودان مطرح می‌شود. وندر مهند (۲۰۰۲) نیز به مطالعه دین و توسعه در آسیای جنوب شرقی پرداخته و همچنین هار استفان ایس (۲۰۰۶) نیز به بررسی نقش دین در توسعه افریقا و اروپا می‌پردازد که بیشتر حالتی مقایسه‌ای بین نقش دین در افریقا و اروپا دارد (رضی، ۱۳۸۸).

در همه این پژوهش‌ها تاثیر دین بر توسعه سیاسی و شکل‌گیری سرمایه‌های اجتماعی بررسی شده ولی مرحله بعد تاثیر این کارکردهای اجتماعی دین بر اصول زیرساختی توسعه اقتصادی مورد توجه قرار نگرفته است. در واقع مذهب با اجتماعی

کردن، درونی کردن، سازگاری فکری و روانی ایجاد کردن و اوامر و نواهی در فرایند توسعه تاثیر گذار است. نقش انسجام دهنده و یکپارچه کنندگی اجتماعی و سیاسی در جامعه به دست دین و نهادهای این رکن اجتماعی قابل توجه است. لذا از طریق این کارکردها امکان توسعه فراهم می شود. آنچه در این پژوهش مد نظر قرار دارد تاکید بر تاثیر کارکردهای اجتماعی دین بر روی اصول و زیرساخت های توسعه اقتصادی در مالزی می باشد.

نقش مذهب در شکل دهی به «فرهنگ توسعه»

رابطه فرهنگ و توسعه از دو دیدگاه قابل بررسی و حائز اهمیت است: اول این که فرهنگ را مجموعه ای بدانیم که در تمام عناصر عموماً مساعد یا مانع حرکت توسعه ای هستند. در این جایگاه، فرهنگ به عنوان یک مجموعه مؤثر بر فرایند توسعه تلقی می شود. دوم این که فرهنگ را به عنوان مجموعه ای که در فرایند توسعه، شکل گرفته و محصول توسعه تلقی می شود بپذیریم. در حالت اول، فرهنگ از عوامل مؤثر بر توسعه است و در حالت دوم، نتیجه ی توسعه. حالت اول رابطه فرهنگ و توسعه را می توان به «فرهنگ توسعه» و حالت دوم را به «توسعه فرهنگی» تعبیر نمود (صالح نیا، ۱۳۸۹: ۹)

ذکر این نکته در این جا ضروری به نظر می رسد که طرح پارادایم توسعه، تنها در صورتی منجر به نتیجه مطلوب خواهد شد که هر یک از شاخص های کلان نوسازی در قالب فرهنگ بومی، در شکلی جدید عملیاتی شوند، تا در مرحله اجرا نتیجه مدنظر را در پی داشته باشند.

با در نظر گرفتن این نکته که بدون تغییر در باورها، بینش و امیال انسانی امکان توسعه اقتصادی محقق نخواهد شد، ارائه هر گونه برنامه کلان اقتصادی در مسیر توسعه بدون در نظر گرفتن الزامات دینی برای کشورهایی که دارای بافت مذهبی هستند منجر به نتیجه مطلوب نخواهد شد. مهمترین کارآیی مذهب در فرایند توسعه مالزی را می توان در موارد ذیل خلاصه نمود:

۱. نقش فرهنگ اسلامی در مبارزه با توسعه نیافتگی و تشویق به فراهم‌سازی عنصرهای الهام بخش توسعه و پیشرفت همه‌جانبه و پایدار قابل توجه می‌باشد (غفاری، ۱۳۸۷). مبارزه با توسعه‌نیافتگی و پیشرفت پایدار نیازمند درک دقیقی از شرایط حاکم بر جامعه می‌باشد. آنچه در اصول مذهبی اسلام و در احکام دین تحت عنوان تلاش برای پیشرفت جامعه اسلامی و دستیابی به جایگاه برتر نسبت به غیر مسلمانان مطرح می‌شود، می‌تواند اندیشه و میل به پیشرفت و توسعه را که پیش‌نیاز اساسی در شکل‌دهی به توسعه اقتصادی می‌باشد، در افراد جامعه نهادینه سازد و از این طریق یک اراده همگانی در حرکت به سمت توسعه در اجتماع ایجاد نماید.

۲. نقش ارزش‌ها و فرهنگ اسلامی در ترویج فرهنگ و روحیه کارآفرینی و سخت‌کوشی با توجه به جایگاه مهم کار و کوشش برای جلب رضایت خداوند در اندیشه مذهبی قابل تأمل است. آنچه در مسیر توسعه به عنوان مهم‌ترین عامل پیشرفت مطرح می‌شود، روحیه کار و تلاش است. در واقع در یک کشور عقب‌مانده شاهد کم‌کاری افراد جامعه و در نتیجه عدم توسعه می‌باشیم؛ اما در صورتی که فرهنگ کار و تلاش در جامعه حاکم باشد و کسب رضایت خداوند به عنوان پشتوانه معنوی وجدان جمعی برای افراد جامعه در جایگاه مهمی قرار داشته باشد، می‌توان سطح بالایی از کارآمدی را در جامعه مشاهده نمود.

۳. اهمیت محوری مذهب در احساس شخصیت کردن، عزت نفس داشتن و آلت دست دیگران قرار نگرفتن به عنوان ارزش‌های اساسی توسعه مطرح می‌باشد. یکی از مهم‌ترین پیش‌نیازهای توسعه احساس «اعتماد به نفس ملی» می‌باشد. در واقع تا زمانی که یک ملت احساس هویت و توانمندی مشترک نداشته باشند، نمی‌توانند از فضای وابستگی به قدرت‌های خارجی بیرون آیند؛ اما در صورتی که حس عزت نفس و استقلال در یک ملت شکل پیدا کند، شاهد جرقه‌های تولید و رشد صنعتی به عنوان نتایج این روحیه و حرکت کشور در مسیر توسعه خواهیم بود؛ در غیر این صورت

هرگز یک کشور نمی‌تواند توسعه مستقل را تجربه نماید.

۴. اعتقاد به برابری انسان‌ها در مذهب به عنوان پایه‌ای مقدماتی و ضروری در توسعه محسوب می‌شود. همان‌طور که می‌دانیم دین اسلام در ابتدای دعوت همگانی‌اش ندای برابری انسان‌ها را سرداد و این برابری فراتر از برابری در برابر قانون، بلکه به معنای برابری در پیشگاه خداوند و طبیعت مطرح شده و داشتن چنین فرهنگی در میان جوامع اسلامی امکان نقش‌آفرینی همه عناصر اجتماعی را فراهم کرده و همین مسئله می‌تواند توسعه را تضمین نماید و مشکلاتی از قبیل مسائل قومیتی را به سادگی حل کند. در واقع حضور برابر تمام قومیت‌ها در حکم‌رانی و شکل‌دهی به عناصر قدرت، یکی از جلوه‌های تاکید بر برابری و اجرایی شدن آن می‌باشد.

۵. باور به لزوم رعایت حقوق دیگران در نگرش دینی یک اصل مهم محسوب می‌شود. تا زمانی که حفظ شانیت و حقوق دیگران که در نگرش دینی تحت عناوینی چون رعایت حقوق همسایه و غیره مطرح می‌شود مورد پذیرش همگانی قرار نگرفته باشد، نمی‌توانیم اصل برابری را در جامعه به عنوان پیش‌نیاز توسعه مستقر نماییم. بنابراین رعایت حقوق دیگران در قالب یک وظیفه دینی می‌تواند بدون فشار از سوی حاکم در قالب یک وجدان عمومی در جامعه نهادینه شود.

۶. تاکید بر لزوم نظم‌پذیری جمعی، آزادی و توجه معقول به دنیا در اندیشه اسلامی بسیار اهمیت در نظر گرفته شده است. درک توجه به عقلانیت از روی منش حاکم بر احکام اسلامی قابل شناسایی می‌باشد. در واقع اسلام توانست اصول اساسی پیشرفت و تمدن را از حالت دستوری خارج نماید و با مطرح کردن استدلال‌های منطقی و فعال ساختن عنصر عقل در ذهن جمعی زمینه پیشرفت را در جامعه اسلامی ایجاد نماید. در واقع زمانی که نگرش عمومی حاکم بر جامعه مبتنی بر عقلانیت (و نه خرافه) باشد مجریان و نخبگان می‌توانند به سادگی اصول منطقی پیشرفت را در جامعه اسلامی ایجاد نمایند و نه تنها با هیچ‌گونه مقاومتی از سوی مردم مواجه نشوند، بلکه از حمایت

همه‌جانبه اجتماع نیز برخوردار باشند.

۷. مشارکت بخشیدن عموم مردم در امور در نگرش و توصیه مذهبی امری مهم تلقی می‌شود. وجود فرهنگ مشارکت یکی از مهم‌ترین پیش‌نیازهای تحقق توسعه می‌باشد؛ تا زمانی که مردم نتوانند در قالب فعالیت جمعی و کار گروهی یک هدف مشترک را محقق سازند، هرگز نمی‌توانند در مسیر توسعه قرار گیرند. در واقع افراد بر حسب دین و مذهبی که دارند ممکن است منشا مشارکت باشند، مانند حضور و فعالیت در امور مساجد، تکایا و اماکن مذهبی و زیارتی (الوانی، تقوی، ۱۳۸۰: ۱۳) و درعین حال «مذهب می‌تواند شبکه اعتمادی در بین افراد ایجاد کند که برای روابط تجاری و مبادله اقتصادی نیز ضروری باشد» (فوکویاما، ۱۳۸۰: ۱۵۳). بنابراین توصیه‌های دین اسلام بر مشارکت بخشیدن به عموم مردم در امور جمعی می‌تواند این نوع نگرش را در بین حاکمان تقویت کند و مانع از استبداد و خودکامگی در اداره امور اجتماع گردد.

۸. فرهنگ کسب علم و دانش و حاکمیت نگرش علمی در اسلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اعتقاد به علم‌آموزی و اتکا بر دانش در اسلام می‌تواند به افراد در شناسایی درست جهان، کاربرد اخلاق عقلانی، خوداتکایی فردی، آزادی از جزمیات و ایمان به کمال‌پذیری طبیعت انسان کمک نماید. شکل‌گیری این نگرش در افراد منجر به تلاش فردی آن‌ها در مسیر علم‌آموزی خواهد شد و تلاش‌های دولت در مسیر گسترش علم و سواد را با سرعت بیشتری به نتیجه مطلوب خواهد رساند.

۹. تاکید بر برنامه ریزی و تدبیر امور در عرصه فردی و اجتماعی یک اصل اساسی در اسلام محسوب می‌شود. داشتن یک برنامه منسجم که در آن اولویت‌های توسعه به خوبی مشخص شده باشد یکی از مهم‌ترین ابزارهای رسیدن به توسعه اقتصادی می‌باشد. تا زمانی که ترتیب‌بندی اولویت‌ها برای مسئولین و مردم مشخص نشده باشد نمی‌توان کشور را در مسیر توسعه قرار داد. تاکید دین اسلام بر تدبیر امور می‌تواند روحیه برنامه‌ریزی را در انجام همه امور چه در سطح جزئی و چه در سطح کلی در

بین افراد تاثیرگذار جامعه محقق سازد.

۱۰. اهمیت صداقت و وفای به عهد در روایات اسلامی به عنوان ارکان فرهنگی توسعه می‌باشد (نظر پور، ۱۳۸۹). اگر در مسیر توسعه هر یک از برنامه‌ها که در قالب یک طرح بر عهده فرد یا گروهی قرار گرفته‌اند به خوبی اجرا نشوند به مرور شاهد شکست این برنامه‌ها خواهیم بود. در حالی که اگر افراد جامعه با یک تعهد مذهبی نسبت به وفای به عهد تحت تربیت جامعه و خانواده قرار گرفته باشند، نسبت به تعهدات خود در برنامه توسعه نیز احساس مسئولیت خواهند داشت و منجر به موفقیت این طرح‌ها خواهند شد. در واقع دین می‌تواند از طریق ایجاد شبکه‌های اجتماعی، ارتباط با سایر هموعان، وظیفه‌شناسی، احترام نسبت به دیگران و اعمال هنجارهای هم‌بستگی، زمینه‌های اساسی تحقق توسعه را فراهم آورد (candland, 2000: 129-131)

به طور کلی می‌توان نظر اندیشمندان مختلف در ارتباط با کارکردهای دین را در جدول ذیل مشاهده نمود (کتابی و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۷۸):

کارکرد مذهب	اندیشمندان
تنظیم‌کننده رفتار فردی - برانگیزاننده احساس مشترک جهت وحدت اجتماعی - حافظ مقررات، نوامیس و نظم اخلاقی	رابرتسون اسمیت
تقویت احساسات فردی و اجتماعی - حفظ همبستگی و انسجام اجتماعی - انضباط بخشی - حفظ و انتقال میراث اجتماعی گروه و پدید آوردن احساس خوشبختی در مومنان	دورکیم
ایجاد و تثبیت نظم اجتماعی - ایجاد وفاق جمعی و مشروعیت بخشی به تنظیمات اجتماعی	کنت
تنظیم سامان‌مند روابط اجتماعی	براون
کار منظم عقلانی و ایجاد تحولات اجتماعی	وبر
ایجاد ارزش‌های دایمی برای پاسخ‌گویی به نیازهای اساسی و غایی انسان -	بینگر

وحدت بخشیدن بین انسان‌ها	
ایجاد ثبات اجتماعی و انطباق فردی	ادی
تشدید دلبستگی افراد به هدف‌های گروهی- تقویت عزم افراد به رعایت هنجارهای گروهی- تقویت یگانگی افراد جامعه	دیویس
ایجاد حس جهت فایق آمدن بر تردید و سردرگمی- معنادار ساختن و قابل تحمل نمودن رنج در روحيات بشری	گیرتز
تقویت روابط زن و شوهر	بهر و چادویک
سعادت بخشی و خوشبخت نمودن خانواده	استینت و دفرین
ایجاد احساس نزدیکی افراد به پدر و مادر و به طور کلی نزدیکی افراد خانواده به همدیگر	لاندریس
ایجاد فضای گرم و شاد در خانه و ارتباطی نمودن افراد خانواده	جانسون
تقویت انسجام خانوادگی	بهر و مارتین
ایجاد روحیه در افراد جهت اعطای کمک‌های خیرخواهانه	آسلیز
ایجاد ارتباط با شبکه خویشاوندی و خانوادگی- ارتباط با سایر هم‌نوعان- وظیفه شناسی- احترام نسبت به دیگران- صداقت و اعمال هنجارهای هم‌بستگی در رابطه با دیگران	کاندلند
بهبود کیفیت روابط خانواده- خوشبختی خانواده و ایجاد توانایی در اداره امور خانه	میرز
ایجاد جامعه‌پذیری مذهبی در بین جوانان	موتلو
ایجاد هم‌نوایی با سایر هم‌نوعان- تقویت روابط اجتماعی	ولچ

مدیریت فرهنگی توسعه در مالزی با تاکید بر شاخص مذهب

وجود فرهنگ دینی در جامعه مالزی توانسته است تا زمینه مناسبی را برای پیاده‌سازی برنامه‌های مربوط به توسعه اقتصادی را فراهم آورد. در حقیقت دولت مالزی توانسته با درک صحیحی از پتانسیل‌های فرهنگی حاکم در جامعه از طریق اجرایی‌سازی اصولی که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود به دو هدف عمده دست پیدا کند:

۱. تبدیل استعدادها و نهفته فرهنگ دینی به حالت بالفعل

۲. تحقق برنامه‌های توسعه با تکیه بر زیرساخت‌های فرهنگ دینی

کشور مالزی با توجه به شاخص‌های مطرح شده برای یک حکمرانی خوب در نهادگرایی که مبتنی بر رابطه‌ی بخش دولتی، خصوصی و جامعه‌ی مدنی می‌باشد از طریق بهبود عملکرد دولت، ایجاد ثبات سیاسی، انباشت سرمایه‌ی فیزیکی و انباشت سرمایه‌ی انسانی به سمت مسیر توسعه حرکت کرد؛ در واقع وجود آزادی‌های سیاسی، آگاهی مردم را بالا برده و دولت را ناچاراً کارا تر کرده است.

آن چه در این جا مالزی را به عنوان یک کشور توسعه‌یافته مطرح می‌کند در دو بخش قابلیت بررسی دارد. در بخش اول، شاهد معیارهای ثابت توسعه‌یافتگی نظیر صنعتی‌شدن، توجه به بخش خصوصی، نظام آموزشی کارآمد، نخبگان منسجم، عملکرد دولت و غیره که به شکل مشترکی در کشورهای توسعه‌یافته قابل مشاهده می‌باشند هستیم. اما آن چه در این جا از اهمیت بیشتری برخوردار است معیارهای مختلف و متفاوتی است که در کشور مالزی زمینه‌ساز این توسعه شده است؛ معیار مدنظر ما «فرهنگ دینی» می‌باشد.

بخش اول توجه به فرهنگ حاکم در این کشور اعم از زبان، تاریخ، نهادهای اجتماعی، قومیت‌ها و غیره می‌باشد که موجب شده نخبگان و دولت بتوانند به تناسب مقدرات و محدودیت‌هایشان برنامه‌ای کارآمد برای توسعه تدوین نمایند. برنامه‌ای که در کوتاه‌ترین زمان ممکن یعنی دو دهه زمینه‌ساز بیشترین میزان توسعه در مالزی شد.

بخش دوم نیز اصول فرهنگی حاکم در این کشور در نتیجه‌ی آموزش و فرهنگ‌سازی نخبگان و دولت می‌باشد. در واقع علاوه بر متغیرهایی نظیر کمک‌های خارجی، سرمایه‌ی غربی، حمایت سیاسی و وضعیت مساعد مبادلات بین‌المللی که خود شاخص‌های بااهمیتی هستند، بافت فرهنگی موافق با توسعه در مالزی که تحت تاثیر اصول فرهنگی حاکم بر دین اسلام در این کشور می‌باشد را می‌توان یکی از مهم‌ترین دلایل سرعت و کیفیت رشد و توسعه‌ی اقتصادی این کشور دانست.

در ادامه تلاش شده تا شاخص‌هایی که به عنوان زمینه‌های ذهنی و فرهنگی توسعه در چارچوب مذهب مطرح می‌شوند در محیط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مالزی مورد بررسی قرار گیرد تا میزان اهمیت فرهنگ مذهبی و مسائل مربوط به آن در شکل‌گیری پروسه‌ی توسعه مشخص شود.

۱- اعتماد به افراد و شکل‌گیری پروسه‌ی انسجام و وحدت ملی از طریق اتخاذ

سیاست «دموکراسی قومی» با تکیه بر اصل برابری در اندیشه اسلامی

در صورتی که در یک کشور وجود اقلیت‌های قومی متعدد زمینه اختلافات و درگیری‌ها را ایجاد نماید، یک دولت نسبتاً مستقل و قوی می‌تواند برای مدیریت تنش‌های قومی نقش واسطه را ایفا نماید؛ اقداماتی که به موجب آن توزیع عادلانه منابع اقتصادی و قدرت سیاسی در میان گروه‌های مختلف صورت پذیرد و هویت مذهبی آن‌ها در کنار شناخت‌شناسی اجتماعی و فرهنگی‌شان به رسمیت شناخته شود و در صورت بروز تضاد منافع، دولت در نقش داور بی‌طرف، استراتژی قضاوت عقلانی را اتخاذ نماید. دولت در مالزی با داشتن یک ساختار قومی پراکنده و در بسیاری موارد «متعارض» با اتخاذ سیاست «دموکراسی قومی» به ایجاد انسجام سیاسی و اجتماعی در این کشور سرعت بخشید؛ این سیاست با توجه به پیشه فرهنگی حاکم در مالزی و اعتقاد به برابری در فرهنگ عمومی توانست مسیر موفق‌تری را طی کند. در این سیستم به منظور کاهش تنش‌های قومی و افزایش هماهنگی اجتماعی، ساختار احزاب و نهادهای

سیاسی، منعکس کننده ساختار ترکیب قومی در جامعه می باشد (haque, 2003).

۲- پذیرش فرهنگ رقابت سالم و سازنده به جای ایجاد اختلال در فعالیت دیگران از طریق عملیاتی سازی مفهوم رقابت در حوزه های مختلف از جمله عرصه برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان در اقتصاد ملی در قالب مبارزه با عقب ماندگی و حرکت به سمت پیشرفت در اندیشه اسلامی

امروز اعتقاد عمومی در داخل و خارج کشور مالزی بر این است که، مالزی ظرفیت و قابلیت این را دارد که همواره به عنوان یک کشور در حال پیشرفت و متری و قدرتمند باقی بماند، مشروط بر این که همبستگی، وحدت و ثبات سیاسی خود را به دور از هیاهو و جنجال های سیاسی بی حاصل که خاص کشورهای عقب افتاده می باشد، حفظ نماید و در عین حال می داند که برای رشد و توسعه پایدار و برای حضور در بازارهای جهانی و رقابت با دیگران در یک دنیای پیچیده و رقابتی، مدیران شرکت های دولتی و خصوصی و سیاستمداران حال و آینده و برنامه ریزان اقتصادی و تجاری کشور، از دانش، تجربه و توانایی بینش، شناخت بین المللی، هوش و ذکاوت بالایی باید برخوردار باشند و در عین حال باید افرادی دقیق، متین، برنامه ریز و آینده نگر بوده و حرکتی توأم با آرامش و وقار داشته باشند (محمد، ۱۳۸۲ : ۷۵ - ۳۷).

از نظر دولت مردان مالزی، تا زمانی که دولت و ملت یک کشور و خصوصاً دولت مردان آنها، آمادگی پذیرش ارزش های متعالی توسعه و پیشرفت را نداشته باشند، آن جامعه در سراشیبی فقر، ناهنجاری و سقوط خود باقی خواهد ماند (محمد، ۲۰۰۰).

دولت مالزی توانست نقش مولد زنان را در دو حوزه کاربردی نماید:

الف- کاهش تنش های اجتماعی از طریق بازتولید روابط اجتماعی با میانجی گری زنان
ب- حضور زنان در عرصه اقتصاد به عنوان کارگران کلیدی در فضای اقتصاد

دانش محور (elias, 2011).

در واقع عملیاتی شدن اصول فوق در یک جامعه عقب مانده مستلزم وجود فرهنگ

عمومی هماهنگ با نقش زنان می‌باشد. در دین اسلام این اصل که زنان می‌توانند در کنار مردان حضور موثری در اجتماع داشته باشند و در عین حال شانیت خود را حفظ نمایند، توانست در کشور عقب مانده مالزی زمینه فعالیت موثر زنان را بدون واکنش منفی از سوی جامعه نهادینه سازد.

ملت و دولتمردان فهیم این کشور معتقدند برای حل معضلات و مشکلات جامعه باید سعی کرد تا از یکدیگر سبقت گرفت، پیشرو بود، تلاش کرد که اولین گام توسط خودشان برداشته شود. وضع نامطلوب از نظرشان آن است که همواره یک جناح منتظر بماند تا جناح دیگر گام‌های نخستین را بردارد. به نظرشان اگر شروع‌کننده‌ای وجود نداشته باشند همه زیان خواهند کرد (محمد، ۱۳۸۲: ۲۴ - ۱۸).

در واقع مالزی توانست با اجرای سیاست نوین اقتصادی، امکان تجارت و فعالیت‌های اقتصادی را علاوه بر چینی‌ها برای سایر قومیت‌ها، به خصوص مالایی‌ها به وجود آورد تا از طریق ایجاد جو رقابت سازنده جهت کسب ثروت، زمینه‌ی همکاری مثبت جهت تحقق اهداف توسعه نیز فراهم شود؛ که این مسئله هم می‌تواند تحت تاثیر پذیرش اصل برابری در فرهنگ اسلامی حاکم در مالزی به نتیجه مطلوب و مدنظر مسئولین و برنامه‌ریزان این کشور رسیده باشد.

۳- تمرکز بر عقلانیت در تصمیم‌گیری‌ها به عنوان چارچوب منطقی کنش با در

نظر گرفتن فرهنگ دینی حاکم بر مالزی

انسان دارای غریزه‌ای سیال است؛ در صورتی که این غریزه در قالب عقاید و باورهای منطقی کنترل نشود شاهد گسترش خرافه و عقل‌ستیزی در جامعه خواهیم بود. همان‌طور که می‌دانیم دین اسلام با تاکید بر عقل‌گرایی در انجام امور، خط فرهنگی جامعه را به سمت پذیرش اصول منطقی در سطح کنش هدایت نموده و از تسلط خرافه و بی‌منطقی در انجام امور در قالب یک وجدان جمعی، ممانعت ایجاد می‌کند.

هر نوعی از توسعه و هر قالبی از آن به جامعه‌ای منظم، علم‌گرا و عقلانی اتکا دارد.

این سه متغیر اساسی به علت ضعف فرهنگ عمومی، عدم پویایی نظام آموزشی و فقدان ثبات در اکثر کشورهای جهان سوم نهادی نشده‌اند (سریع القلم، ۱۳۶۸: ۴۲). اما در مالزی دولت توانایی حکومت کردن مؤثر و منظم بر تمامی نهادها و شئون جامعه را دارا بوده است و در ایجاد هماهنگی میان بخش‌های مختلف اعم از بخش خصوصی و دولتی و یا سرمایه‌گذاری خارجی و داخلی توانسته بهترین و کارآمدترین مدیریت را از خود بروز دهد و همان‌طور که آماریتا سن در کتاب «توسعه به مثابه‌ی آزادی» اشاره می‌کند «تعدیل مدیریت رشد به مدیریت توسعه در دولت‌های توسعه‌خواه، ابزاری است برای آزادی‌گزینش عقلانی و افزایش حیطةی انتخاب افراد در یک جامعه یا دولت موافق با توسعه» (سن، ۱۳۸۰).

در واقع تربیت عقلانی جامعه از طریق سالم‌سازی مدیران و ایجاد انعطاف‌پذیری معقول در سیاست‌های ملی و بین‌المللی در قالب فرهنگ دینی حاکم بر جامعه می‌تواند زمینه‌ساز دنباله روی مردم از عوامل مثبت و خواهان تغییر در جهت توسعه در کشور باشد. رهبران مالزی به خصوص ماهاتیرمحمد در برنامه‌های بلندمدت مالزی همیشه دغدغه وحدت ملی و یکپارچگی قومیتی با اتخاذ اهداف عقلانی در جهت تسریع روند توسعه را در دستور کار قرار داده‌اند و با پرهیز از برتری یک قوم بر قوم دیگر همیشه منافع ملی و کلان کشور و ملت را بر منافع فردی و گروهی ترجیح داده‌اند (ماتسوشیتا، ۱۳۸۴: ۷۳ - ۶۹)، و از این طریق توانسته‌اند زمینه‌ی فرهنگی عقلانی مبتنی بر منافع ملی را در میان اقشار و گروه‌های مختلف درونی کرده و در نهایت بتوانند بیشترین میزان سود را در سطح ملی کسب نمایند تا مسیر توسعه در کشورشان هموارتر شود.

۴- اهمیت دادن به حوزه‌ی آموزش و ارزشمند داشتن تحصیل‌کردگان در قالب

«اتکا به دانش» در دین اسلام

در فرآیند تغییر اجتماعی، آموزش به صورت یک متغیر مستقل شکل می‌گیرد و به موازات افزایش تفاوت‌های ساختاری در جامعه، در هیئت نهاد شبه مستقلی خودنمایی

می‌کند؛ در این حالت است که می‌تواند به فرآیند توسعه شتاب بخشد و در ضمن این توانایی را نیز دارد که در پیشرفت آن ایجاد مانع کند (Foster, P, 1987).

دولتمردان مالزی با به کارگیری بهترین‌ها و ممتازترین‌ها در هر فن و رشته‌ای از داخل و خارج کشور سعی کرده‌اند تا پروژه‌ی پیشرفت و تحول را در این کشور چند قومی یاری دهند. به علاوه این که با آماده کردن اسباب آسایش، معاش و کار قشر تحصیل کرده و دلسوز از مهاجرت و فرار مغزها جلوگیری شد و استعدادهای ناب داخلی در خارج از کشور به هرز و سوء مصرف نرسیده و برای داخل کشور این گونه سرمایه‌هایش پس‌انداز شد (رشنو، ۱۳۸۴: ۲۰-۱۴).

دولت ماهاتیر محمد از همان ابتدای کار پی برده بود که موفقیت طولانی مدت مالزی در امور اجتماعی اقتصادی و سیاسی محتاج سرمایه‌گذاری بنیادین و آگاهانه در منابع انسانی است و همانند دولت‌مردان ژاپن به این مهم پی برده بود که سرمایه‌گذاری در منابع انسانی ارجح‌تر و مفیدتر از سرمایه‌گذاری‌های مادی است و چه دقیق تاریخ این امر را ثابت کرد و بر آن مهم تأیید گذاشت (مور، ۱۳۸۱: ۳۳۵-۳۰۵).

طبق نظر ماهاتیر محمد آنهایی که در جامعه دارای مسئولیت‌های خطیری هستند و آموزش‌های لازم را دیده‌اند باید نقش اساسی‌تر در انتخاب و شکل دادن ارزش‌های جدید و جایگزینی‌ها با ارزش‌های کهنه داشته باشند (Mohammad, 2001: 40-43).

بنابراین در مالزی اهمیت به بخش آموزش به دو بخش تقسیم می‌شود:

الف: ایجاد زمینه‌های تحصیل با تأکید بر ایجاد زمینه‌های عقلانیت در اقشار مختلف جامعه

ب: استفاده از قشر تحصیل کرده برای ایجاد ارزش‌های مثبت و موافق با فرهنگ توسعه در مقام‌ها و پست‌های حساس حکومتی. در پیش گرفتن دو سیاست فوق زمینه‌ی ایجاد فرهنگ موافق با توسعه و شکل‌گیری ابعاد فلسفی پیشرفت را در مالزی به وجود آورد.

۵- تأکید بر دموکراسی و اعتقاد به اسلام به عنوان یک دین آزاد بدون

گرایش‌های افراطی و مخرب

ماهاتیر محمد در یکی از سخنرانی‌هایش در سمینار بین‌المللی قانون اسلامی در جهان معاصر در اکتبر ۲۰۰۰ این اعتقاد را مطرح کرده که اسلام امروز تفاوت زیادی با دین صلح و بردباری که توسط پیامبر اسلام (ص) آورده شده دارد. اسلام به عنوان یک دین سخت‌گیر، خشن، غیر بردبار و شاید غیرمنطقی ارائه شده، چرا که قشری‌گرایی و سطحی‌نگری توسط برخی از مسلمانان دامن زده شده است (محمد، ۲۰۰۰).

او در ارتباط با تلاش در زمینه همسان کردن همه‌ی افراد زیر چتر یک عقیده می‌گوید: «چشم‌ها را امروز باید باز کرد، از خواب غفلت و زندگی در قرن ۱۵ باید رها شد، نمی‌توان حقایق نوین دنیای امروز را نادیده گرفت، موفقیت در همگرایی معقول بین ارزش‌های مادی و معنوی می‌باشد و ثبات و آرامش در قدرتمند شدن نهفته است. یک دین وقتی در زمین حضور دارد و شکوفا خواهد شد که از پیروان کثیری برخوردار باشد، آن هم پیروان توانا و قدرتمند، نه افرادی ضعیف و ذلیل.» (Mohammad, 2001: 40-43).

در واقع آن چه در مالزی اتفاق افتاده، احترام به افراد و در نظر گرفتن حوزه خصوصی و شخصی برای آنها در قالب آزادی و پذیرش نظرات افراد در قالب دموکراسی، بدون ایجاد اجبار قانونی برای پذیرش یا عدم پذیرش یک گرایش مذهبی می‌باشد که این مسئله تنها تحت تاثیر یک تفسیر منطقی از اصول عقلانی اسلام در یک کشور مسلمان اجرایی شده است. به وجود آوردن چنین معنایی باعث شده تا دین اسلام به شکل یک دین همگانی و مثبت در چرخه روابط اجتماعی نمود پیدا کند و در عین حال افراد آزادی و حقوقشان را از طریق نهادهای قانونی و بدون گرایش‌های افراطی پیگیری کنند (Zalanga, 2010).

۶- اتخاذ استراتژی «مدیریت تعارض بین فرهنگی» در قالب سیاست‌های اقتصادی

مثبت با هدف ایجاد ثبات و عدالت اجتماعی به عنوان یک آرمان دینی

تاکید بر «عدالت اجتماعی» در آموزه‌های دین اسلام را می‌توان ریشه فعالیت سیاسی نخبگان مالزی در جهت برقراری تعادل اجتماعی ارزیابی نمود. تا قبل از سال ۱۹۷۰ شکاف عمیقی میان درآمد خانواده‌های مالایی و چینی در مالزی وجود داشت؛ اما پس از اجرای سیاست‌های اقتصادی مثبت در قالب سیاست‌های ترجیحی قومی در آموزش و پرورش و اشتغال در بخش خصوصی، شاهد افزایش همکاری‌های بین‌قومی در کسب و کار برای دریافت سود متقابل هستیم (montesino, 2012: 128).

۷- تاکید بر پروژه «هویت‌سازی» در راستای ایجاد یک شخصیت واحد برای

مردم مالزی

این استراتژی را می‌توانیک شیوه اجرایی از اندیشه «امت واحده» در دین اسلام دانست. در واقع با حضور مهاجران چینی و هندی و جمعیت عظیم سرخ‌پوستان، دولت مالزی توانست با تاکید بر ضرورت‌های اقتصادی و شکل دادن به یک هدف مشترک برای قومیت‌های مختلف، حس هویت مالزیایی را حتی برای چینی‌ها و هندی‌های مهاجر در این کشور به وجود آورد. اجرای مقررات قانونی، احترام متقابل، رفتار اجتماعی مناسب و اخلاقیات؛ از جمله اصلی‌ترین وظایفی که فرهنگ در کشور مالزی برعهده‌دارد و از نمونه‌های عملیاتی آن می‌تواند به غنی‌سازی هویت ملی، قوت بخشیدن به درک متقابل فرهنگی در میان گروه‌ها و قومیت‌های مختلف و القاء آگاهی‌های فرهنگی و هنری به توده مردم اشاره نمود (jomo, 2005).

۸- اعتقاد به نظم در فرهنگ عمومی با در نظر گرفتن توصیه‌های اکید اسلامی

در قالب احکام و روایات نسبت به رعایت نظم در امور اجتماعی

مردم و دولت مالزی به این امر آگاهند که هنوز هم یک کشور کوچک، در حال توسعه و در حال رشدند، راه آنها طولانی و مسیرشان ناهموار است و تنها سازماندهی،

تشکیلات دقیق و منظم اداری می‌تواند نقاط ضعف را به قوت تبدیل کند و پی به این نکته‌ی ارزشمند برده‌اند که برای هر کشوری و در هر زمانی و در هر مکانی و تا ابد نظم ضرورت دارد، چون در صورت نهادینه نشدن نظم در ساختارها و فرهنگ یک ملت، آن کشور از قافله‌ی حرکت جهانی باز می‌ماند و به دوران سیاه گذشته‌اش برمی‌گردد و در این صورت ضعف‌ها یکی بعد از دیگری نمایان می‌شود؛ عرصه‌ی زندگی هر روز تنگ‌تر و رقابت‌ها فشرده‌تر می‌شوند، هر کس فکر نکند و با اهرم‌های مورد نیاز امروزی آشنا نباشد و از آنها استفاده نبرد از گردونه خارج خواهد شد (روشه، ۱۳۸۰: ۳۲ - ۲۵).

۹- وجود اقتدار قانونی و حاکمیت اصول و قوانین در قالب اندیشه «اصول-

محوری» در دین اسلام بر خلاف اندیشه رایج «شخص محوری»

اعتقاد به حاکمیت قانون را می‌توان در یک کشور مسلمان و با در نظر گرفتن بافت دینی حاکم بر آن، با توجه به تاکید دین اسلام بر حاکمیت «اصول اساسی اجتماعی و معنوی» به جای حاکمیت یک شخص قدرتمند توجیه نمود. به عبارت دیگر پذیرش قانون‌مندی و اطاعت از قانون در یک کشور اسلامی بر خلاف غرب دارای ریشه‌ای فرهنگی- مذهبی می‌باشد. دولت مالزی در زمان ماهاتیر محمد تمامی ابزارهای سازمان و سامان سیاسی را در کنترل قانونی و مشروع خود داشت و با عنایت به شرایط عادی و ثبات سیاسی که ایجاد شده بود، با ایجاد یک قدرت دیوان‌سالاری مشروع و کاملاً رشدیافته کابینه‌ی غیرقابل مقاومتی به وجود آورده بود که ملاک سنجش و اعتبار و شایستگی آن در متخصصان و دانشمندان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن بود (وود، ۱۳۸۴: ۱۲۳ - ۱۱۹).

بنابراین آن چه در مالزی اتفاق افتاد شکل‌گیری یک قانون منسجم مبتنی بر شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی داخلی بود که مورد پذیرش همگان قرار داشت. به وجود آمدن چنین قانونی زمینه‌ی اظهار نظر شخصی و اعمال ایده‌های فردی

و گروهی در قالب مصلحت‌محوری فراتر از قانون را در مالزی از بین برد و اصول قانونی را مرجع اصلی تصمیم‌گیری‌ها در کشور قرار داد. به وجود آمدن این شرایط باعث از بین رفتن سوءاستفاده‌های مبتنی بر ارزش‌های غیرقانونی و سستی خواهد شد و میزان فساد و آسیب‌های اقتصادی و اجتماعی را در کشور بسیار کم خواهد کرد. رعایت این نکته در مالزی و همگانی شدن فرهنگ قانون‌مداری به شکل قابل توجهی مسیر توسعه را در این کشور همواره نمود.

۱۰- به وجود آمدن امیدواری عمومی به تصمیمات نخبگان و دولتمردان در نتیجه‌ی شکل‌گیری نخبگان توانمند در قالب «اعتماد به حکام عادل» در اندیشه مذهبی افراد جامعه

برنامه‌ریزی و تمرکز عقلانی دولت مالزی به توسعه به قدری بود که مردم این کشور بیش از ۲۰ سال مشروعیت دولت ماهاتیر محمد را تأیید کردند و به آن رأی دادند. کیفیت بالا و انگیزه‌ی سرشار نخبگان مالزی برای رسیدن به توسعه، باعث تقویت قدرت دولت می‌شد، تا بدین ترتیب دولت بتواند از قدرت مشروعش و اقتداری که به آن محول شده برای فیصله دادن به منازعات میان گروه‌ها و نژادهای گوناگون سود ببرند و به اجرا و تدوین قوانین و تصمیمات لازم در جهت منافع مشترک ملی و گوناگون هم‌هی اқشار جامعه دست بزند؛ البته با علم به این که تقویت انگیزه‌ها و پویای هر چه بیشتر جامعه در پناه یک مدیریت اقتصادی کارآمد و به روز محقق خواهد شد (کمپ، ۱۳۷۹: ۳۸ - ۲۴).

بخش اعظم و غیرقابل چشم‌پوشی توسعه و نوسازی مالزی، مرهون نخبگان و سیاست‌مداران آگاه مالایی است که نظام داخل و بین‌الملل را در پناه دانش و معقولیت خود به خوبی می‌شناختند و از واقعیت‌های آن به خوبی آگاه بودند و توانستند به خوبی به عنوان یک بازیگر موفق به کنش و واکنش در محیط بین‌الملل بپردازند و نه تنها نظام جدید بین‌الملل بعد از جنگ دوم را به درستی درک کنند، بلکه به بازیگری موفق و

ممتاز در عصر جهانی شدن نیز تبدیل شوند و از آن حداکثر بهره و سود را ببرند تا سعادت، رفاه و احترام را برای مردم و کشورشان به ارمغان آورند (سریع القلم، ۱۳۸۴: ۲۲-۱۸).

با توجه به ایجاد چنین نخبگانی در مالزی دور از ذهن نیست که مردم را نسبت به آنها خوشبین بدانیم. مردم مالزی با اعتماد به نخبگان در کنار فعالیتهای فردی‌شان زمینه‌ی تصمیمات بزرگ معقول را در کنار تصمیمات معقول خودشان فراهم می‌آورند و از این طریق فرآیند توسعه را در کشورشان سرعت می‌بخشند.

۱۱- اعتقاد به حاکمیت نگرش‌های علمی در تصمیم‌گیری‌های کلان جامعه

ماهاتیر محمد معتقد است، اسلام انسان را از تلاش برای کسب علم باز نمی‌دارد، بلکه برای دانش‌اندوزی او را تشویق و ترغیب به تفکر می‌کند. اگر در دنیای پیشرفته‌ی امروزی، یک جامعه، یک کشور و حتی یک گروه و دسته‌ی کوچکی از یک قشر اجتماعی از علم برخوردار نباشند به احتمال قوی تحت ظلم و ستم دیگران قرار خواهند گرفت و ممکن است به استثمار و استعمار و بهره‌کشی کشیده شوند (محمد، سپتامبر ۲۰۰۰).

داشتن چنین نگرش روشن و عاقلانه‌ای نسبت به دین و دوری از تعصب و در عین حال پذیرفتن این که برای پیشرفت یک جامعه، هر دولتی نیازمند گسترش علوم دنیوی و سکولار و ایجاد زمینه‌های پیشرفت در سطوح علمی خود می‌باشد، یکی از مهم‌ترین عوامل توسعه در مالزی به شمار می‌رود.

۱۲- اعتقاد به نوآوری در کنار حفظ ارزش‌های سودمند سنتی

ماهاتیر محمد در باب لزوم حفظ سنت‌ها و ارزش تقلید مثبت از غرب برای رشد و پیشرفت اقتصادی و سیاسی معتقد به حفظ ارزش‌های متعالی و سازنده شرقی و در عین حال کسب صفات و خصوصیات نظیر نظم، فرمان‌برداری، برنامه‌ریزی، تشکیلات اجتماعی و ... می‌باشد. (محمد، ۱۹۹۹) این امر نشان‌دهنده‌ی از بین رفتن تعصبات کور

و بی‌منطق در ساختار فرهنگی مالزی می‌باشد. با ایجاد چنین تغییری ارزش‌های سنتی متعصبانه که راه پیشرفت را ناهموار و سرعت را کند میکنند به شکل عاقلانه‌ای تصحیح و یا حتی کنار گذاشته می‌شوند و در عین حال ارزش‌های سودمند به حال جامعه، حفظ شده و از طریق کسب ارزش‌های سازنده در دیگر تمدن‌ها و حاکمیت‌ها به غنای ارزش‌های داخلی افزوده می‌شود.

از نظر ماهاتیر محمد نیرومند شدن در ابعاد مختلف ملی و بین‌المللی برای یک کشور اعتبار و قدرت به همراه می‌آورد و دلیل شدن یک ملت و کشور در عرصه‌ی بین‌المللی در نتیجه‌ی سیاست‌های غیرتوسعه‌گرایانه و ایدئولوژیک، حاصلی جز بردگی و سقوط در جهان واقعیات بین‌المللی در پی ندارد (The Hindu, 2000).

۱۳- اجرای طرح «ادغام دانش‌آموزان»^۱ و طرح «سرویس ملی»^۲ در جهت ایجاد وحدت ملی در جامعه چندفرهنگی مالزی با توجه به اهمیت اصل «وحدت» در یک رویکرد دینی

این دو طرح در مدارس چینی، مالایی و هندی و همچنین در دانشگاه‌ها اجرا شدند و توانستند مدارس ملی را در مالزی به شکل ساختارمندی اجرایی نمایند و در عین حال احساس تعلق به هویت مالزیایی را در جوانان نهادینه کنند (ahmad, 2005).

۱۴- نهادهای سازی کار تیمی در قالب طرح «فرهنگ سازمانی» با در نظر گرفتن اهمیت فعالیت جمعی و بهینه‌سازی نیروهای اجتماعی در جامعه مسلمان مالزی هدف از ارائه این طرح در مالزی تاکید بر اهمیت کار تیمی و فرهنگ سازمانی با برجسته‌سازی نقش واسط سرمایه انسانی بوده است. نتیجه مستقیم اجرای چنین طرح زیربنایی در مالزی، گسترش تعهد سازمانی در کنار افزایش بازدهی می‌باشد.

^۱- Rimup

^۲- NS

۱۵- تعهد به آموزش و پرورش، بهداشت و توسعه زیربنایی توسط دولت مالزی در قالب طرح «استقلال بوروکراتیک»

دولت در این طرح به دنبال نرخ بالای رشد اقتصادی در کنار تغییرات ساختاری در سیستم‌های داخلی کشور و ایجاد ارتباط سازنده با اقتصاد بین‌الملل از طریق جهت‌دهی‌های ساختاری در حوزه‌های زیربنایی بوده است و توانسته از این طریق با جهت‌دهی به بخش خصوصی مشکلات ساختاری در حوزه‌های فرهنگی را نیز مرتفع سازد (dadzie, 2013).

۱۶- اجرای پروژه «خوشه‌های منطقه‌ای» در جهت بهره‌گیری از مزیت‌های جغرافیای اقتصادی و توسعه پتانسیل‌های گروهی و گسترش روحیه رقابت در حوزه کار جمعی
این طرح نیز زیرمجموعه‌ای از هدف کلان اقتصادی مالزی مبتنی بر اقتصاد دانش‌محور اجرا شد.

۱۷- اجرایی‌سازی طرح « کمک‌های کوچک به زنان کم درآمد» در جهت پیش‌برد سطح همکاری از طریق توسعه سرمایه اجتماعی در گروه‌ها
توسعه سرمایه اجتماعی در قالب اعتماد، حمایت متقابل و تعهد به یکدیگر می‌تواند برای یک کشور در حال توسعه رونق اقتصادی و توسعه پایدار را به ارمغان آورد. اما از میان تمامی این موارد در جهت نیل به جامعه‌ای توسعه‌یافته، ارزش‌های اخلاقی، مذهبی و معنوی با تاکید کاملاً بیشتری دنبال می‌شود و سیستم معیار مناسب سیستمی است که در مرحله اول بر ارزش‌های اخلاقی شامل مذهب آداب و رسوم و سنت‌ها تکیه داشته باشد (برادران شرکاء، ۱۳۸۷)

نتیجه گیری

در مالزی فرهنگ توسعه با در نظر گرفتن پتانسیل‌های مذهبی موجود در این کشور به شکل بنیادینی پایه‌ریزی و درونی شده است.

در این کشور افراد شدیداً به سلسله مراتب احترام می‌گذارند و معمولاً اهداف مملکتی و گروهی را بر اهداف شخصی مقدم می‌دارند؛ به سخت کار کردن و زحمت کشیدن تعهد دارند و به اشتغال، انجام وظایف مؤسسه‌ای خود، وفاداری فوق‌العاده‌ای نشان می‌دهند؛ رغبت قانون‌پذیری افراد در سطح بالایی قرار دارد؛ توجه به نظم و سازماندهی و دقت در کار، حرمت خاصی را دارا است و چون سلسله مراتب رعایت می‌شود و هر کس در حدود اختیارات خود عمل می‌کند، مدیریت بر فعالیت‌های اقتصادی و ایجاد هماهنگی میان کانون‌ها با سهولت انجام می‌پذیرد.

همکاری صبورانه مردم مالزی و به کارگیری عقلانیت در امر حکومت‌داری به دور از هرگونه احساسات غیر منطقی سبب شد که مالزی در دوره‌ی نخست وزیر ماهاتیر و در دهه‌ی ۹۰ میلادی جزء ۱۷ صادرکننده‌ی اول دنیا شود و نه تنها ریشه‌ی فقر و تبعیض، گام به گام از کشور ریشه‌کن شود، بلکه آگاهی عمومی و سواد و تولید علم و علاقه به پیشرفت طوری در مالزی گسترش یابد که همه‌ی فکر و ذکر مردم آن در توسعه و پیشرفت و تعالی باشد و هرچه قدر که رنگ فقر و نداری و جهالت از این کشور رخت برمی‌بندد، برعکس بر رشد و گسترش طبقه‌ی متوسط و رفاه عموم جامعه افزوده شده و با افق پیش روی کشور مالزی، یعنی افق ۲۰۲۰ این کشور بیش از پیش به یک کشور صنعتی و توسعه‌یافته تبدیل گردد.

متفکران توسعه به طور دقیق و شایسته‌ای، دوران نخست‌وزیری ماهاتیرمحمد و کابینه‌اش در مالزی را در سال‌های ۲۰۰۳ - ۱۹۸۰ میلادی یک دولت توسعه‌گرای به نسبت دموکرات و بعدها دموکراتیک توسعه‌یافته دانستند که این ویژگی‌ها و خصوصیات دولت توسعه‌خواه دموکراتیک تا امروز نیز ادامه داشته و دولت‌ها در مالزی توانسته‌اند نام یک دولت توسعه‌گرای دموکراتیک کارآمد را با خود یدک کشیده و امروز مالزی را در زمره‌ی کشورهای برتر توسعه‌یافته دریاورند.

منابع:

- برادران شرکاء، حمیدرضا. (۱۳۸۷). چشم انداز ۲۰۲۰ مالزی، مجمع تشخیص مصلحت نظام مرکز تحقیقات استراتژیک، تهران.
- رشنو، نبی... (۱۳۸۴). ژئوپلیتیک نخبگان، تهران، کویر.
- روشه، سبستین (۱۳۸۰). جامعه‌ی غیرمدنی، ترجمه: محمود عباسی، تهران: نشر حقوقی.
- سریع‌القلم، محمود. (۱۳۸۴)، ایران و جهانی شدن: چالش‌ها و راه حل‌ها، مرکز تحقیقات استراتژیک، تهران.
- سن، آماریتا (۱۳۸۰)، توسعه به مثابه آزادی، ترجمه سید احمد موثقی، تهران، دانشگاه تهران.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۷۹)، پایان نظم: سرمایه اجتماعی و حفظ آن، ترجمه غلام‌عباس توسلی، تهران: جامعه ایران
- غفاری، هادی و علیرضا کریمی (۱۳۸۷)، هویت دینی و آموزه‌های اخلاقی اسلام و تاثیر آن بر رفتارهای اقتصادی در فرایند توسعه، بی‌جا: همایش اقتصاد اسلامی و توسعه.
- کمپ، تام (۱۳۷۹)، الگوهای تاریخی صنعتی شدن، ترجمه: محمدابراهیم منامی، تهران: نی.
- ماتسوشیتا، کونوسکی (۱۳۸۴)، مشت آهنین در دستکش‌های مخملین، ترجمه: محمدعلی طوسی، تهران: سخن.
- مور، آ. چارلز (۱۳۸۱)، بنیادهای فلسفه و فرهنگ ژاپنی، ترجمه: سیاوش پاشایی، تهران: نگاه معاصر.
- وانیر، یرون و ساموئل هانتینگتون. (۱۳۷۹)، درک توسعه سیاسی، ترجمه: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.
- وود، آلن.ت. (۱۳۸۴)، دموکراسی‌های آسیایی در تاریخ جهان، ترجمه: زهرا زهرایی، تهران: امیرکبیر.
- رضی، داوود (۱۳۸۸)، "رابطه دین، دولت و توسعه سیاسی: مطالعه تاریخی ایران و ترکیه"، مجله علوم اجتماعی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۶.
- سریع‌القلم، محمود. (۱۳۶۸)، "فرهنگ توسعه و جهان سوم"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۸.
- سریع‌القلم، محمود. (۱۳۷۳)، "جایگاه برداشت‌های مشترک نخبگان در توسعه‌یافتگی"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۸۰ - ۷۹.
- شجاعی زند، علی رضا (۱۳۸۵)، "بررسی امکان همزیستی دین و مدرنیته"، نامه علوم اجتماعی، شماره ۳.
- صالح‌نیا، نرگس و جلال دهنوی (۱۳۸۹)، "نقش فرهنگ در توسعه اقتصادی"، ماهنامه مهندسی فرهنگی، شماره ۴۳ و ۴۴.

- کتابی و دیگران (۱۳۸۳)، "دین، سرمایه اجتماعی و توسعه اجتماعی فرهنگی"، *مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان*، جلد ۱۷، ش ۲.
- محمد، ماهاتیر. (۱۹۹۹) "سخنرانی درباره‌ی کشورهای در حال توسعه"، اول مارس، منبع از پایگاه: www.ASAHI.com
- محمد، ماهاتیر. (۲۰۰۰)، "سخنرانی در سمینار بین‌المللی قانون اسلامی در جهان معاصر"، ۲۰ ژوئن، منبع از پایگاه: www.ctimes.com
- محمد، ماهاتیر. (۲۰۰۰)، "سخنرانی درباره‌ی رسانه‌ها"، ۲۰ ژوئن. منبع از پایگاه: www.ap.ma.com
- موثقی، احمد (۱۳۸۲)، "رابطه دین و سیاست در ایران یک بررسی تئوریک و تاریخی"، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۵۹
- نظریور، محمد نقی (۱۳۸۹)، "گستره اثرگذاری فرهنگ اسلامی بر توسعه اقتصادی"، *فصلنامه علمی پژوهشی اقتصاد اسلامی*، شماره ۳۸.
- الوانی، سیدمهدی، شیروانی، علی‌رضا (۱۳۸۰)، "سرمایه اجتماعی مفاهیم و نظریه‌ها"، *فصلنامه مدیریت*، ش ۳۳-۳۴

Mohammad, Mahathir (2001), **Malays Easily**, Kuala Lumpur: Pelanduk Publications.

Mohammad, Mahathir (2001), **Islam and the Muslim Ummah**, Kuala Lumpur: Pelanduk Publications.

Montesino Max U. (2012), **Cross-cultural conflict and affirmative action: Inter- and intra-ethnic dilemmas of Malaysia's heterogeneous workplace**, Indiana University-Purdue University, USA.

Von der mehdn, fred R (2002), **Religion and development in south east Asia: a comparative study**, Rick University, Boston, USA.

Donnelly, Jack (1984), "Human Rights and Development :Complementary of Competing Concerns?", **World Politics**, Vol. 36, No. 2.

Ahmad A (7 Aug 2005), "Unity plan getting a hot reception", **New Sunday Times**.

Hasnah Ali (2008), "Foreign Direct Investment, Economic Growth and Regional Disparities: The Malaysian Experience", **The International Journal of Interdisciplinary Social Sciences**, Volume 5, Number 8.

Shamsul Haque M (November 2003), "The Role of the State in Managing Ethnic Tensions in Malaysia", **American Behavioral Scientist**, Vol. 47, No. 3.

Elias Juanita (5 December 2011), "The gender politics of economic

-
- competitiveness in Malaysia's transition to a knowledge economy", **The Pacific Review**, Vol. 24, No.5
- Dadzie Richard B (2013), "Economic Development and the Developmental State Assessing the Development Experiences of Ghana and Malaysia since Independence", **Journal of Developing Societies**, Vol. 29, No. 2.
- Zalanga Samuel (2010), "Religion, Economic Development and Cultural Change", **Journal of Third World Studies**, Vol. XXV, No. 1.
- Al Mamun Abdullah (2014), "Investigating the Development and Effects of Social Capital through Participation in Group-based Microcredit Programmed in Peninsular Malaysia", **Journal of Interdisciplinary Economics**, 26 (1&2).
- Candland, Christophen (2000), "Religion and community in southern Asia", **Kluwer academic publishers**, vol 33.
- Haar, gerrie ter and Stephen ellis (2006), "The role of religion in development: towards a new relationship between the European union and Africa", **The European journal of development research**, Vol. 13, issue 3.

تأثیر همکاری ناتو و شورای همکاری خلیج فارس بر امنیت جمهوری اسلامی ایران

اردشیر سنایی^۱

استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

احسان طاهری مهر

کارشناس ارشد مطالعات منطقه ای گرایش خاورمیانه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت ۹۴/۴/۱۴ - تاریخ تصویب ۹۴/۶/۲۷)

چکیده

مقاله حاضر با هدف بررسی همکاری سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و شورای همکاری خلیج فارس و تأثیر آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران نگاشته شده است. در شرایط کنونی، فعالیت‌های ناتو در منطقه با منافع ملی ایران سازگاری ندارد و نگاه رایج در ایران به سیاست‌های ناتو به عنوان سازمانی که تحت نفوذ کامل آمریکا قرار دارد رویکردی تقابلی است. حضور نظامی کلیه اعضای درجه اول ناتو در خلیج فارس و دریای عمان و وجود پیمان‌های دفاعی متعدد آنها با همسایگان جنوبی ایران و با کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در شمال ایران به ویژه روابط رو به گسترش ناتو با جمهوری آذربایجان، نمونه‌هایی از حضور نظامی آشکار و پنهان ناتو و اعضای درجه یک آن در امتداد مرزهای ایران می‌باشد. این امر می‌تواند به عنوان تهدیدی علیه امنیت جمهوری اسلامی ایران تلقی شود. حضور در پیمان‌های دفاعی و امنیتی منطقه را می‌توان به عنوان یکی از راهبردهای اصلی

جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با تهدیدات نوظهور و خنثی نمودن سیاست‌هایی که باعث به انزوا کشاندن و نادیده گرفتن ایران در مناسبات مختلف منطقه ارزیابی می‌شود، تلقی نمود.

واژگان کلیدی: سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، شورای همکاری خلیج فارس، جمهوری اسلامی ایران، امنیت.

مقدمه

به نظر می‌رسد همانطوری که در گذشته‌ها، سازمانها و نهادهای بین‌المللی تحول آفرین بودند و بسیاری از قواعد و قوانین نظام بین‌المللی را تأسیس و اجرا کردند، در آینده نیز همین نهادها و به ویژه آن دسته از نهادهایی که دارای اهداف عام و فراگیرند (مثل سازمان ملل متحد) سرآغاز تحولات دیگر و تداوم بخش تحولات گذشته خواهند بود و از هم اکنون پیش‌بینی می‌شود که نهادهای جهانی وظایف و مسئولیتهای سنگین و بیشتری را در زمینه‌های سیاسی، امنیتی، اقتصادی و آبادانی جهان به دوش می‌گیرند. با افزایش ارتباطات بین‌المللی و وابستگی متقابل کشورها در جامعه جهانی، نظام بین‌الملل به عنوان یکی از متغیرهای مهم و مؤثر در سیاست خارجی هر کشور مطرح گردیده است. لذا موضوع امنیت در درجه اول، از این جهت که زمانی در زمره مسایل و موضوعات تحت صلاحیت داخلی کشورها بود، در نتیجه‌ی تحولات گسترده در عرصه روابط بین‌الملل و پایان جنگ سرد و تحول نقش سازمان‌های بین‌المللی به ویژه سازمان ملل متحد، ابعاد جهانی یافته است و به عنوان یکی از شاخص‌های نظام بین‌الملل، حاکمیت ملی کشورها را محدود نموده است. دوم آنکه، موضوع پیمان‌های متعدد دفاعی و امنیتی که خطر بر هم خوردن نظم و تعادل در هر نقطه از دنیا، دلیل اصلی و اساسی تشکیل آنها گردیده است. از این رو، اولین هدف همکاری ما بین کشورها در غالب سازمان‌ها و اتحادیه‌ها در سطح بین‌المللی، رسیدن به امنیتی نسبتاً پایدار از طریق ایجاد موازنه‌ی قوا و جلوگیری از نفوذ تهدید به حوزه‌هایی می‌باشد که امنیت ملی و منافع استراتژیک کشورهای عضو را در بر می‌گیرد و به عنوان حریم امنیتی آنان شناخته می‌شود. لذا در وهله نخست می‌توان اذعان نمود که مسئله‌ی امنیت، دغدغه‌ای است همیشگی که در چارچوب امنیت تعاونی، شکل جمعی و خدشه ناپذیرتری به خود می‌گیرد و در مرحله‌ی بعد از آن، حفظ و نگهداری دوستان هم پیمان و مدیریت تقسیم هزینه‌ها در استراتژی اتحاد و ائتلاف و معرفی دشمنان مشترک،

عامل حیاتی بودن و تداوم یک پیمان نظامی محسوب می‌گردد. این مقاله به دنبال پاسخ دادن به این سؤال اساسی است که سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و همکاری آن با کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس چه تأثیری بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران دارد؟ آنچه که امروز از نظر رسانه‌ها، افکار عمومی جهان و دولت‌ها کانون توجه است؛ در مرحله اول، موضوع جانشینان جدید در کشورهایی است که در آنها قیام مردمی به سرانجام رسیده و همچنین، تسلط بر اوضاع منطقه و بدست گرفتن کنترل سیر تحولات که به نظر می‌رسد رقابتی نزدیک را میان دو جریان اسلام‌گرایی و دموکراسی خواهانه در منطقه بوجود آورده است و در مرتبه بعد، مسئله هسته‌ای شدن جمهوری اسلامی و تبلیغات غرب مبنی بر صلح‌آمیز نبودن برنامه هسته‌ای این کشور می‌باشد که منجر به نگرانی‌های گسترده بین‌المللی گردیده است. در مجموع، سه عامل اصلی را می‌توان در ارتباط با اهمیت منطقه خاورمیانه بر شمرد: ۱- مسأله نفت ۲- مرکزیت اسلام ۳- موضوع تروریسم.

مجموع عوامل فوق باعث گردیده که در همین چارچوب، "ناتو"، به عنوان یکی از پر اهمیت ترین سازمانهای بین‌المللی جهان (با رویکرد نظامی و امنیتی)، مطرح شود و اینک در صدد گسترش روابط با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و به منظور کنترل بیش از پیش تحرکات منطقه‌ای باشد.

چارچوب نظری

چارچوب نظری این مقاله نظریه امنیت تعاونی^۱ می‌باشد. این نظریه توسط سه تن از استراتژیست‌های آمریکایی یعنی اشتون کارتر^۲، ویلیام پری^۳، و جان اشتاین برونر^۴،

^۱- Cooperative Security

^۲- Ashton Carter

^۳- William Perry

^۴- John Steinbruner

تئوریزه و وارد ادبیات امنیتی شده است. آنها از امنیت تعاونی به عنوان عاملی برای تأمین صلح جهانی نام می‌برند (طباطبایی پناه و محمودی، ۱۳۸۹، ۵۵).

ترتیبات مرتبط با امنیت تعاونی به دنبال جلوگیری از بروز جنگ از طریق جلوگیری از مهیا شدن ابزار لازم برای انجام یک حرکت تجاوزکارانه می باشد. از سوی دیگر این ترتیبات تلاش دارد تا نیازهای کشورهای به خطر افتاده را برطرف نماید تا آنها را از انجام تحرکات جنگی متقابل باز دارد. جلوگیری از جنگ در چارچوب نظام امنیت تعاونی نه مبتنی بر منطق زور و قدرت، بلکه بر اساس منطق مهار و خنثی سازی ابزار و عواملی است که منشاء بروز جنگ می باشند. ترویج ثبات به عنوان هدف نهایی در نظام امنیت تعاونی معطوف به مرزهای این نظام و محیط پیرامونی آن می باشد. در این راستا تلاش می شود تا از بروز بی ثباتی در محیط پیرامونی نظام و هرگونه به هم خوردن موازنه قدرت و ایجاد رقابت های تسلیحاتی جلوگیری شود تا ادامه تنش ها و بی ثباتی به درون نظام راه پیدا نکند (کوزنتسوف، ۱۳۶۹، ۸۹).

گرت ایوانس^۱، وزیر امور خارجه استرالیا نیز در مقاله ای در سال ۱۹۹۴ امنیت تعاونی را مفهومی به معنای رایزنی و مشاوره به جای رویارویی، اطمینان دهی به جای بازداشتن، شفافیت به جای پنهان کاری، جلوگیری به جای تصحیح و وابستگی متقابل به جای یک جانبه گرایی و تک روی توصیف کرد (کتاب سبز سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، ۱۳۸۶، ۱۵۸).

ویلیام زارتمن^۲ و ویکتور کریمنوک^۳، مفهوم امنیت تعاونی را همکاری میان قدرتهای بزرگ تعریف نموده اند و نوعی هماهنگی میان آنها را در نظر داشتند. در این چارچوب، قدرت های بزرگ اغلب در خصوص مهار درگیری های منطقه ای با یکدیگر همکاری می کنند، زیرا گسترش درگیری ها و منازعات، منافع آنها را دچار

^۱- Gareth Evans

^۲- William Zartman

^۳- Victor Kremenyuk

چالش و بحران خواهد نمود (تالیافرو، ۲۰۰۰، ۹۶).

در بیانی دیگر، امنیت تعاونی در درجه اول منعکس کننده طرز تلقی دشمنان سابق با طرف‌هایی اشد که یکدیگر را دشمنان بالقوه نسبت به رابطه کنونی و آینده می‌دانند و در درجه دوم، آنها درصددند حالت تعارض آمیز پیشینه را به حالت کمینه تغییر جهت دهند. از نظر آلاو کاندسن^۱، امنیت تعاونی اصولاً معرف سیاستی است که در عمل خود را به صورت دست و پنجه نرم کردن صلح آمیز با درگیری‌ها نشان داده است و نه صرفاً با دوری‌گزیدن از خشونت یا تهدید. بنابراین نظام امنیت تعاونی اعم از نظام امنیت دسته‌جمعی است که در آن بر اصل تعهد همه برای یکی، تأکید شده است و سه هدف: حفظ صلح، احیای صلح، و ایجاد صلح را به عنوان اهداف و وظایف اصلی خود معرفی می‌نماید. از این رو نظام امنیت تعاونی، رویکردی موسع به امنیت دارد و علاوه بر در نظر داشتن تهدیدات سخت از قبیل تروریسم، جرائم سازمان یافته یا اقدامات تجاوزکارانه یک دولت، به ابعاد نرم امنیت از قبیل آلودگی هوا یا نقض حقوق بشر نیز توجه دارد و از این رهگذر امنیت فردی و حفظ و تقویت آن، جایگاه محوری در این نظام پیدا می‌کند به طوری که پیگیری اهداف و سیاست‌های امنیتی بدون لحاظ نمودن و توجه به امنیت فردی، ناموجه و ناکارآمد تلقی می‌شود.

ریچارد کوهن^۲ و مایکل میهالکا^۳ الگوی امنیت تعاونی را در چهار سطح به هم پیوسته سازماندهی کرده‌اند و این سطوح به نوعی بیانگر اهداف، فعالیت‌ها و وظایف این الگو هستند.

دو حلقه از چهار حلقه الگوی مذکور، یعنی امنیت جمعی و دفاع جمعی، خود الگوهای امنیتی مستقلی هستند. وارد ساختن این دو نظریه در حلقه‌های چهارگانه فعالیت، حکایت از آن دارد که الگوی امنیت تعاونی مکمل دو نظریه فوق است. مطالعه

^۱- Olav Kundsén

^۲- Richard Kohen

^۳- Michael Mihalka

کارکرد، وظایف و اهداف امنیت جمعی و دفاع جمعی در درون الگوی امنیت تعاونی نشان خواهد داد که این الگو از برخی اهداف، کارکردها و ساز و کارهای این دو نظریه استفاده کرده است (طباطبایی پناه و محمودی، ۱۳۸۹، ۵۵).

۱- امنیت فردی:

امنیت فردی به دلیل اهمیتی که دارد، در هسته یا مرکز الگوی امنیت تعاونی قرار گرفته است. این حلقه تشریح کننده برخی نیات، اهداف و استراتژی های الگوی امنیت تعاونی است که نظریه پردازان و هواداران آن مطرح کرده اند:

اول آنکه امنیت فردی، هدف غایی این نظام است. بنابراین، اهداف و استراتژی های امنیتی در سطوح دیگر باید در نهایت منجر به تامین امنیت بیشتر برای شهروندان آن گردد. دوم آنکه اعضای الگوی امنیت تعاونی از یک سو باید امنیت شهروندان را غایت اهداف امنیتی خود قرار دهند و از سوی دیگر، همین راهکار را در مورد شهروندان سایر کشورهای عضو اجرا کنند. بنابراین، مسئولیتی دو جانبه متوجه همه اعضای این الگوست. سوم آنکه، ترویج و حفاظت از حقوق بشر شاخصه امنیت فردی در نظر گرفته شده است. در این چارچوب، مطابق با آموزه های لیبرالیستی و خصوصا مطالعات امنیت لیبرالیستی امنیت فردی دارای سه حلقه مهم «امنیت جانی»، «امنیت مالی» و «امنیت فکری» است که مورد اخیر بیشتر بر مفهوم آزادی متمرکز گردیده است. چهارم آنکه امنیت فردی دارای رابطه ای وثیق با دیگر سطوح الگوی امنیت تعاونی است و در واقع، امنیت در دیگر سطوح بدون در نظر گرفتن امنیت فردی معنای درستی نخواهد داشت (امنیت بین الملل، ۱۳۸۳، ۸۷).

۲- امنیت جمعی:

نظریه امنیت جمعی در دومین حلقه از الگوی امنیت تعاونی قرار دارد که ایجاد صلح یکی از مهم ترین اهداف آن است. برای این منظور، از ابزارهای مختلف از جمله مذاکره، همکاری و اعتماد سازی و برای تنبیه نیز از ابزارهای دیگری مانند تحریم

اقتصادی و منزوی کردن کشور متخاصم و سرکش استفاده می شود. لازم به ذکر است در اینجا سازمان و یا ساختاری که نظریه امنیت جمعی در آن اغلب در گستره بین المللی متجلی می شود، مد نظر نیست. بلکه کیفیات درونی، معیارها و شاخصه های امنیت جمعی در درون الگوی امنیت تعاونی مورد نظر می باشد. به عبارتی دیگر، امنیت جمعی در ساختار امنیت تعاونی مورد توجه است.

در این حلقه، مقابله با تهدیداتی مانند تروریسم، جرایم سازمان یافته، مهاجرت غیر قانونی، مواد مخدر، آلودگی هوا و مواردی از این قبیل قرار گرفته است. بودن این تهدیدات به عنوان موضوعات امنیتی در الگوی امنیت تعاونی می تواند حاکی از قبول راهکار موسع به امنیت نیز باشد. این وضعیت کشورهای عضو را موظف به همکاری و مبارزه با این تهدیدات در گستره نظام می کند نه اینکه صرفاً در چارچوب مرزهای جغرافیایی خود اقدام نماید.

۳- دفاع جمعی:

این مفهوم، نظریه ای امنیتی در دوران پس از جنگ جهانی اول است که در جامعه ملل متحد متجلی گردید، اما در الگوی امنیت تعاونی صرفاً اهداف - نه ساختار - دفاع جمعی مدنظر است و مهم ترین هدف دفاع جمعی - به عنوان حلقه سوم الگوی امنیت تعاونی - حفاظت متقابل اعضا از یکدیگر در برابر تهدید خارجی است. در این حلقه بر خلاف حلقه دوم، که صلح سازی هدف اصلی آن است، حفاظت از صلح و مقابله با تجاوز خارجی در دستور کار قرار می گیرد و از سوی دیگر، بر خلاف حلقه دوم - که در برابر تهدیدات داخلی قرار داشت - این حلقه در برابر تهدیدات خارجی قرار دارد و همچنین بر خلاف حلقه دوم که برای مقابله با تهدیدات بیشتر از نیروهای پلیس استفاده می شود، از ارتش در مرکز مقابله با این دسته از تهدیدات، بهره برداری می گردد.

در چارچوب دفاع جمعی به عنوان حلقه سوم الگوی امنیت تعاونی، اعضا با تشکیل نهادها و سازمان های نظامی توانمند و یکدست ابتدا در پی بازدارندگی و سپس واکنش

مناسب و جلوگیری از شکستند. در این الگو، مقابله و بازدارندگی نه انفرادی، بلکه جمعی انجام می شود و اعضا متعهدند در برابر تهدید، واکنش دسته جمعی نشان دهند و هیچ یک مجاز به کنار کشیدن نیستند.

۴- ترویج ثبات:

ترویج ثبات حلقه چهارم و آخرین حلقه در الگوی امنیت تعاونی و بیان دیگر، مرزبان آن است. راهکار حلقه چهارم بیشتر خارجی است و در آن تلاش می شود تا از بروز بی ثباتی در مناطق اطراف حوزه عملکرد این نظام جلوگیری و اقدامات پیشگیرانه اجرا شود. این عمل به منظور مهار تبعات ناامنی در حاشیه مرزهای الگوی امنیت تعاونی بر حلقه های درونی آن است. دخالت ناتو در نقش نهاد تمام عیار امنیت تعاونی در کوزوو در سال ۱۹۹۴ را می توان نمونه ای از تلاش برای بازگرداندن ثبات و سپس ترویج آن در منطقه ای که در مجاورت مرزهای الگوی امنیت تعاونی قرار داشت دانست. الگوی فوق در حلقه چهارم به سه دسته از بی ثباتی ها در حاشیه مرزها توجه بسیاری دارد: اول، جنگ و درگیری نظامی میان دو کشور. دوم، جنگ و درگیری مسلحانه داخلی و سوم، بحران در محدوده امنیت انسانی خصوصا مواردی که تاثیرات مستقیم و سریعی بر الگوی امنیت تعاونی دارد؛ مانند مهاجرت های دسته جمعی. در این حلقه از ابزارهای سیاسی به ویژه مذاکره و چانه زنی، ابزارهای اقتصادی به خصوص تحریم های اقتصادی و معلق کردن قراردادهای اقتصادی، ابزارهای اطلاعاتی، خصوصا همکاری یا مخالفت با جناح های داخلی در کشورهای هم مرز با نظام و در نهایت، ابزارهای نظامی به خصوص مداخله مستقیم نظامی به منظور تغییر وضعیت و یا تثبیت وضع مطلوب به منظور ترویج ثبات، استفاده می شود (عبدالله خانی، ۱۳۸۹، ۱۹۴).

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)

پس از آنکه در ماه مارس سال ۱۹۴۸ پنج کشور انگلیس، فرانسه، بلژیک، هلند و

لوکزامبورگ با امضای معاهده‌ی بروکسل اتحادیه‌ی دفاع جمعی را در واکنش به توسعه طلبی‌های شوروی در کشورهای اروپای شرقی و مرکزی تشکیل دادند، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی که به نام "ناتو" شهرت یافته است، روز چهارم آوریل سال ۱۹۴۹ با مشارکت دوازده کشور ایالات متحده‌ی آمریکا، کانادا، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، هلند، لوکزامبورگ، دانمارک، نروژ، ایسلند و پرتغال در واشنگتن به امضاء رسید و پا به عرصه‌ی وجود نهاد. در واقع پیمان آتلانتیک شمالی، صورت تکمیل‌شده‌ی معاهده‌ی بروکسل بود.

ترکیه و یونان در سال ۱۹۵۲ و آلمان غربی در سال ۱۹۵۶ به این پیمان پیوستند و با پیوستن اسپانیا به این سازمان در سال ۱۹۸۲ تعداد اعضای آن به شانزده رسید (کتاب سبز سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، ۱۳۸۶، ۱۵۸).

این پیمان دو دولت آمریکای شمالی را به کشورهای اروپای غربی پیوند می‌دهد؛ به موجب ماده‌ی پنجم پیمان، اعضای پیمان اعلام کرده‌اند که حمله به هر یک از دولت‌های عضو را حمله به تمام اعضا می‌دانند و اگر به کشوری حمله‌ی مسلحانه شود هر یک از کشورهای دیگر «با هر عملی که لازم بدانند» به آن کشور کمک خواهد کرد. ماده‌ی ۶ پیمان آتلانتیک شمالی حدود فعالیت این پیمان را چنین معین کرده است: سرزمین کشورهای عضو، جزیره‌های منطقه‌ی آتلانتیک شمالی در شمال مدار رأس السرطان، دریای مدیترانه و مناطقی از اروپا که کشورهای عضو در آن مستقر بودند (کوزنتسوف، ۱۳۶۱، ۲۹).

این پیمان از نوع پیمان‌های منطقه‌ای اعلام شده است که منشور ملل متحد تشکیل آنها را مجاز دانسته است. با این پیمان اگرچه آمریکا به دفاع از اروپا گردن نهاده است؛ اما ماده‌ی پنجم آن تضمین می‌کند که ورود به جنگ خود به خود (اتوماتیک) نیست و کنگره‌ی آمریکا می‌تواند تصمیم بگیرد که با کشور متخاصم وارد جنگ بشود یا نشود.

در مقابل، اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۵۲ "پیمان ورشو"^۱ را بوجود آورد تا با اقدامات ناتو مقابله نماید. اما با فروپاشی این ابر قدرت هژمونی در سال ۱۹۹۰، پیمان ورشو نیز منحل و ورچیده شد.

فلسفه‌ی وجودی این پیمان نظامی (ناتو)، ایجاد کمربند امنیتی به دور دموکراسی‌های غربی به منظور حفاظت از آنها و نیز مقابله با کمونیسم و اعمار آن بود. سازمان ناتو یکی از سه حلقه‌ی نظامی بلوک غرب برای محاصره‌ی بلوک شرق بود اما دو حلقه‌ی دیگر آن یعنی سازمان سنتو و سیتو اکنون از میان رفته است (آشوری، ۱۳۶۶: ۳۱۷). در واقع این پیمان مرحله‌ی سوم استراتژی بزرگ غرب بعد از طرح مارشال و مسابقه‌ی تسلیحاتی با شرق یا جنگ سرد^۲ بود که به رهبری آمریکا اجرا می‌شد (اشمیت، ۱۳۷۳: ۳۵).

طبق ماده‌ی ۹ پیمان آتلانتیک شمالی برای سازمان ناتو یک ساختار متمرکز متشکل از نهادهای نظامی و مدنی در نظر گرفته شده است. در رأس ناتو، شورای آتلانتیک شمالی متشکل از وزرای کشورهای عضو قرار دارد که حداقل هر دو سال یک‌بار تشکیل جلسه می‌دهد. این شورا بالاترین مرجع تصمیم‌گیری در پیمان ناتو است و تصمیمات آن به اتفاق آرا اتخاذ می‌شود.

از آنجا که ناتو برای مقابله با تهدیدات نظامی شوروی سابق و پیمان ورشو تأسیس شده بود، لذا برای این سازمان یک سیستم کامل فرماندهی نظامی برای جنگ‌های احتمالی در نظر گرفته شده که متشکل از رؤسای ستادهای ارتش کشورهای عضو و سه سرفرماندهی شامل فرماندهی اروپایی، فرماندهی اقیانوس اطلس و فرماندهی انگلیس است.

مقر ناتو ابتدا در فرانسه قرار داشت اما پس از آن که ژنرال دوگل سال ۱۹۶۶ در

^۱ - Warsaw Pact

^۲ - Cold War

اعتراض به سیطره‌ی آمریکا بر این سازمان و این که فرماندهی عالی نیروهای مسلح این سازمان همواره بر عهده یکی از افسران ارشد آمریکا بود، از فرماندهی نظامی ناتو خارج شد، این مقر به بروکسل پایتخت بلژیک منتقل شد.

امروزه، پیمان نظامی ناتو همچنان در حوزه‌های مهم و به ویژه استراتژیک و راهبردی به بسط و گسترش خود با تمامی قوا ادامه می‌دهد. نگاه راهبردی ناتو به شرق فقط در گزینه نظامی خلاصه نمی‌شود بلکه موضوعات و رویکردهای جدیدی مانند: سیاست، امنیت، اقتصاد و فرهنگ را نیز در بر می‌گیرد. البته اروپاییان در سالهای گذشته و هم اکنون تلاش زیادی را برای جایگزین کردن پیمان دفاعی - نظامی ناتو کرده اند اما تاکنون نتوانسته اند موفق شوند.

هم اکنون ۲۸ کشور در ناتو عضویت دارند به طوریکه تعدادی از کشورهای منطقه آسیای مرکزی، قفقاز و ترکیه را نیز شامل می‌شود.

تلاش برای مشارکت ناتو در حوزه‌های مبارزه با تروریسم، اشاعه تسلیحات هسته‌ای، کنترل بنیادگرایی و تضمین امنیت اسرائیل با حضور نیروهای چندملیتی در خاورمیانه و ناتو در افغانستان، همگی در راستای همسو نمودن جهت‌گیری ناتو با اهداف سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و آسیای مرکزی می‌باشد. آنچه ایالات متحده آمریکا تحت عنوان منافع مشترک کشورهای عضو ناتو بر می‌شمارد، شامل مواردی نظیر: امنیت دستیابی به انرژی، حفظ امنیت فضای ژئوپلیتیک و اشاعه ارزش‌های غربی مانند دموکراسی و حقوق بشر می‌شود. البته نباید فراموش کرد هم پیمانان رقیبی در اتحادیه اروپای غربی، سازمان امنیت و همکاری اروپا، شورای اروپا و سازمان دفاع اروپای غربی، در برابر نظریه تنها ابر قدرتی آمریکا قرار دارند و بیشتر به نگرش سازمانی برای امنیت‌سازی بین‌المللی توجه می‌نمایند.

این حساسیت موجب شده تا در شرایط کنونی، ایالات متحده آمریکا به تقسیم نقش و فرماندهی در درون ساختار ناتو بین خود و اتحادیه اروپا روی آورد و نسبت به

سیاست های امنیتی دو سوی مدیترانه با ابتکار عمل اروپاییان، انعطاف بیشتری نشان دهد. همچنین موجب شده تا چشم انداز مطمئن تری را برای تضمین امنیت و منافع جمعی در پرتو تئوری «ثبات برتری جویانه» در برابر تهدیدها و چالش ها ترسیم کند. حضور اعضای شاخص ناتو در رأس سازمان های حقوقی، سیاسی، مالی، بین المللی و ارتباط این پیمان با دیگر ساختارهای قدرت بین المللی این شرایط را بوجود آورده که اراده این ساختارهای قدرت، هم بعنوان اراده جامعه جهانی تلقی شده و هم از ضمانت اجرایی در سازمانهای بین المللی برخوردار باشد؛ حتی اگر این استراتژی واحد با تاکتیک های مختلف و نقش آفرینی های متفاوت هر یک از اعضا یا ساختارهایی با هدف بازدارندگی یا خنثی سازی چالشها دنبال شود.

از طرفی با توجه به فروپاشی ابرقدرت شرق در آغاز دهه ۱۹۹۰، جهان از وضعیت ثبات مبتنی بر «توازن قوا» به سوی ثبات مبتنی بر «هژمونی جمعی» در حرکت است و ایالات متحده آمریکا با دو اهرم قدرتمند نظامی - اقتصادی، توانایی ایجاد و اعمال هنجارهای بین المللی را داراست و در مرکز ساختار قدرت جهانی قرار دارد. آمریکا در نظم مبتنی بر ثبات و امنیت بین الملل، حتی با توسل به زور در جهت مقاصد جمعی پیشگام بوده و بیش از سایر اعضای جامعه جهانی متحمل هزینه و پذیرش مسئولیت می شود. این واقعیت که بسیاری از ساختارهای قدرت جهانی از جمله ناتو با پشتیبانی مالی بیشتر و اقتدار جهانی آمریکا ادامه حیات می دهند، برای دیگر اعضای ناتو قابل درک است (امیراحمدیان، ۱۳۸۴: ۵۴).

در چنین شرایطی، سیستم نظام بین المللی که متأثر از سیستم امنیتی ناتو و دیگر ساختارهای قدرت بین المللی در این سیستم هاست، بر اساس فرضیه امنیت سازی بین المللی نقش آفرینی می کند. چالش های پیش روی این سیستم را نیز واحدهای سیاسی یا تهدیدهای بالقوه ای تشکیل می دهند که امکانات و ملزومات کافی را برای مقابله با این سیستم ندارند، بلکه به نسبت اهمیت و امکانات و نیازهایی که دارند در

مسیر تعامل، همسویی و یا تقابل با سیستم قرار می گیرند.

نگاهی تاریخی به شورای همکاری خلیج فارس

سابقه فکری تأسیس این شورا به دهه ۱۹۷۰ بر می گردد که قرار بود ایران نیز عضو این شورا باشد. این شورا بعنوان یک اتحادیه امنیتی و اقتصادی در ۲۶ می ۱۹۸۱، با شرکت ۶ کشور عربستان، کویت، قطر، بحرین، امارات، و عمان، در شهر ریاض عربستان تشکیل شد. این شورا در واقع به منظور ایجاد سد و مانع در مقابل ایران انقلابی، عراق تندرو و گسترش اسلام سیاسی تأسیس شد.

تشکیل شورای همکاری خلیج فارس متشکل از شش کشور عربی حوزه‌ی جنوبی خلیج فارس، با انگیزه‌ها و اهداف چندگانه‌ی سیاسی، امنیتی و اقتصادی صورت گرفت. اما فضای جهانی و تحولات منطقه‌ای زمان تشکیل این شورا در سال ۱۹۸۱، حاکی از غلبه اهداف و مؤلفه‌های امنیتی و تلاش کشورهای عضو برای کاهش آسیب پذیری امنیتی بود. حوزه‌های فعالیت شورا طبق منشور ایجاد هماهنگی و تکامل و ارتباط میان کشورهای عضو و دست یابی به وحدت این کشورها در همه این زمینه‌ها و تعمیق و تقویت روابط و همکاری میان ملتها در زمینه‌های اقتصادی، مالی، اجتماعی، بهداشتی، تبلیغاتی، جهانگردی، حقوقی، اداری، گسترش زمینه‌های صنعتی، معدنی، کشاورزی، دامداری، ثروتهای آبی و پژوهشهای علمی عنوان گردید.

این شورا پس از گفت و گوهای مفصل با توافق نهایی شش عضو آن در ابوظبی، پایتخت امارات متحده‌ی عربی، اهداف تشکیل خود را موارد زیر اعلام کرد:

۱. توسعه‌ی همکاری‌ها بین کشورهای عضو
۲. ایجاد هماهنگی در سیاست‌های اقتصادی، مالی، تجاری، آموزشی و قانون‌گذاری
۳. پیشرفت‌های علمی و فنی در میان کشورهای عضو
۴. ایجاد یک استراتژی مشترک دفاعی
۵. همکاری اطلاعاتی در مقابله با اقدامات براندازی و نیز مقابله با گروه‌های

مخالف (سیف زاده و روشندل، ۱۳۷۹، ۱۴۷).

اما عواملی نیز باعث تسریع در تشکیل این شورا گردید:

۱. از بین رفتن پیمان نظامی سنتو به عنوان یک کمر بند امنیتی در برابر نفوذ و تهاجم شوروی
۲. تلقی ایران بعنوان خطری بزرگ برای کشورهای منطقه از سوی آمریکا، بعد از انقلاب ایران
۳. تغییر محسوس توازن قدرت استراتژیک به نفع شوروی
۴. عمیق تر شدن مناقشه اعراب و اسرائیل
۵. افزایش عقاید انقلابی در منطقه
۶. اشغال نظامی افغانستان از سوی شوروی.

هرچند اهداف تشکیل شورای همکاری خلیج فارس طیف وسیعی از اهداف را شامل می‌شد، اما واقعیت آن است که انگیزه‌های اولیه و اساسی تشکیل این شورا در وهله اول امنیتی و سیاسی بودند و مسائل تجاری و اقتصادی اهمیت درجه دومی داشتند. تشکیل شورای همکاری بعنوان تصمیم مشترک کشورهای عضو در عرصه‌ی سیاست خارجی، در نتیجه تشدید معمای امنیت و افزایش احساس ناامنی و آسیب پذیری امنیتی این کشورها رخ داد. این امر نیز از تحولات منطقه‌ای و بویژه وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ ناشی شد. ایران با اعلام همبستگی با فلسطین و با اعلام حمایت همه جانبه و صریح از جنبش‌های آزادی بخش در کشورهای اسلامی و خلیج فارس، ترس کشورهای حوزه خلیج فارس را برانگیخت. آمریکا با احساس خلا قدرت سنتو و لزوم حفظ علایق در خلیج فارس، تنگه هرمز و خطوط صدور نفت در منطقه خلیج فارس و دریای سرخ، لزوم حمایت سیاسی از تشکیل چنین شورایی را احساس کرد. این عوامل در مجموع باعث تسریع در شکل‌گیری شورای همکاری خلیج فارس گردید.

امنیت رژیم، اصلی ترین عامل در تصمیم مشترک کشورهای شورای همکاری خلیج فارس برای تشکیل این شورا محسوب می‌شود. این کشورها در زمان حاکمیت رژیم پهلوی در ایران، در چهارچوب الگوی امنیتی و ستونی نیکسون و در پرتوی حفاظت‌های امنیتی منطقه‌ای ایران و تحت حمایت آمریکا از ثبات و امنیت نسبی برخوردار بودند و منافع امنیتی خود را در تداوم این الگو و حفظ وضع موجود تعریف می‌کردند. سقوط رژیم پهلوی به فروپاشی الگوی امنیت دو ستونی و افزایش احساس آسیب پذیری امنیتی این کشورها با توجه به درک از تهدید و تردید نسبت به نقش تضمین‌های امنیتی آمریکا و همچنین نگرانی از آسیب‌های امنیتی در قبال تأثیرات منطقه‌ای انقلاب اسلامی ایران منجر شد.

هرچند در دهه ۱۹۷۰ نیز معمای امنیت در روابط میان کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس مشخصه‌ای محسوس محسوب می‌شد. اما تحولات منطقه‌ای از جمله وقوع انقلاب اسلامی در ایران، جنگ عراق و ایران و حمله‌ی شوروی به افغانستان، احساس تهدید و آسیب پذیری در رهبران کشورهای خلیج فارس را به شدت افزایش داد. برداشت رهبران خلیج فارس از سیاست خارجی دولت انقلابی در ایران به عنوان سیاست تهاجمی، ویژگی مجاورت جغرافیایی کشورهای عضو شورا با ایران و احساس بر هم خوردن موازنه قدرت منطقه‌ای، تلقی این رهبران از رشد تهدیدات و مخاطرات منطقه‌ای در قبال امنیت آنها را بیشتر کرد (واعظی، ۱۳۸۹: ۵).

ویژگی‌های سیاست داخلی و متغیرهای ساختاری کشورهای خلیج فارس در گرایش این کشورها به سوی تشکیل شورای همکاری از عوامل عمده محسوب می‌شود. بحرانهای چندگانه‌ی هویت، مشروعیت، اقتدار و نفوذ، عواملی ساختاری است که به صورت دائمی رهبران این کشورها را با چالش مواجه می‌کند. تشکیل شورای همکاری به عنوان گامی برای خود اتکایی امنیتی و در مراحل بعدی سیاسی و اقتصادی، در جهت کاهش سطح بحرانهای مذکور نیز تلقی شد. از منظر رهبران خلیج

فارس همکاریهای نظامی و امنیتی و اتکاء به قدرت نظامی مشترک به جای تکیه بر قدرت‌های منفرد، می‌توانست ضمن افزایش توانمندی آنها در این زمینه از وابستگی‌های فرامنطقه‌ای آنها نیز بکاهد. اما با وجود برجستگی مسائل امنیتی در تبیین علت وجود شورای همکاری خلیج فارس، این شورا در بعد همگرایی اقتصادی موفقیت بیشتری را کسب کرده است؛ به گونه‌ای که اکنون کارکردهای اقتصادی شورا در مقایسه با کار ویژه‌های امنیتی آن مانند تشکیل «نیروی سپر جزیره» از اهمیت به مراتب بالاتری برخوردارند است. شورای همکاری در سال ۱۹۸۳، ایجاد منطقه‌ی آزاد تجاری را تصویب کرد که جریان آزاد کالا و نیروی کار در میان اعضای شورا را امکان پذیر می‌ساخت. علاوه براین، همگرا ساختن این شورا از منظر سیاست گذاری نیز مورد توجه قرار گرفت.

تلاش‌های موفق برای همگرایی در بسیاری از مناطق جهان، عاملی عمده در جهت کاهش سطح معمای امنیت است؛ اما در منطقه‌ی خلیج فارس الگوهای رفتاری کشورها همچنان نشانگر تداوم معمای امنیت در سطح بالایی می‌باشد.

تشکیل شورای همکاری خلیج فارس نیز در چنین فضایی و در جهت کاهش احساس ناامنی کشورها عضو بود. با این حال، بررسی تجارب این شورا در بیش از دو دهه‌ی گذشته نشان دهنده‌ی برتری علایق و منافع انفرادی در برخی مسائل و اولویت منافع و علایق جمعی در برخی دیگر از مسائل و حوزه هاست.

شورای همکاری را شاید بتوان یک سازمان بین دولتی منطقه‌ای تلقی کرد که از نظر ساختاری، برخلاف اتحادیه اروپا که دارای عناصر همگرایی بین دولتی و فراملی است، قصد ایجاد یک سازمان فراملی مانند کمیسیون اروپا که در آن روند تصمیم‌گیری دارای ابعاد حاکمیتی مشترکی است را ندارد. شورا را می‌توان ترتیبات آزاد دولتهای مستقل حاکم محسوب کرد که در یک سازمان برای اهداف مشترک همکاری می‌کنند. این سازمان توسط یک شورای عالی به پیش می‌رود که بالاترین مقام شورا است و متشکل از

رهبران کشورهای عضو است. شورای عالی برای اقدامات خود به کسی پاسخگو نیست. دومین مقام شورای همکاری شامل شورای وزرای خارجه می باشد. تصمیمات اتخاذ شده در شورا بیشتر شبیه توصیه می باشد، مانند تصمیمات اتحادیه عرب و سازمان ملل (واعظی، ۱۳۸۹، ۳۸).

ساختار کلی و ساز و کارهای طراحی شده در شورای همکاری به گونه ای است که برای کشورهای عضو امکان انتخاب‌های مختلف را فراهم می‌آورد، به طوری که این کشورها می‌توانند هم به صورت جمعی و هم به صورت انفرادی به تصمیم‌گیری در حوزه سیاست خارجی بپردازند. در این شورا سیاست خارجی مشترک و تداوم‌مبندی بر یک قرار داد مشخص وجود ندارد و منشور شورا نیز بیشتر بر هماهنگی و همکاری در عرصه سیاست خارجی تأکید می‌کند.

همگرایی و رویکرد جمعی کشورهای کوچک عضو شورا، این مزیت را دارد که قدرت چانه‌زنی و جایگاه آنها را در مقابل سایر بازیگران و گروه‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای افزایش دهد. هرچند اهداف هر یک از کشورهای عضو در بسیاری از موارد در دامنه‌ای قرار می‌گیرد که براساس منافع و مصالح هر یک از آنها متفاوت است، اما ویژگی‌های مشترک باعث همگرایی در خصوص برخی از مسائل مهم می‌شود؛ بویژه مسائلی که برای آنها تهدید آمیز است و از نظر وجودی و استراتژیک اهمیت دارد.

در دهه اخیر، تحولات و روندهای مهم بین‌المللی که تأثیرات شگرفی بر اکثر مناطق جهان داشته است بر کشورهای خلیج فارس نیز مؤثر بوده است. با وجود برخی ویژگی‌ها و مسایل سنتی و ساختاری در مورد کشورهای عربی خلیج فارس، روندها و شرایط نوین جهانی، مسایل داخلی و سیاست خارجی این کشورها را حداقل در بخش عمده‌ای از جنبه‌ها تحت تأثیر قرار داده است. از مهمترین روندها می‌توان به روند جهانی شدن و روند انقلاب فناوری اطلاعات اشاره کرد که در ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی بر این کشورها تأثیر گذار است. با این حال این

تأثیرگذاری‌ها در ابعاد سخت افزاری و نرم افزاری تفاوت‌ها و یا حداقل روندهای متفاوتی را نشان می‌دهد. در ابعاد فرهنگی و اجتماعی، نفوذ فرهنگی ناشی از روند جهانی شدن، ساختارهای فرهنگی و اجتماعی سنتی این کشورها را متأثر نموده و بر این اساس، گرایش‌ها و نگرش‌های فرهنگی نوین، بخش‌هایی از جامعه و حتی نخبگان را تحت تأثیر قرار داده و تنوع در ساختار فرهنگی - اجتماعی، چالش‌ها و مسایل جدیدی را خلق کرده است. در کنار این، افزایش سرعت جریان آزاد اطلاعات و گسترش رسانه‌های جمعی، مردم این کشورها را با فضاها و دیدگاه‌های متفاوت و جدیدی مواجه کرده است که بر حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آنها تأثیرات خاص خود را دارد. در بعد سیاسی، توسعهٔ امواج دموکراتیزه شدن در سطح جهانی، رژیم‌های سیاسی حاکم در جنوب خلیج فارس را با چالش‌های نوین مشروعیت و مسأله اصلاحات سیاسی داخلی روبرو کرده و اقداماتی ولو سطحی را در این راستا باعث شده است.

در بعد اقتصادی، اکثر کشورهای خلیج فارس در طول چند دهه گذشته اقتصاد تک پایه مبتنی بر تولید و فروش نفت را تجربه کرده‌اند. با این حال، این کشورها در تلاش هستند تا اقتصاد خود را متنوع ساخته و از وابستگی آن به درآمدهای نفتی بکاهند. کوشش رهبران عرب خلیج فارس در عرصه اقتصادی از یکسو به افزایش تعاملات و همگرایی اقتصادی در چارچوب شورای همکاری معطوف است و از سوی دیگر، در آن رویکرد و اقداماتی جدی برای گسترش روابط اقتصادی با کشورها و اتحادیه‌های اقتصادی جهانی قابل مشاهده است. پیوستن این کشورها به سازمان تجارت جهانی و گفتگوهای اقتصادی گروهی با اتحادیه اروپا، در جهت ایجاد منطقه آزاد تجاری، از نمونه‌های عمده اقدامات اقتصادی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس محسوب می‌شود.

در نهایت، مجموعه این عوامل، رابطه با قدرتهای بزرگ به خصوص آمریکا را به اولویت اصلی سیاست خارجی اکثر رژیم‌های سیاسی شورای همکاری خلیج فارس

تبدیل کرده است (واعظی، ۱۳۸۹، ۱۴۶).

همکاری های ناتو و شورای همکاری خلیج فارس

شکل‌گیری نقش ناتو در طرح خاورمیانه بزرگ، با واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و متعاقب آن حمله به عراق آغاز گردید و در سال ۲۰۰۴ در قالب ابتکار همکاری استانبول^۱ شکل رسمی تری به خود گرفت. ابتکار همکاری استانبول که در مارس ۲۰۰۴ در نشست ناتو در استانبول ارائه گردید، کشورهای منطقه خاورمیانه بزرگ به ویژه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را به همکاری عملی با ناتو دعوت می‌کند. وظیفه جدید در چهارچوب این ابتکار عبارت است از شناسایی و مقابله با خطرهایی که کشورهای عضو را در منطقه خاورمیانه بزرگ تهدید می‌کنند، به ویژه از طریق اقداماتی نظیر:

- مقابله با تروریسم
- مبارزه با گسترش سلاحهای کشتار جمعی
- همکاری در امور امنیت مرزی به منظور مبارزه با قاچاق مواد مخدر، قاچاق اسلحه و انسان
- تهیه برنامه های مشترک جهت مقابله با مصائب بزرگ و شرایط اضطراری
- آموزش های نظامی و امنیتی
- شرکت در تمرین های ناتو
- ارائه خدمات و کمک های فنی برای انجام اصلاحات در سیستم های نظامی و مناسبات نظامی - مدنی
- هماهنگ سازی سیستم ها و تجهیزات نظامی به منظور حذف ناسازگاری ها و تسهیل اقدامات مشترک (عبداله، ۲۰۰۳، ۱۱۲).

به دنبال نشست استانبول، نشست دیگری در سپتامبر ۲۰۰۴ در شهر کیف پایتخت

^۱ - ICC

اوکراین در زمینه راه‌های محافظت از مبادی انرژی در مقابل حملات تروریستی با حضور نمایندگانی از کشورهای عضو ناتو برگزار شد. بر این اساس فاز دوم مبارزه با تروریسم، برقراری امنیت در مناطق تولید کننده انرژی نظیر خلیج فارس قرار گرفت. پس از آن، در مارس ۲۰۰۵ کنفرانس ناتو و خاورمیانه بزرگ تشکیل شده و برای نخستین بار، بر لزوم نزدیکی ناتو با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تاکید شد. در این نشست از نمایندگان کشورهای کویت، بحرین و قطر نیز جهت حضور و اعلام نظر دعوت به عمل آمده بود. در واقع ناتو تلاش های خود را برای تکرار برنامه‌ای مشابه طرح «گفت و گوهای مدیترانه‌ای» در نقطه‌ای دیگر از جهان آغاز کرده بود. چندی بعد امارات متحده عربی نیز در ژوئن ۲۰۰۵ آمادگی خود را برای آغاز گفت و گوها با ناتو که از طرح «ابتکار همکاری استانبول» در سال ۲۰۰۴ سرچشمه گرفته بود، اعلام کرد. البته امارات متحده پیش از این نیز در سال ۱۹۹۹ در قالب نیروهای مستقر در کوزوو به همراه نیروهای چند ملیتی ناتو و برخی کشورهای متحد آن، به همکاری با این سازمان پرداخته بود (محمدی، ۱۳۸۹: ۲۱۳).

به این ترتیب از شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس تنها عربستان و عمان هستند که هنوز به این طرح نپیوسته‌اند. گفتنی است عربستان نیز از پاییز ۲۰۰۵ گفت و گوهای غیر رسمی خود با مسئولان ناتو را در زمینه همکاری های نظامی آغاز کرده بود. در سپتامبر ۲۰۰۵ نیز کنفرانسی تحت عنوان روابط ناتو-خلیج فارس، در چهارچوب ابتکاری همکاری استانبول در دبی برگزار شد و در آن اعضای شش کشور عضو شورای همکاری به تبادل نظر با مقامات پیمان آتلانتیک شمالی در زمینه افزایش همکاری های امنیتی دو جانبه در سطح منطقه پرداختند. به دنبال آن کنفرانس دیگری در دوحه قطر در دسامبر ۲۰۰۵ برگزار شد و با توجه به تحولات جدید در سطح منطقه، بار دیگر دبیرکل ناتو به مذاکره با نمایندگان کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس پرداخت. مسائل امنیتی، جنگ علیه تروریسم و پرهیز از گسترش سلاح های کشتار

جمعی، مهم ترین محور مذاکرات میان ناتو و این کشورها را تشکیل می داد. در همایشی که در قطر برگزار شد، عبدالرحمن العطیه دبیرکل شورای همکاری خلیج فارس برای نخستین بار با نگران خواندن دخالت ایران در عراق، خواستار همکاری ناتو در زمینه برقراری امنیت در سطح منطقه شد. وی در این نشست که اعضای پارلمان های ۱۶ کشور عضو ناتو و همتایان عرب آنها در حوزه خلیج فارس حضور داشتند، اظهار داشت: «ایران هر گونه تأثیر منفی بر منطقه را رد می کند اما نفوذ این کشور در عراق در مراحل مختلف خود را نشان داده و وضعیت نگران کننده ای برای ما به وجود آورده است. نگرانی های روزافزون از اهداف اقلیمی ایران و افزایش نفوذ این کشور در منطقه و اصرار به دستیابی به سلاح هسته ای، کشورهای منطقه را به ارتباط با قدرت های بزرگ و می دارد» (www.gulfnews.com).

وی نقش ناتو را عنصر مهمی برای مقابله با چالش ها و رقم زدن معادلات امنیتی منطقه دانست. العطیه همچنین کشورهای عضو ناتو را به همکاری با کشورهای عربی حوزه خلیج فارس دعوت کرد و با یادآوری نقش مثبت اتحادیه اروپا در منطقه، خواستار همکاری های دو طرف شد و آن را دارای بازتاب مثبت برای کاهش نا آرامی در منطقه دانست. وی به ناتو پیشنهاد همکاری متقابل را ارائه کرد و گفت: «کشورهای عضو ناتو می توانند نقش اساسی در تأمین امنیت منطقه ایفا کنند. این ضمانت را به ناتو می دهیم تا با اجازه شورای امنیت سازمان ملل متحد، امنیت منطقه را تأمین کند. به ویژه که شورای امنیت از آغاز جنگ ایران و عراق تاکنون چندین قطعنامه تصویب کرده است».

العطیه شرکت کشورهای مختلف در تأمین امنیت منطقه برای تأمین امنیت و منافع بین المللی را مهم دانست و گفت: در آینده نیاز به تأمین امنیت منطقه آشکارتر می شود. وی همچنین اظهار داشت در صورت عدم اقدام برای حفظ امنیت در خلیج فارس، این منطقه مانند «ساندویچی» میان ایران و اسرائیل تقسیم خواهد شد. وی همچنین موضوع مالکیت جزایر سه گانه ایرانی را یکی از مهم ترین مشکلات سیاسی ایران با کشورهای

حوزه خلیج فارس خواند. دبیرکل ناتو نیز در این همایش، تروریسم و برنامه اتمی ایران را یکی از مهم ترین چالش‌های منطقه خواند و بر ضرورت حضور ناتو برای برقراری امنیت در این منطقه استراتژیک جهان تأکید کرد. همزمان با برگزاری نشست‌های مذکور، دیپلمات‌های برجسته پیمان آتلانتیک شمالی اعلام کردند این سازمان قصد دارد برای افزایش آموزشهای نظامی در کشورهای خاورمیانه، حوزه خلیج فارس و شمال آفریقا، یک دانشکده نظامی در منطقه تأسیس کند. اردن نیز برای میزبانی این برنامه اعلام آمادگی کرده است.

به این ترتیب الگوی امنیتی حاکم بر خلیج فارس که از هنگام خروج نیروهای انگلیسی در ابتدای دهه ۱۹۷۰ مبتنی بر سیاست دو ستونی (ایران - عربستان) بود و در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به سیاست مهار دو جانبه (ایران - عراق) تبدیل شده بود، اینک جای خود را به ترتیبات نوینی داد که بر اساس آن، سازمان ناتو - به ویژه ایالات متحده - به همراه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و نیز دولت تازه تأسیس عراق، موازنه امنیتی را در سطح منطقه برقرار خواهند کرد. در واقع امروزه تلاش می‌شود تا سیاست «ورود امریکا، خروج ایران و تضعیف عراق» بیانگر الگوی جدید امنیتی در منطقه باشد (خادم، ۱۳۸۲: ۹۹).

در تاریخ ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۵، تفاهم نامه ای با مضمون همکاری های نظامی ما بین عربستان سعودی و ناتو به امضا رسید. در این نشست که در ریاض بر گزار گردید، یکی از مقامات بلند پایه نظامی سعودی در نشست اعضای شورای همکاری خلیج فارس گفت که در آینده نزدیک عربستان سعودی با ناتو قرارداد همکاری نظامی امضا خواهد نمود و این همکاری نظامی در چارچوب سند همکاری اعضای شورای همکاری خلیج فارس و ناتو که در استانبول منعقد شده است خواهد بود. این تفاهم نامه به کشورهای عضو شورای همکاری اجازه می دهد که به طور انفرادی بتوانند با ناتو تفاهمات و همکاری های نظامی داشته باشند.

در نشستی که مورخ ۵ آوریل ۲۰۰۸ مابین ناتو و شورای همکاری در بحرین برگزار گردید، بیسو گنیرو دبیر کل وقت ناتو در بخارست اعلام کرد که ۲۶ کشور عضو ناتو به دنبال فرصت های همکاری با اعضای شورای همکاری خلیج می باشند. هدف از این نشست که از اهمیت ویژه ای بر خوردار بود، رفع دغدغه های مشترک و تعاملات بیشتر در ارتباط با مسائل امنیتی منطقه عنوان گردید (www.nato.int)

در ادامه این نشست در تاریخ ۲۵ آوریل ۲۰۰۸ کنفرانسی بین المللی با عنوان روابط ناتو و بحرین میان فرماندهی ستاد مشترک ارتش بحرین و ناتو در منامه برگزار شد. در این نشست، توافقاتی صورت گرفت از جمله همکاری های امنیتی، اطلاعاتی و نظامی. توافقنامه حفاظت از اطلاعات طبقه بندی شده توسط وزیر وقت امور خارجه بحرین شیخ خالد بن احمد الخلیفه و دبیر کل وقت ناتو جاپ شیفر در مراسم افتتاحیه این کنفرانس به منظور درک بیشتر متقابل میان کشورهای عضو شورا و ناتو به امضا رسید.

در تاریخ ۱۰ اکتبر ۲۰۰۸ جان مایکل بوچرون از دیپلماتهای برجسته ناتو قویا اعلام کرد که در صورت بروز هرگونه حمله و تهاجم علیه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی وارد عمل خواهد شد و از آنها دفاع خواهد کرد. همچنین وی تأکید نمود که ناتو نسبت به ماجراجویی های نظامی در منطقه بی تفاوت نخواهد بود، اگرچه در زمان حمله عراق به کویت به دلیل برخی ملاحظات بین المللی وارد عمل نشدیم، (به دلیل وجود شوروی و پیمان ورشو) اما در جنگ بعدی با رژیم بعث عراق نقش خود را آن چنان که می بایست اجرا و به وظایف بین المللی خود عمل خواهیم نمود (www.nat.org).

نشستی دیگر در ابوظبی ما بین ناتو و امارات عربی متحده در مورخ ۲۵ ژانویه ۲۰۰۸ برگزار گردید. دبیر کل وقت ناتو که در مرکز مطالعات و تحقیقات استراتژیک امارات عربی متحده با خبرنگاران رسانه های بین المللی سخن می گفت، بر وجود حس مشترک در مبارزه بر علیه تروریسم تأکید نمود. وی همچنین اذعان داشت که

ناتوی قدیمی برای مبارزه با تهدیدات و جنگ علیه اروپای غربی فعالیت می‌کرد اما امروزه اوضاع تغییر کرده و تهدیداتی که از سوی ایران و کره شمالی و تجهیزات نظامی و اتمی آنها وجود دارد، ماموریت ما را متوجه کشورهای حاشیه خلیج فارس و منافع مشترکمان با آنها نموده است. لذا ما هر دو به یکدیگر نیازمندیم.

چندین ماه بعد یعنی در تاریخ ۲۹ اکتبر ۲۰۰۹، نشستی دیگر به میزبانی امارات عربی متحده و با حضور نمایندگان و دیپلمات‌های بلندپایه ۲۸ کشور عضو ناتو و حدود ۲۰۰ دیپلمات رسمی دولتی و آکادمی‌های کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، کارشناسان امنیتی، تحلیلگران سیاسی، اساتید حقوق بین‌الملل و علوم سیاسی و نمایندگان رسانه‌های بین‌المللی، طی یک کنفرانس یک روزه در ابوظبی برگزار شد که موضوع اصلی آن بررسی مسائل مربوط به امنیت خاورمیانه و نقش ناتو در آن بوده است (سیمبالا، ۲۰۱۰، ۲۱۸).

آندرس فوگ راسموسن، دبیرکل ناتو، در سخنرانی خود در منامه بحرین در هفتم مارچ ۲۰۱۰، ضمن طبیعی خواندن شراکت ناتو با کشورهای عربی خلیج فارس، در توضیح دلیل مهم بودن این مشارکت گفت: «ناتو و کشورهای عضو ابتکار همکاری استانبول با چالش‌های امنیتی و تهدیدات مشترکی مانند کشورهای ناکام و شکست‌خورده، تروریسم، گسترش تسلیحات کشتار جمعی، دزدی دریایی و امنیت انرژی روبه‌رو هستند. تمامی این موضوعات امنیتی تنها به دست یک کشور قابل حل و فصل نیست، بلکه نیازمند مشارکت‌های چند جانبه در سطح بین‌المللی هستند. از این‌رو است که امنیت بحرین و تمامی کشورهای عضو ابتکار همکاری استانبول از جمله منافع استراتژیک ناتو محسوب می‌شود». راسموسن همچنین افزود: «ما به‌طور جدی نگران بلند پروازی‌های هسته‌ای ایران و بی‌ثباتی خطرناکی که این کشور در منطقه ایجاد خواهد کرد هستیم».

چند روز بعد یعنی در تاریخ ۹ مارچ ۲۰۱۰، دبیر کل ناتو در ابوظبی اعلام کرد که

منطقه خلیج فارس و ناتو تهدیدات و چالش های مشترکی را در پیش رو دارند. وی ضمن اشاره به شراکت حائز اهمیت ناتو و کشور های عضو شواری همکاری خلیج در مقابله با چالش های مشترک، از رشد تروریسم، ترانزیت مواد مخدر، تولید سلاح های کشتار جمعی، دزدان دریایی و امنیت مسیر های انتقال انرژی به عنوان چالش های حیاتی نام برد.

در تاریخ ۶ دسامبر ۲۰۱۱ در نشستی که در بروکسل میان مقامات ناتو و کویتی در بروکسل برگزار شد، در مورد تأسیس یک مرکز نظامی توسط ناتو در کویت توافقاتی صورت پذیرفت. این مرکز که اولین مرکز در نوع خود در خلیج فارس می باشد، باعث رشد روابط و همکاری میان کشور های عضو شورای همکاری خلیج فارس و ناتو، تحت لوای معاهده استانبول خواهد شد. (www.acus.org)

در مورخ ۷ ژوئن ۲۰۱۲، به دنبال نشستی که مسئولین ناتو و مقامات بحرینی و قطری در آن حضور داشتند، دو کشور به اهمیت و گسترش روابط با سازمان پیمان آتلانتیک شمالی تأکید نمودند.

در ادامه این روابط، نشستی با محور امنیت خاورمیانه میان ناتو و شورای همکاری خلیج فارس در ۳۰ ژانویه ۲۰۱۲ برگزار گردید. دبیر کل ناتو جنرال آندرس فاق راسموسن و دبیر کل شورای همکاری خلیج فارس دکتر عبداللطیف الزیانی به منظور بررسی مسائل متعددی از جمله پیشرفت های خاورمیانه، اهمیت امنیت تعاونی و تعاملات مستمر بین ناتو و شورای همکاری خلیج فارس به گفتگو پرداختند. در طی این ملاقات از همکاری های بسیار خوب عضو شورای همکاری خلیج فارس با ناتو در چارچوب موسسه همکاری های استانبول یاد گردید و از این همکاری ها به عنوان اقدامی در جهت حفاظت از صلح جهانی تقدیر شد. در بیانیه ای که در پایان نشست صادر گردید اعلام شد ناتو و همکارانش از جمله کشورهای عضو همکاری خلیج فارس، اهداف شورای امنیت سازمان ملل را در مورد مسئله لیبی تحقق بخشیدند و

این همکاری ها هم اینک در مورد سوریه نیز در حال اجراست.

هم‌زمان با اوج‌گیری نا آرامی‌ها در کشورهای عربی از یک سو و بحرانی تر شدن موضوع هسته ای ایران از سوی دیگر، پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در ماه آوریل گذشته پنج فروند ناو جنگی را به خلیج فارس اعزام کرد. سرفرماندهی دریایی ناتو اعلام کرد که این ناوها در چارچوب مأموریتی موسوم به «دریاهای دوستانه» که هدف آن تقویت پیوندهای نظامی میان ناتو و کشورهای عربی خلیج فارس، به این منطقه گسیل شده‌اند.

حضور نظامی پیمان ناتو یا اعضای شاخص آن در آبهای خلیج فارس و کشورهای عربی حاشیه جنوبی آن موضوعی تازه بشمار نمی‌آید. پیش از این، ناوگان پنجم نیروی دریایی ایالات متحده با حدود ۴۰ فروند ناوهای گوناگون جنگی و قایق‌های گارد ساحلی و کشتی‌های تدارکاتی، دارای پایگاهی عمده در منامه بحرین بوده و درحال انجام مأموریت در خاورمیانه و خلیج فارس است. ناو گروهی متفاوت نیز که به قایق‌های گشتی مسلح مجهز بوده در بندر جبل علی در امارات متحده عربی مستقر است. ایالات متحده همچنین دارای یک پایگاه هوایی بزرگ در منطقه «العدید» در قطر و چند پایگاه متعلق به تفنگداران دریایی و نیروی زمینی در کویت است. فرانسه نیز به‌عنوان عضوی مهم از پیمان آتلانتیک شمالی، در ماه مه ۲۰۰۹، نخستین پایگاه نظامی دائمی خود موسوم به «پایگاه صلح» را در منطقه خلیج فارس و در بندر «زاید» واقع در نزدیکی ابوظبی گشود. این مجتمع شامل یک پایگاه دریایی ویژه پشتیبانی لجستیکی از شناورهای جنگی فرانسوی در خلیج فارس و اقیانوس هند، یک پایگاه هوایی در منطقه «الدفرا» برای استقرار جنگنده‌های میراژ و رافال و نیز یک پایگاه آموزشی نیروی زمینی فرانسه برای تمرین جنگ‌های صحرائی می‌شود. از چندی پیش نیز پنج فروند ناو مین‌روب ناتو در بحرین و کویت و در چارچوب ابتکار همکاری استانبول مستقر شده بودند. هدف از استقرار این کشتی‌ها، تأمین امنیت آبهای خلیج فارس و خطوط

کشتیرانی در مقابل مین‌های دریایی اعلام شده بود. افکندن مین‌های دریایی در آبهای خلیج فارس موجب روبه‌رو شدن کشتی‌های نظامی و غیرنظامی با یک تهدید مهم در جریان جنگ ایران و عراق (۸۸ - ۱۹۸۰) شد. گذشته از چند مورد برخورد کشتی‌های نفت‌کش با مین، یکی از معروف‌ترین شکارهای مین‌های دریایی ایران در آن هنگام، ناو آمریکایی «ساموئل بی رابرتس» بود که بر اثر انفجار مین شدیداً آسیب دید و شماری از خدمه آن مجروح شدند. مین‌گذاری مجدد آبهای خلیج فارس و تنگه هرمز از سوی ایران در هرگونه درگیری احتمالی بعنوان کابوسی برای کشورهای عربی صادرکننده نفت در خلیج فارس، آمریکا و سایر کشورهای غربی محسوب می‌شود.

سیر تحولات و رویدادهای سالیان اخیر در خاورمیانه و منطقه خلیج فارس، دولتهای عرب خلیج فارس را بر آن داشت تا برای تأمین هر چه بیشتر امنیت خود، از اتکای همیشگی به ایالات متحده کاسته و نقش عمده‌ای را نیز به کشورهای اروپایی نظیر فرانسه و پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) واگذارند.

چنین به نظر می‌رسد که در صحنه آشفته اوضاع سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ناتو قصد دارد تا با محکم کردن جای پای خود در منطقه خلیج فارس و تحکیم و تعمیق پیوندهای سیاسی و دفاعی خود با کشورهای عربی خلیج فارس، از امنیت انرژی و جریان نفت و گاز منطقه و بازارهای جهانی و بویژه اروپایی محافظت کند. ناتو ارتباطی مستقیم میان امنیت انرژی و امنیت کشتیرانی در آبهای منطقه قائل است. در حال حاضر، ناتو با دقت و شاید هم با نگرانی بیش از پیش به تنگه هرمز که روزانه پانزده کشتی نفت‌کش حامل حدود ۱۷ میلیون بشکه نفت خام یعنی تقریباً ۴۰ درصد صادرات دریایی نفت خام جهان و ۹۰ درصد صادرات نفت منطقه از آن عبور می‌کند، نگاه می‌کند.

استراتژی‌های جدیدی که ناتو پس از جنگ سرد برای حفظ و بقای خود در پیش گرفت مثل طرح مشارکت برای صلح و رویکردهای فرمانطقه‌ای آن باعث شد که در مناطق استراتژیکی همچون خاورمیانه حضور پیدا کند و نیروهای ناتو در همسایگی

ایران قرار بگیرند و منافع و امنیت ایران را در منطقه به خطر بیاندازند. ابتکار همکاری صلح در سال ۲۰۰۴ در استانبول ترکیه شکل گرفت، کشورهای منطقه خاورمیانه بویژه کشورهای حوزه خلیج فارس را به همکاری عملی با ناتو دعوت کرد. وظیفه ناتو در چهارچوب این ابتکار مقابله با تروریسم، سلاحهای کشتار جمعی، مواد مخدر و آموزش نظامی و... است.

در واقع کشورهای منطقه می‌توانند در حوزه‌های اصلاحات دفاعی، بودجه بندی، برنامه ریزی، مناسبات نظامی و غیر نظامی با یکدیگر همکاری نمایند. همکاری استانبول در واقع مکمل و در امتداد طرح قبلی ناتو یعنی گفتگوی مدیترانه‌ای ناتو می‌باشد. به نظر می‌رسد یکی از اهداف این دو پیمان، گسترش نفوذ رژیم اسرائیل در ترتیبات امنیتی - سیاسی منطقه و فراهم کردن زمینه کنار هم نشانیدن این رژیم با کشورهای اسلامی منطقه و اجرای برنامه‌های مشترک می‌باشد (فلاحی، ۱۳۸۵: ۳۴۵).

مسائل امنیتی، جنگ علیه تروریسم و پرهیز از گسترش سلاحهای هسته‌ای، مهمترین محور مذاکرات این دو را تشکیل می‌دهد. دبیرکل شورای همکاری خلیج فارس، ناتو را عنصر مهمی برای مقابله با چالشها و رقم زدن معادلات امنیتی می‌داند. وی معتقد است کشورهای عضو ناتو می‌توانند نقش اساسی در تأمین امنیت در منطقه ایفا کنند.

در کل می‌توان دلایل حضور ناتو در خلیج فارس را در موارد زیر برشمرد:

- کشورهای عضو ناتو از بزرگترین مصرف کننده‌های انرژی منطقه هستند بنابراین امنیت منابع نفتی و خطوط انتقال نفت برای آنها بسیار اهمیت دارد. به عبارت دیگر حضور نظامی ناتو با نیاز به انرژی پیوند خورده است.

- رویارویی با تروریستها و گروههای بنیادگرا و جلوگیری از دستیابی آنها به

تسلیحات کشتار جمعی

- ایجاد پایگاه نظامی در منطقه

- پر کردن خلاء امنیتی و ایجاد ترتیبات جدید منطقه‌ای

- بر هم زدن موازنه منطقه‌ای به ضرر ایران (قوام و نقیب زاده، ۱۳۸۳، ۵۴).

برخی اطلاعات تازه منتشر شده نشان می‌دهد آمریکا توانسته در فاصله سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۰۵ تأمین بیش از ۵۴ درصد سخت افزار نظامی خاورمیانه را به خود اختصاص بدهد. تحقیقات نشان می‌دهد که شرکتهای تسلیحاتی آمریکا، ۶۰ درصد قراردادهای ۷ کشور حوزه خلیج فارس شامل امارات، عربستان سعودی، کویت، عمان، قطر و بحرین را بدست آورده‌اند. بزرگترین مشتری آمریکا در این مدت امارات متحده عربی بوده است. اما بزرگترین معامله‌ای که در آینده انجام خواهد شد به عربستان مربوط می‌شود.

وزارت دفاع آمریکا به اطلاع کنگره این کشور رسانده که تنها در مدت دو ماه، ایالات متحده آمریکا مبلغ یازده میلیارد و سیصد میلیون دلار اسلحه به کویت و قطر فروخته که در کنار آمریکا و نیروهای ناتو، نقش مهمی در تأمین امنیت آبراه بین‌المللی خلیج فارس دارند.

سلاح‌های فروخته شده به این دو کشور که شامل سامانه دفاع ضد موشکی "پاتریوت" و هلی کوپترهای "آپاچی" می‌شود در قیاس با قرارداد فروش ۶۰ میلیارد دلار سلاح به دولت عربستان نسبتاً ناچیز به نظر می‌رسد. بر اساس قراردادی که سال گذشته میان واشنگتن و ریاض به امضا رسید، دولت آمریکا متعهد شده است که هشتاد فروند از سری جدید هواپیماهای "اف ۱۵" و همچنین سامانه موشک‌های ردیاب و دیگر تجهیزات را در اختیار دولت عربستان قرار بدهد.

امارات نیز سامانه‌های موشکی دور برد به قیمت ۳.۴۹ میلیارد دلار خریداری کرد. این کشور همچنین ۱۶ بالگرد شینوک به قیمت ۹۳۹ میلیون دلار از آمریکا خریده است. عمان هم ۱۸ جنگنده اف ۱۶ به قیمت ۴.۱ میلیارد دلار خریداری کرده. کشورهای درحال توسعه ۷۱.۵ میلیارد دلار سلاح خریداری کرده اند که ۵۶.۳ میلیارد از این مبلغ

مربوط به صادرات سلاح از آمریکا است (کول، ۷۴، ۲۰۱۱).

فروش اسلحه از سوی آمریکا نیازمند موافقت کنگره این کشور است. اما، نمایندگان کنگره نیز ندرتاً با فروش اسلحه آمریکا به کشورهای متحد این کشور در خلیج فارس و منطقه مخالفت می کنند. دولت آمریکا در نظر دارد سیزده هزار و پانصد سرباز و نیروی نظامی خود را در کویت حفظ کند که یکی از وظایف جدیدشان انجام مداخلات سریع نظامی است. دولت آمریکا همچنین دهها فروند از هواپیماهای جنگی اش را در پایگاههای هوایی امارات متحد عربی و عربستان مستقر کرده که در بزرگترین مانور مشترک نظامی خاورمیانه شرکت نمودند.

کویت که به تازگی ۴ میلیارد و دویست میلیون دلار موشک‌های ردیاب "پاتریوت" از آمریکا خریداری کرده، قصد دارد ۳۰۰ موشک "هلفایر" از آمریکا خریداری کند که قابل پرتاب توسط هلیکوپترها و هواپیماهای بدون سرنشین است.

وزارت دفاع آمریکا که یکی از مراکز فرماندهی خود را در قطر مستقر کرده، قرار داد فروش بیش از شصت فروند هلیکوپترهای "آپاچی"، "بلاک‌هاک" و "سی‌هاک" به مبلغ شش میلیارد و ششصد میلیون دلار را به دولت منامه تنظیم نموده است.

هلیکوپترهای "آپاچی" برای محافظت از چاه‌های دریایی نفت که از اهمیت حیاتی برای آمریکا و کشورهای غربی برخوردارند مورد استفاده قرار خواهد گرفت. عمان که همانند ایران بر تنگه هرمز اشراف دارد، قصد دارد هواپیماهای "اف-۱۶" خود را به ۵۵ موشک "سایدویندر" به مبلغ ۸۵ میلیون دلار مجهز کند.

در جولای ۲۰۱۲، سخنگوی دولت آلمان خبر داد که دولت قطر مایل به خریدن دویست تانک "لئوپارد ۲" از دولت آلمان است. در سال ۲۰۱۱ جراید آلمان نوشتند که دولت عربستان قرارداد مشابه‌ای برای خریدن تانکهای "لئوپارد ۲" با دولت آلمان امضا کرده است. در همان سال، دولت عربستان قراردادی به ارزش سه میلیارد دلار با دولت انگلستان به منظور خرید هواپیماهای آموزشی امضا کرد. این قرارداد بخشی از

موافقتنامه خرید ۷۲ فروند هواپیمای جنگنده "یورفایتر" توسط دولت ریاض است که در سال ۲۰۰۷ میان انگلستان و عربستان امضا شده است.

اما یاد آوری این اصل که غرب همچنان نسبت به حفظ برتری نظامی اسرائیل در منطقه وفادار است را نمی توان نادیده انگاشت. اسرائیل که در سال ۲۰۱۰، ۲ میلیارد و ۷۸۰ میلیون دلار کمک نظامی از امریکا دریافت کرده است، دومین هزینه های دفاعی در منطقه را داراست. با حفظ این سیاست راهبردی، امریکا قصد دارد طی ۱۰ سال آینده به عربستان سعودی، ۶۷ میلیارد دلار تسلیحات بفروشد. این بزرگترین معامله تسلیحاتی تاریخ امریکا و بخشی از خریدهای تسلیحاتی پیش‌بینی شده ۱۲۳ میلیارد دلاری کشورهای حوزه خلیج فارس است که به نظر می رسد هدف آن ایجاد فضای تهدید بر علیه ایران است. (ریچارد، ۲۱۶، ۱۹۹۹)

تأثیر همکاری های ناتو و شورای همکاری خلیج فارس بر امنیت جمهوری

اسلامی ایران

تحولات کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در حوزه جنوبی محیط منطقه‌ای و امنیتی جمهوری اسلامی ایران از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد. این کشورها در مجاورت جغرافیایی با ایران در گستره مرزی وسیعی از دهانه خلیج فارس از کویت گرفته تا انتهای دریای عمان یعنی مرزهای پادشاهی عمان قرار دارند. وجود ذخایر عظیم انرژی و اهمیت ژئوپولیتیکی و توجه قدرتهای جهانی به منطقه و مواضع و راهبردهای کشورهای منطقه و تعامل آنها با قدرتهای خارجی، دلیلی است که می‌تواند بر روی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تأثیرگذار باشد. امروزه و با توجه به شرایط منطقه خلیج فارس، به این نکته خواهیم رسید که تعاملات فی مابین کشورهای عربی منطقه و قدرتهای غربی در غالب روابط شورای همکاری خلیج فارس و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) از نگاه امنیت ملی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تهدیدزا می‌باشد و نمی‌توان نسبت به این روابط بی‌تفاوت ماند. چرا که مهم‌ترین

هدف جمهوری اسلامی ایران ارتقای جایگاه منطقه‌ای است و بزرگترین مانع در برابر دستیابی به این هدف حضور نظامی و قدرتمند امریکا در منطقه می‌باشد و به نوعی ایالات متحده امریکا با افزایش حضور نظامی و اشراف امنیتی خود در این منطقه و همکاری‌های نزدیک خود با شورای همکاری خلیج فارس، قصد کنترل کامل تحرکات و ایجاد محدودیت در دیپلماسی منطقه‌ای ایران را دارد. همکاری نزدیک کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس با ناتو تأثیر منفی بر امنیت جمهوری اسلامی ایران گذارده و موجب محدودتر شدن فعالیت‌های ایران در منطقه و در عرصه بین‌المللی شده است. در شرایط کنونی، فعالیت‌های ناتو در منطقه با منافع ملی ایران سازگاری ندارد و نگاه رایج در ایران به سیاست‌های ناتو به عنوان سازمانی که تحت نفوذ کامل آمریکا قرار دارد رویکردی تقابلی است. حضور نظامی ناتو در خلیج فارس و دریای عمان و وجود پیمان‌های دفاعی متعدد آنها با همسایگان جنوبی ایران نمونه‌هایی از حضور نظامی آشکار و پنهان ناتو و اعضای درجه یک آن در امتداد مرزهای ایران می‌باشد. این امر می‌تواند بعنوان تهدیدی علیه امنیت جمهوری اسلامی ایران تلقی شود.

در حدود ۹ کشور محیط پیرامون ایران پذیرای حضور نظامی ناتو هستند و ترکیه نیز یکی از اعضای ناتو است و بیشتر کشورهای پیرامون ایران از جمله حوزه خلیج فارس و آسیای مرکزی و قفقاز یا عضو برنامه مشارکت برای صلح هستند یا با آن همکاری می‌نمایند.

از یک سو تعریف جدید ناتو از مأموریت‌های خود، حوزه اقدام، منابع تهدید علیه سازمان و از سوی دیگر حضور اجتناب‌ناپذیر قوی و مؤثر در ابعاد و اشکال مختلف در حوزه‌های پیرامونی ایران از جمله خاورمیانه، خلیج فارس، آسیای مرکزی و قفقاز، افغانستان و پاکستان تعامل یا تقابل این سازمان را با ایران امری اجتناب‌ناپذیر کرده است. البته می‌توان گفت که در حال حاضر ایران و ناتو استراتژی منسجم و مشخصی در مقابل هم ندارند. سیاست‌های ناتو باعث شده که ایران به ناتو به عنوان یک تهدید و

عامل ناامنی در محیط پیرامونی خود نگاه کند. از سوی دیگر با توجه به نقش مهم و جایگاه استراتژیک ایران در معادلات امنیتی و محیطی منطقه، باعث گردیده ناتو به مهار استراتژیک ایران در قالب ساختار ناتو از طریق روابط خاص با کشورهای عضو این سازمان و یا تعاملات امنیتی و اطلاعاتی با دیگر کشورها و پیمانهای منطقه‌ای از جمله شورای همکاری خلیج فارس، روی بیاورد.

کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، در کنار همکاری های نزدیک با ایالات متحده آمریکا و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، اقدام به خرید گسترده تسلیحات و تجهیزات نظامی مدرن به منظور استفاده از آنها در درگیری نظامی احتمالی با ایران که اینک به عنوان تهدیدی جدی در منطقه برای آنها به شمار می آید، نمودند.

استقرار نیروهای نظامی و فروش حجم زیادی از سلاحهای پیشرفته به کشورهای عربی منطقه خلیج فارس، همگی برای این است که آمریکا ایران را زیر نظر داشته باشد، اما حضور نظامی منطقه‌ای آمریکا نیز بیش از همه به این بستگی دارد که تهدیدهای خارجی ایران به خصوص در برابر منافع ایالات متحده، به صورت جدی افزایش یابد.

از زمان افزایش تنش‌ها با ایران که هنگام اعلام مواضع این کشور در رابطه با موضوع هسته‌ای این کشور وارد مرحله تازه‌ای شده است، نقشه‌ای از پایگاه‌هایی که جمهوری اسلامی ایران را احاطه کرده‌اند در رسانه‌های جمعی منتشر شد. اما نقشه دیگری نیز وجود دارد که حاوی اطلاعات اداری و نظامی جدیدتر ایالات متحده است که مسائل جزئی‌تر را نیز در بر می‌گیرد و نشان از عمق رشد مناقشات منطقه‌ای دارد.

پیش از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱، بیشتر پایگاه‌های نظامی آمریکا در اروپا و شرق آسیا مستقر بودند. اما پس از جنگ عراق و افغانستان شمار پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه بیش از پیش افزایش یافتند. گستردگی این دو رویارویی و دیگر ملاحظات سیاسی سبب شد که جنگی طولانی در دو طرف ایران شکل بگیرد.

در حالی که آمریکا تلاش می‌کند که تمرکز نظامی خود را در منطقه افزایش دهد در

عین حال این تلاش را نیز دارد که بیشتر نیروهای نظامی خود را از عربستان سعودی خارج کرده و به دیگر کشورهای عرب منطقه خلیج فارس منتقل کند، جایی که حکومت‌های دوست با آمریکا امکانات امنیتی تازه‌ای را در اختیار آمریکا قرار می‌دهند.

بر اساس آماري که مرکز سنتروم ارائه داد، در حدود ۱۲۵ هزار نیروی زمینی در مجاورت ایران مستقر هستند. بدین ترتیب که ۹ هزار سرباز در افغانستان و مناطق اطراف آن هستند که می‌توانند آزادانه در این کشور تحرک داشته باشند، ۲۰ هزار سرباز در منطقه خاور نزدیک مستقرند و بین ۱۵ تا ۲۰ هزار سرباز دیگر نیز بر روی ناوهای مستقر در آب‌های دریایی اطراف ایران مستقرند.

لئون پانه‌تا، وزیر دفاع ایالات متحده آمریکا گفته است که ۴۰ هزار نیروی نظامی از عراق عقب‌نشینی کرده و به پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس منتقل شده‌اند. اما قرار است آنها به نیروهای مستقر در افغانستان ملحق شوند و تصمیم بر این است که مسئولیت‌های تازه‌ای را در این کشور بر عهده بگیرند.

مرکز دفاعی من پاور دیتا، در ۳۱ دسامبر ۲۰۱۱ اعلام کرد که آمریکا در سراسر جهان ۵۴ هزار و ۴۷۹ نیروی نظامی آماده به رزم برای جنگها و درگیری‌های پیش‌بینی نشده در اختیار دارد. اطلاعات طبقه‌بندی شده حاکی از آن است که شمار قابل توجهی از این تعداد در خاورمیانه مستقر هستند.

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، نیروهای هوایی، زمینی، دریایی و نیروهای مارینز در مکان‌های مهمی چون عمان و امارات متحده عربی در جنوب ایران مستقر شده‌اند. بخش قابل توجهی نیز در نقاط حساسی چون ترکیه و اسرائیل در غرب، ترکمنستان و قرقیزستان در شمال و افغانستان و پاکستان در شرق مستقر شده‌اند. علاوه بر آن آمریکا نیروهای ذخیره نظامی در گرجستان و آذربایجان مستقر کرده است. جایی که به آنها آموزش‌های سخت نظامی داده می‌شود و امکانات مورد نیاز نظامیان آمریکایی در افغانستان با عبور از دریای خزر تأمین می‌شود.

هنگامی که پاکستان راه کمک‌رسانی به نیروهای ناتو در افغانستان را بست، کشورهای آسیای مرکزی مانند ازبکستان و تاجیکستان کار انتقال امکانات و نیازهای نیروهای امریکایی در افغانستان را بر عهده گرفتند. حتی از طریق این کشورها امریکا توانست بر درگیری‌های جنوب تمرکز یابد. از این رو محاسبات تازه‌ای برای یک "بازی بزرگ" شکل گرفت که باعث افزایش رقابت با روسیه و چین برای نفوذ در این منطقه را نیز موجب شد (قوام و نقیب زاده، همان).

با آغاز سال ۲۰۱۲ مشخص شد که امریکا قصد افزایش شمار نیروهای خود در منطقه خلیج فارس را دارد و می‌خواهد پایگاه‌های جدیدی در این منطقه بسازد، برای همین کار افزایش نیروهای خود در کویت را دنبال کرد با این هدف که از طریق این کشور بتواند نیازهای امنیتی خود را در پایگاه‌های دیگر در مناطق مختلف تأمین کند. علاوه بر آن امریکایی‌ها در نظر دارند تا ابتدای سال ۲۰۱۳ شمار نیروها و تعداد پایگاه‌های دریایی خود در خلیج فارس را نیز افزایش دهند. مأموریت این نیروها آوردن فشار بیشتر به ایران بود.

علاوه بر آن فرانسه نیز حضور نظامی خود را در منطقه تقویت کرده و از سال ۲۰۰۹ در ابوظبی پایگاه نظامی تأسیس کرده است. هدف از این کار نیز فشار بیشتر به ایران و مهار قدرت در حال افزایش آن به خصوص در آبهای شمالی خلیج فارس است.

مرکز سنتکام تأکید می‌کند، ترکیه، اسرائیل، جیبوتی و دیگو گارسیا از نیروهای واکنش سریع برخوردار نیستند ولی می‌توانند در هر درگیری احتمالی با ایران مورد استفاده قرار بگیرند. اینک، با توجه به فروش گسترده تسلیحات نظامی به کشورهای عربی منطقه از یک سو و همچنین تهدیدات روز افزون اسرائیل و فشار این رژیم به دولت ایالات متحده امریکا در رابطه با اقدام نظامی بر علیه ایران به دلیل واهمه از دستیابی جمهوری اسلامی ایران به سلاح هسته‌ای از سوی دیگر، در تحلیل نهایی می‌توان به این جمع بندی رسید که امریکا در پی ایجاد شبکه‌ای نظامی در منطقه

می‌باشد که در صورت اقدام نظامی بر علیه ایران، خود بتواند مدیریت این شبکه را بر عهده بگیرد و به نوعی با ایجاد ائتلافی بین‌المللی و «مدیریت شبکه» - شامل کشورهای عربی منطقه خلیج فارس در کنار اسرائیل - نتیجه این جنگ احتمالی را تضمین نماید. شاید بتوان تعاملات اقتصادی و کاهش حجم قراردادهای تجاری و اقتصادی فی ما بین کشورهای عربی منطقه با چین و روسیه در جهت کاهش حمایت های این دو کشور از ایران را در این معادله گنجانند. امروزه کشورهای عربی منطقه بازار وسیعی برای کالاهای چینی محسوب می‌شوند و تحریم واردات کالا از این کشور به تحریک امریکا، می‌تواند به عنوان یک اهرم فشار سیاسی و اقتصادی بر علیه چین به منظور تغییر مواضع این کشور علیه جمهوری اسلامی ایران محسوب گردد. همچنین در مورد روسیه می‌توان به قراردادهای سنگین تسلیحاتی این کشور با برخی از کشورهای عربی منطقه و خاورمیانه‌ای اشاره نمود که در صورت ادامه حمایت از ایران، احتمال می‌رود که این قراردادهای به حالت تعلیق دچار شوند. چرا که تجربه عملکرد کشورهای اخیر در حوزه سیاست و در مورد کشورهای نظیر عراق و لیبی و اظهارات ضد و نقیض آنها در رابطه با مسأله هسته‌ای ایران تا به امروز مؤید این تحلیل می‌باشد که دولت‌های چین و روسیه به عنوان قدرتهای جهانی و عضو شورای امنیت سازمان ملل نیز در نهایت - اگرچه دیر- به راهی می‌روند که منافع ملی کشورشان چراغ راهنمای آنها خواهد بود.

موضوع هسته‌ای ایران نیز به عنوان یک مسئله امنیتی برای غرب و ناتو در برخی نشست‌های این پیمان مورد بحث قرار گرفته است. هر چند سیاست اعلامی ناتو بر خلاف مواضع G8 و آمریکا، پرهیز از مداخله و حمایت از ابتکارات دیپلماتیک بوده است، اما با صدور قطعنامه ۱۷۳۷ شورای امنیت علیه جمهوری اسلامی ایران و اقدام‌های تحریمی پیش‌بینی شده، به نظر می‌رسد که ادامه این وضعیت، نقش آفرینی ناتو را برای هر چه تنگ تر کردن حلقه کنترل و فشار بر ایران افزایش دهد. تحریم‌های بین‌المللی اگر چه می‌تواند اهرمی موثر بر تغییر رفتار یک رژیم قلمداد شود، اما ادامه آن

می‌تواند بر روی اقتصاد دیگر کشورهای منطقه به دلیل همجواری و روابط اقتصادی با کشور مورد تحریم مؤثر واقع شود و از جهتی دیگر، برخی بر این باورند که فرسایشی شدن تحریم خود می‌تواند به عنوان فرصتی برای کشور مورد تحریم در جهت خرید زمان به منظور رسیدن به هدف مورد نظر که به همان دلیل مورد تحریم قرار گرفته است فراهم نماید و همه این موارد باعث گردیده که کارشناسان و تحلیلگران سیاسی اذعان نمایند که در شرایط کنونی، برخورد نظامی و جنگ، بیش از سایر گزینه‌ها بر منطقه خلیج فارس سایه افکننده و این منطقه را تهدید می‌نماید.

نتیجه گیری

بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱، روند تحولات منطقه‌ای دارای ویژگی‌هایی بوده است که تأثیرات عمده‌ای بر شورای همکاری خلیج فارس و ایران دارد. اولین موضوع بحث، تردید در روابط سنتی شورای همکاری و امریکا است. کشورهای عضو شورا در جهت کاهش آسیب پذیری‌ها و تهدیدات خود همواره پیوند با قدرتهای بزرگ بویژه امریکا را در دستورکار خود داشته‌اند. روابط شورا و امریکا از ابتدا روابطی مستحکم و مبتنی بر معادله نفت در برابر امنیت بوده است. اما بعد از یازده سپتامبر، شرایط به گونه‌ای شد که مسائلی چون اصلاحات و طرح خاورمیانه بزرگ که در کانون سیاست خارجی امریکا قرار گرفت و مطرح کردن کشوری مانند عربستان سعودی به حمایت از تروریسم، باعث تردید کشورهای شورا در تداوم روابط پیشین شد. در نتیجه، در این کشورها این نگرش تقویت شد که برای ایجاد امنیت و حفظ رژیم‌های خود نمی‌توان به اندازه‌ی قبل به امریکا تکیه کرد و شک و تردید‌هایی در خصوص کارکرد امنیت‌سازی امریکا ایجاد شد.

در سطحی دیگر می‌توان به نارضایتی کشورهای عضو شورا از اقدامات امریکا در منطقه اشاره کرد که اصلی‌ترین مورد آن حمله به عراق محسوب می‌شود. به نظر رهبران شورای همکاری، امریکا با حمله به عراق اشتباه بزرگی را مرتکب شد و با این

اقدام، باعث افزایش نفوذ منطقه‌ای ایران و بی‌ثباتی در سطح منطقه شد. این تردید و ناخشنودی کشورهای شورای همکاری از امریکا، منجر به تقویت سیاست توان‌سازی و گسترش روابط با سایر قدرتهای جهانی مانند اروپا و کشورهای آسیایی شده است. با وجود تغییر نگرشهای موجود و تردیدها و ناخشنودی‌های کشورهای شورای همکاری، هنوز این کشورها تکیه به امریکا برای تأمین امنیت را به عنوان گزینه‌ای برتر می‌دانند اما در پی تعدیل این وابستگی و توازن بخشی در روابط خارجی خود هستند. این امر می‌تواند فرصتهایی را برای تعاملات و اهداف منطقه‌ای ایران در قبال کشورهای شورای همکاری ایجاد نماید.

بحث دیگر، نگرانی شورا از گسترش نفوذ ایران در حوزه‌ی عربی است که مصادیق آن را نفوذ ایران در عراق و همچنین لبنان و فلسطین اعلام می‌کنند که باعث نگرانی آنها می‌شود. به اعتقاد آنها این حوزه اساساً حوزه‌ای عربی است و ایران نباید تا این اندازه در این حوزه نفوذ داشته باشد. این نگرانی‌ها و اقدامات کشورهای عربی برای مقابله با ایران در این حوزه در تحولات اخیر به ویژه جنگ اسرائیل و حماس در ژانویه ۲۰۰۹ نمود یافت.

نگرانی دیگر کشورهای شورا به تداوم برنامه‌های هسته‌ای ایران مربوط است. این کشورها برنامه‌های هسته‌ای ایران را به صورت واقعی به عنوان یک تهدید تلقی می‌کنند که می‌توان پیامدهای امنیتی مستقیم و یا غیرمستقیم مانند برهم خوردن توازن قوای منطقه‌ای را به دنبال داشته باشد. با وجود تلقی تهدیدآمیز از برنامه هسته‌ای ایران، کشورهای شورای همکاری خواستار رویارویی نظامی با ایران نیستند، اما سعی دارند با حمایت از قدرتهای فرامنطقه‌ای مانند ناتو، فشارهای بین‌المللی نظیر اعمال تحریم‌های سازمان ملل، قطعنامه‌های صادر شده در چارچوب شورای امنیت و گروه پنج به اضافه یک و دیگر ابزارها از پیشرفت برنامه‌های هسته‌ای ایران جلوگیری کنند. بنابراین رویکرد شورای همکاری، جلوگیری از پیشرفت برنامه‌های هسته‌ای ایران به صورت

مسالمت آمیز تا حد ممکن است. نشست مشترک شورای همکاری با سران گروه پنج به اضافه یک در مورد برنامه‌های هسته‌ای ایران و همچنین همکاری های نزدیک امنیتی، اطلاعاتی و اقتصادی این شورا با سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، حاکی از تلاش بیشتر در جهت تأثیرگذاری بر اقدامات بین‌المللی در این خصوص است. به همین جهت، دیپلماسی و روابط ایران با کشورهای شورای همکاری می بایست از ظرفیت زیادی برخوردار باشد و به گونه‌ای تنظیم گردد که قدرتهای غربی نتوانند با دست آویز قرار دادن آن، اختلافاتشان با ایران را به روابط کشورهای شورای همکاری با ایران منتقل نمایند.

موضوع دیگر، افزایش نقش و بازیگری شورای همکاری در بازارهای مالی جهان است. این نقش که به دلیل افزایش قیمت نفت و مازاد درآمد بالای کشورهای شورا رخ داد، شورای همکاری را از منظر اقتصادی دارای اهمیت ساخته است. این مسئله در قالب رشد تعاملات اقتصادی شورای همکاری با قدرتها و اتحادیه‌های فرامنطقه‌ای مانند اتحادیه اروپا نمود می‌یابد. این مازاد درآمد می تواند به خریدهای تسلیحاتی بیشتر و رادیکال تر شدن سیاست خارجی آنها در قبال ایران بیانجامد.

جمهوری اسلامی ایران با ۱۵ کشور از طریق آب و خشکی دارای مرز مشترک است و این کشورها به طرق مختلف با پیمان آتلانتیک شمالی همکاری دارند و نحوه همکاری‌ها به گونه‌ای است که به سمت گیری ناتو به شرق و بویژه در فضای ژئوپلیتیک شمال - جنوب کشور ایران کمک کرده و این همکاری و حضور، بنا به اهداف و استراتژی جدید ناتو و استراتژی امنیت ملی آمریکا که مقابله با تهدیدات جدید نظیر تروریسم، ناسیونالیسم افراطی، بی ثباتی سیاسی، منازعات قومی و گسترش سلاحهای کشتار جمعی است، می باشد. ادامه وضعیت کنونی به منزله‌ی تهدیدی بالقوه برای حوزه نفوذ و فضای ژئوپلیتیک (جغرافیایی و اعتقادی مرزهای اسلامی) در مرحله اول و سپس کنترل استراتژیک ایران از طریق سیطره بر منطقه مسیر عبور انرژی و حمل

و نقل و تحریکات و تعرضات قومی، سیاسی، ایدئولوژیکی بوده و در نتیجه امنیت و منافع جمهوری اسلامی ایران در معرض تهدید این گونه حضور و همکاری است.

به بیان دیگر، ناتو به عنوان یک سازمان بین‌المللی مهم و ایران به عنوان یک کشور تأثیرگذار در تعاملات منطقه‌ای و بین‌المللی، دو موجودیت مهم بین‌المللی هستند که تعامل و تقابل آنها، ابعاد و پیامدهایی جدی برای مسائل امنیتی - سیاسی منطقه و نظام بین‌الملل به دنبال خواهد داشت. البته با توجه به ماهیت، اهداف و نوع رفتار و عمق گسترده اختلاف بین ایران و ناتو در زمان حاضر، هرگونه امیدی به تعامل و همکاری پایدار نهادی بین این دو بازیگر مهم بین‌المللی، گزینه‌ای دور از ذهن است.

در پایان می‌توان گفت سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، برای امنیت و موجودیت جمهوری اسلامی ایران یک تهدید است مگر آنکه وضعیت جدیدی مبتنی بر همکاری برای رسیدن به امنیت به وجود آید.

منابع:

- اسدی، علی اکبر (۱۳۸۹)، سیاست خارجی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، مبانی، ساختار و الگوها، تهران، پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
- آشوری، داریوش (۱۳۶۶)، دانشنامه‌ی سیاسی، تهران، انتشارات سهروردی.
- اشمیت، هلموت (۱۳۷۳)، استراتژی بزرگ، ترجمه: هرمز همایون پور، هرمز، تهران، انتشارات علمی، فرهنگی.
- ازغندی، علیرضا و روشندل، جلیل (۱۳۸۲)، مسائل نظامی و استراتژیک معاصر، تهران، انتشارات سمت.
- امنیت بین الملل (۱۳۸۳)، به کوشش: علی عبدالله خانی، جلد اول، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
- ایوانز، گراهام و نونام، جفری (۱۳۸۱)، فرهنگ روابط بین الملل، ترجمه: حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی طراز کوهی، تهران، نشر میزان.
- برژینسکی، زبگنیو (۱۳۶۹)، در جست و جوی امنیت ملی، ترجمه: ابراهیم خلیلی، تهران، نشر سفیر.
- روشندل، جلیل (۱۳۷۴)، امنیت ملی و نظام بین الملل، تهران، انتشارات سمت.
- سیف زاده، حسین و روشندل، جلیل (۱۳۷۹)، تعارضات ساختاری در منطقه خلیج فارس، تهران، مرکز پژوهش های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- عبد الله خانی، علی (۱۳۸۹)، نظریه های امنیت، تهران، انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
- کتاب سبز سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) (۱۳۸۶)، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.
- کوزنتسوف، الکساندرو (۱۳۶۱)، دو پیمان ناتو و ورشو، ترجمه: منوچهر زمان و پرویز هوشتمکی، تهران، انتشارات ابوریحان.
- محمدی، محمود (۱۳۸۸)، اثر مأموریت های جدید ناتو بر منافع و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- نورجی، مارتین لی (۱۳۸۳)، چهره جدید امنیت در خاورمیانه، ترجمه: قدیر نصری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

واعظی، محمود (۱۳۸۹)، *شورای همکاری خلیج فارس: سیاست خارجی و روندهای داخلی*، تهران، پژوهشکده تحقیقات راهبردی مجمع تشخیص مصلحت نظام.

امیر احمدیان، بهرام (دی ماه ۱۳۸۴)، «شکل گیری عرصه جدید ژئواستراتژیک در اوراسیا»، *مجموعه مقالات دومین کنگره انجمن ژئوپلیتیک ایران*.

خادم، فاضله (تابستان ۱۳۸۵)، «سیاست‌های انرژی آمریکا و راهبردهای این کشور در منطقه خلیج فارس»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال سیزدهم و چهاردهم، شماره ۴ و ۵.

دولت یار، مصطفی (بهار ۱۳۸۹)، «مدیریت امنیت پایدار در منطقه خلیج فارس - مشارکت ناتو: سازنده یا مخرب»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۲۴، ش ۳.

طباطبایی پناه، سید علی و محمودی، علی (پاییز ۱۳۸۹)، «تأثیر قراردادهای همکاری ناتو و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه راهبرد*، سال نوزدهم، شماره ۵۵.

فلاحی، علی (تابستان ۱۳۸۵)، «مفهوم نوین استراتژیک و مأموریت‌های ناتو در قرن بیست و یکم»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۲۰، شماره ۲.

قوام، عبدالعلی و نقیب زاده، احمد (۱۳۸۳)، «فرصتها، تهدیدات و چالش‌های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران» *در امنیت بین الملل*، به کوشش: علی عبدالله خانی، جلد اول، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصرتهران.

«گزارش کمیته مطالعات خلع سلاح و عدم اشاعه، خلع سلاح ۵» (۱۳۸۸)، *پژوهشنامه*، شماره ۴۲، تهران، گروه پژوهشی بین المللی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

Babood, Abdullah (2005), "Dynamics And Dynamnants of the GCC State' s Foreign policy with Special Reference to the EU", in **Analyzing Middle East Foreign Policies and Relationship Europe**, London, Routledge.

Chatterjee, Charles (2010), *International Law and Diplomacy*, London, Routledge.

Cimbala, Stephen and Peter Forster (2010), **Multinational Military Intervention NATO Policy, Strategy and Burden Sharing**, USA: California university press.

Richard, W. Jones (1999), **Security, Strategy, and Critical Theory**, London, Lynne Reiner Publications.

Taliaferro. J W (2000), "Security Seeking under Anarchy", **International Security Review**, vol. 25.

G. D. H Cole: Selected Works (2011), "Socialist Economics", available at:
<http://www.nato.int>.
<http://gulfnews.com>
<http://www.acus.org>
<http://www.nato.int>
<http://gulfnews.com>

اولویت‌های سیاست خارجی و امنیتی اسرائیل در فضای نوین منطقه‌ای

محمد سهرابی^۱

عضو هیئت علمی دانشگاه عالی دفاع ملی و دانشگاه انتظامی

احسان جنتی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت ۹۴/۴/۹ - تاریخ تصویب ۹۴/۶/۲۷)

چکیده

از ابتدای تشکیل رژیم صهیونیستی رویکرد سیاست خارجی و امنیتی اسرائیل برآموزه‌های تحریف شده مذهبی، استراتژی گسترش سرزمین و شهرک‌سازی، دستیابی به عمق استراتژیک، فائق آمدن بر چالش‌ها و شکاف‌های درونی و در نهایت رسیدن به آرمان اسرائیل بزرگ به عنوان تمهیدی جهت تحقق وعده‌های تورانی، استوار بوده است. اکنون و پس از گذشت ۶۰ سال از تشکیل این رژیم و سپری نمودن جنگ‌های متعدد به ویژه جنگ ۳۳ روزه، همچنین وقوف به شکاف‌ها و چالش‌های درونی و خواست افکار عمومی مبنی بر برقراری و تامین امنیت، دولتمردان اسرائیل تصمیم به تغییر سیاست خارجی و امنیتی برای دستیابی به امنیت پایدار گرفته‌اند.

این تحول شامل تصمیم این رژیم برای عقب‌نشینی ارضی و تعریف مرز و تصحیح استراتژی‌های منطقه‌ای به جای اشغالگری، سلطه و سرکوب می‌باشد. بدیهی است که این تحول پیامدها و آثاری را برای منطقه و ایران به همراه خواهد داشت.

واژه‌های کلیدی: رویکرد سیاست خارجی و امنیتی، اسرائیل، صهیونیسم، منطقه خاورمیانه،

تغییر استراتژی

مقدمه

اگر چه سرزمین تاریخی فلسطین در دوران متمادی جایگاه اقوام و قومیت‌های فراوان و میزبان پیامبران الهی از جمله قوم یهود و حضرت موسی علیه‌السلام و پیامبران بنی اسرائیل بوده است، اما انبیاپی که در این سرزمین هدایت را برعهده داشتند با فراز و نشیب‌های بسیاری روبرو شدند و اختلاف و تشتت آراء، عقاید و افکار در میان یهودیان به جز در زمان زعامت حضرت داود و حضرت سلیمان (ع) مشهود بوده و پراکندگی و تفرق را در میان آنان رقم زده بود. در سده‌های اخیر رویکردی نوین که برخلاف اعتقاد سنتی یهود قائل به اقامه دولت یهودی و بازگشت به سرزمین موعود پیش از ظهور ماشیاح نجات‌بخش بود، پای به عرصه گذاشت.

بنیان‌گذاران و نظریه‌پردازان این نهضت با تمسک به آموزه‌های تحریف شده مذهبی، تشکیل کشور مصنوع اسرائیل را در راستای تسلط و حکمرانی قوم یهود در سرزمین موعود و برای تحقق وعده الهی می‌پنداشتند. آنان تشکیل دولت یهودی را وحدت بخش و رفع‌کننده سرگستگی و آوارگی قوم یهود قلمداد می‌کردند و از همان آغاز تاسیس دولت اسرائیل، این مساله مورد اختلاف نظر متفکران یهودی و علمای مذهبی قوم یهود بود. برخی از آنان تشکیل دولت یهودی در سرزمین فلسطین را برخلاف وعده الهی می‌پنداشتند و تشکیل آن را منوط به ظهور مسیح می‌دانستند، اما تفکر و ایده‌ای که غالب گردید، در واقع همان مبانی فکری و سیاسی بود که در قالب نهضت جهانی صهیونیسم از اواخر قرن نوزدهم میلادی آغاز شد و با سلسله تغییر و تحولات سیاسی نیمه نخست قرن بیستم و در ۱۴ می ۱۹۴۸ در قالب تشکیل دولت اسرائیل متجلی گردید.

بنیان فکری و سیاسی صهیونیسم از ابتدای تولد همواره مورد حمایت و همراهی دولت‌های غربی به ویژه انگلستان و بعد هم ایالات متحده امریکا بوده است. تشکیل و استمرار حیات دولت اسرائیل طی دهه‌های گذشته بدون حمایت گسترده جهان غرب

میسر نبود، ضمن اینکه آنان نیز در این پشتیبانی منافع خود را پیگیری نموده و به دنبال استفاده از فرصت پیش آمده برای نیل به اهداف خود بودند.

اشغال سرزمین فلسطین که به لحاظ تاریخی، انسانی، هویتی و از منظر حقوق بین‌الملل مردود بود با مسامحه و همراهی قدرت‌های آن زمان صورت گرفت و این امر آوارگی ساکنان سرزمین تاریخی فلسطین را در پی داشت.

پس از گذشت شش دهه از موجودیت رژیم اسرائیل همچنان مناقشه فلسطینی‌ها و اسرائیل به عنوان اساسی‌ترین مناقشه بین‌المللی، محور و کانون مناقشه جهان غرب و جهان اسلام می‌باشد و پس از دهه‌ها نقض مکرر حقوق فلسطینی‌ها، نظریه پردازان و هیات حاکمه اسرائیل و حامیان آنان دریافته‌اند که سیاست سرکوب و حفظ سرزمین اشغال شده، نمی‌تواند متضمن امنیت اسرائیل باشد، این در حالی است که فضای امنیتی و روانی منطقه خاورمیانه پس از شش دهه از موجودیت رژیم اسرائیل همچنان متأثر از تشکیل این رژیم است.

سلسله‌ای از تغییرات فکری، اجتماعی و جمعیتی در درون جامعه چند پاره اسرائیل در طی دهه اخیر مشهود بوده و بازتاب این تحولات در عرصه سیاسی نمودار شده است. در فضای نوین، ایده‌های تجدیدنظرطلبانه و منتقد به عملکرد صهیونیسم نیز رو به تزاید بوده و اعتراض به عملکرد دولت و ارتش علیه فلسطینی‌ها، رو به افزایش گذاشته است. تشکیل کشور فلسطین، دیگر نه به عنوان تهدید بلکه به عنوان نیازی امنیتی از سوی غالب افکار عمومی و سیاست‌مداران اسرائیلی نگریسته می‌شود. راه حل تشکیل دو دولت از سوی برخی از افراطیون راست‌گرا در اسرائیل و جنبش شهرک-نشینان غیرقابل پذیرش است و آنها همچنان اتوپیای صهیونیسم را در تداوم تسلط دولت اسرائیل بر سرزمین‌های اشغالی جست و جو می‌کنند.

با توجه به واقعیات و تحولات اشاره شده، خروج از سرزمین‌های اشغالی و توجه به تشکیل دولت فلسطینی بر هیات حاکمه و سیاست‌مداران اسرائیلی تحمیل شده است.

اسرائیل تلاش می‌کند تا خود مرزهای کشور فلسطین را براساس اخذ امتیازات حداکثری و دادن حقوق حداقلی به فلسطینی‌ها مشخص نماید. آنچه مسلم است تا زمانی که مسائل اصلی مناقشه، یعنی مساله آوارگان، مرزهای کشور مستقل فلسطین و سرنوشت بیت‌المقدس مشخص نگردد و اسرائیل به سیاست‌های اشغال‌گرایانه خود ادامه داده و حقوق فلسطینی‌ها استیفا نشود، انتظار دستاورد مشخصی از مذاکرات و توافقات احتمالی، انتظاری دور از دسترس خواهد بود.

این مقاله در صدد است با نگاهی به تحولات نوین به وقوع پیوسته در منطقه خاورمیانه، تغییر رویکرد سیاسی _ امنیتی اسرائیل را مورد واکاوی قرار دهد.

افزایش مطالبات اجتماعی

تغییرات گسترده سیاسی و فکری در طول چند دهه اخیر در گستره خاورمیانه و جهان عرب به وقوع پیوسته است. پنج دهه پیش جمال عبدالناصر رئیس جمهوری وقت مصر تلاش می‌نمود با تمسک به افکار و ایدئولوژی‌های سوسیالیستی و چپ و شعارهای پان عربیستی، بین کشورها و ملت‌های عرب وفاق و اتحاد ایجاد نماید. در آن زمان چنین به نظر می‌رسید که تحرکات ملی‌گرایان و پان عربیستی بر فعالیت جنبش‌ها و گروه‌های اسلام‌گرا در منطقه برتری دارد.

یکی از عواملی که همواره مورد استفاده رهبران کشورهای عربی برای توجیه وحدت و یکپارچگی و انسجام عربی قرار می‌گرفت، موضوع مناقشه و جنگ بین اعراب و اسرائیل و تجاوز اسرائیل به خاک سرزمین‌های عربی بود. پس از اشغال فلسطین در اواخر دهه ۴۰ میلادی و در طول جنگ‌های ادواری اعراب و اسرائیل در دهه‌های ۵۰، ۶۰ و ۷۰ میلادی، رهبران عرب با مقاومت آن چنانی در برابر حاکمیت و تسلط خود بر جوامع روبرو نبودند. در جنگ‌های سال ۱۹۵۶، ۱۹۶۷، ۱۹۷۳ اگر چه اسرائیل در پایان پیروز نبرد بود، اما افکار عمومی عربی رهبران خود را نه به دلیل عدم ایستادگی در برابر صهیونیست‌ها بلکه به دلیل عدم وحدت و انسجام کافی مورد

سرزنش قرار می‌دادند. (Golan, 2008, 2.)

اگر نگاهی کوتاه به سیر تحولات و تغییرات سیاسی و اجتماعی در جهان عرب در طول سالهای اخیر بیاندازیم مشاهده می‌گردد که، رهبران دولت‌های عربی خود را مواجه با خواست‌های اجتماعی و مطالبات مدنی و سیاسی جوامع خود می‌بینند. در مصر رژیم مبارک در حال جدالی آرام ولی مستمر با جبهه مخالفان خود از جانب احزاب اسلام‌گرا همچون اخوان المسلمین و گروه‌ها و احزاب سکولار و عرفی مانند جنبش کفایه می‌باشد. فضای سیاسی در لبنان طی چند سال گذشته و پس از ترور حریری و پایان حضور نظامی سوریه دستخوش تغییراتی گردیده است. در سوریه جامعه مدنی قبلاً خاموش و ساکت به دنبال ایفای نقش بیشتر در سطح جامعه است. در کویت و برخی کشورهای حوزه خلیج فارس پس از سال‌ها حکمرانی الیگارشی‌های موروثی، نیروهای اصلاح‌طلب به دنبال ایفای حقوق سیاسی و مدنی خود هستند، این مساله در انتخابات اخیر در کویت نیز مشهود بود. (مافی، ۱۳۸۵، ۱۱)

به نظر می‌رسد همگرایی و انسجام عربی به بیانیه‌های نشست‌های همراه با مناقشه اعضای اتحادیه عرب محدود گشته و شکاف بین جبهه عربی که با خروج مصر و اردن از جبهه ضد اسرائیل در اوایل دهه ۸۰ میلادی آغاز گردیده بود، بازتر و عمیق‌تر می‌شود. دولت‌های عربی هر یک و به میزانی متفاوت اصلاحات در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی را پذیرفته‌اند، ولی تمامی آنها به دموکراسی غربی همچنان حساس و بدبین هستند. (آریان، ۱۳۸۴، ۸)

یکی از عوامل اصلی تغییرات اجتماعی که با مطالبات سیاسی توأم است نقش تکنولوژی‌های جدید به خصوص در عرصه‌های ارتباطات و اطلاعات است. امروزه صدها ایستگاه ماهواره‌ای برنامه‌های خود را روزانه به میلیون‌ها مخاطب خود عرضه می‌کنند. این بمباران خبری و تبلیغاتی که با خود امواج فرهنگی سایر ملل را به همراه دارد توانسته است محرک نیروهای مدنی داخل جامعه در راستای تلاش برای ایفای

حقوق مدنی و سیاسی باشد. تاثیرگذاری شبکه‌های ماهواره‌ای و سایت‌های اینترنتی بر افکار عمومی غیرقابل اغماض است.

در دهه‌های دورتر یک رهبر عرب می‌توانست با یک سخنرانی یا یک بیانیه، حس مشترک را در بین جوامع و ملت‌های عرب ایجاد نماید. امروزه با انفجار اطلاعات و با دسترسی افراد با پایگاه‌های مختلف خبری هر کس می‌تواند برداشت خاص خود را نسبت به تحولات داشته باشد. (فرخزاد، ۱۳۸۳، ۱۰)

یکی از معدود خواست‌های مشترک بیشتر ملت‌های عرب را می‌توان انتظار پایان حکومت الیگارش‌ها موروثی دانست. «شفیق غربا» رئیس دانشگاه امریکایی کویت و تحلیل‌گر سیاسی معتقد است که، ملت‌های عرب در جوامع مختلف منطقه خواسته‌های مشترکی چون ثبات، توسعه، کار، امنیت و آموزش و فرهنگ مناسب، آزادی، سیستم بهداشتی مناسب و در مجموع جامعه‌ای شایسته و پیشرفته را دارند. غربا متذکر می‌شود که تنها راه مواجهه با فساد و استمرار جهل در جوامع عرب، احترام به دموکراسی البته در یک مسیر عربی و متناسب با ارزش‌ها و فرهنگ عربی می‌باشد. او معتقد است که صدای انقلابی آرام از جانب طبقه متوسط در منطقه شنیده می‌شود. (صادقی، ۱۳۸۴، ۶۴-۵۸)

افزایش قشر جوان تحصیل کرده و شهرنشین، دسترسی آسان به رسانه‌های خبری و جهانی و اینترنت، گسترش موج دموکراسی‌خواهی و ارتقاء آگاهی‌های اسلام سیاسی، خواست‌ها، و مطالبات مدنی را تشدید نموده است و باعث شکل‌گیری نسلی شده است که خواسته‌ها و آمال متفاوتی از اسلاف خود دارد. پایین‌ترین سطح مشارکت سیاسی، نبود نهادهای مدنی و غیرحکومتی، ضعف قانونگذاری، محدودیت‌های فرهنگی، قانونی و سیاسی برای زنان، عدم وجود مطبوعات مستقل، عدم وجود اقتصادی پویا و مولد، افزایش بیکاری و ضعف نظام قضایی و.. این نسل را بر آن داشته که برای آزادسازی‌های مدنی و ایجاد فضای بازتر، تلاش و فعالیت نمایند. (کارشناس، ۱۳۸۵، ۹) این تحولات اجتماعی، کشورهای عرب را مجبور به پذیرش راهکارهای اصلاحی کرده است، تا جایی

که حتی محافظه‌کارترین آنها یعنی عربستان نیز گام‌هایی در جهت مسیر اصلاحی برداشته است. این مسائل سبب شده است که کشورهای منطقه به نوعی بیشتر درگیر با مسائل درون جامعه خود شوند. در این میان، نقش جامعه روشنفکری حائز اهمیت است، جامعه روشنفکری در کشورهای عضو شورا در چند سال اخیر نقش مهمی را در تزریق تفکر مشارکت سیاسی و اجتماعی به لایه‌های فکری جامعه بر عهده داشته و همواره آغاز کننده و دنبال کننده خواست‌های مدنی داخلی جوامع عربی بوده است.

چشم‌انداز تحولات خاورمیانه طی دهه آینده

تحولات عمده در سیر تحولات جهانی و منطقه‌ای می‌تواند بر آینده سیاسی منطقه خاورمیانه تاثیرگذار باشد. این تغییر و تحولات می‌تواند به طور بالقوه روندهای سیاسی را در سطح منطقه و در رابطه با موضوع مناسبات بین جهان عرب و اسرائیل تحت تاثیر قرار دهد. در زیر به برخی از این تحولات اشاره می‌نماییم:

الف- تغییرات دموگرافیکی یا جمعیت‌شناختی

رشد سریع جمعیت در برخی از کشورهای منطقه در آینده می‌تواند تبعاتی برای ثبات کشورهای منطقه بر جای گذارد. نسل جدید دارای مطالبات و خواست‌های اجتماعی، مدنی و سیاسی متفاوتی در قیاس با نسل قدیم هستند. اولویت نسل جوان کشورهای منطقه، بهبود وضعیت معیشتی و شرایط مناسب اقتصادی است. (Chomsky, 2005, 1) رشد جمعیت با کاهش و ایجاد مشکلات اقتصادی و افزایش نرخ بیکاری همراه است که هر کدام از مسائل می‌تواند مشکلاتی را در پیش روی دولت‌های منطقه بر جای گذارد. این در حالی است که عدم موفقیت دولت‌ها برای پاسخ‌گویی به نیازهای جوانان، می‌تواند منجر به رادیکالیسم گردد.

ب- محدودیت سوخت‌های فسیلی و منابع طبیعی به خصوص منابع آبی

در دهه آینده نفت و گاز در غیاب انرژی‌های جایگزین همچنان مهم‌ترین جایگاه را در اقتصاد منطقه بازی می‌کند. یکی از تبعات رشد جمعیت، افزایش تقاضای منابع آب

می‌باشد که می‌تواند در آینده مناقشه‌انگیز باشد، (نهای، ۱۳۷۵، ۲۰۰-۱۹۹) به علاوه واردات زیاد فرآورده‌های نفتی از جانب بیشتر کشورهای منطقه می‌تواند تبعات منفی در اقتصاد کشورهای مزبور بر جای گذارد.

ج- پیشرفت علوم و تکنولوژی‌های جدید و پیشرفته

گسترش فناوری‌های مدرن و تکنولوژی‌های پیشرفته همزمان با انفجار اطلاعات در عرصه‌های مختلف ارتباطاتی می‌تواند به تبادل افکار و اندیشه‌ها و مبادله اخبار، اطلاعات و ایده‌ها بیانجامد. این تبادل اندیشه‌ها و دسترسی آسان به اطلاعات می‌تواند افکار عمومی را تحت تاثیر قرار دهد.

د- برخورد اقتصادهای دولتی وابسته با اقتصادی جهانی و جهانی شدن سرمایه

دولت‌های منطقه تاکنون سعی در انحصار و تمرکز بر عرصه‌های اقتصادی در داخل جوامع خودشان داشته‌اند. به دلیل نیاز مبرم به سرمایه‌گذاری خارجی و مبادلات تجاری و بازرگانی با جهان خارج، اقتصاد در کشورهای منطقه به سوی آزادسازی بیشتر و رقابتی شدن پیش می‌رود، در این راستا برخورد اقتصادهای کاملاً دولتی با اقتصاد جهانی می‌تواند برای دولت‌های منطقه چالش‌ها و معضلاتی را به همراه داشته باشد. (امینی، ۱۳۸۳، ۱۱)

ه- سرنوشت دولت‌های ملی

در اکثر دولت‌های منطقه نظام‌هایی توتالیتر و تمرکزگرا حاکم است و این در حالی است که روند تحولات جهانی به ویژه در زمینه‌های ارتباطاتی و فرهنگی می‌تواند به فرسایش قدرت دولت‌های ملی بیانجامد.

این تاثیرات پنجگانه‌ای که ذکر گردید می‌تواند روندهای سیاسی در آینده خاورمیانه و شکل مناقشات منطقه را تا حدودی نشان دهد. همان طور که در پیش آمد رقابت در مورد انرژی یکی از مناقشه برانگیزترین مسائل در آینده خاورمیانه خواهد بود. محدودیت منابع آب موضوعی دیگر از بعد محدودیت منابع طبیعی است، اما افزایش

رقابت‌های تسلیحاتی و موشکی نیز می‌تواند تهدیدکننده امنیت و ثبات منطقه باشد. (کروبونگارد، ۱۳۷۹، ۲۰-۱۸)

نقش ایالات متحده همچنان در دهه آینده در خاورمیانه نقشی اساسی است، امریکا در گذشته تلاش نموده و در آینده هم تلاش خواهد نمود که خود را عامل اصلی و تضمین کننده اصلی امنیت در سطح منطقه برای دول عرب به ویژه در منطقه حساس خلیج فارس نشان دهد.

نکته قابل اشاره دیگر، تلاش ملت‌های منطقه برای حفظ هویت بومی و دینی خود می‌باشد. اسلام به عنوان یک عامل هویت بخش محور حرکت نیروهای معترض به روندهای موجود در منطقه خواهد بود، اگر چه اسلام‌گرایان تندرو و بنیادگرایان مذهبی شانس کمتری نسبت به میانه‌روها برای حضور در ارکان قدرت از طریق مسالمت‌آمیز خواهند داشت و اسلام‌گرایان میانه‌رو و معتقد به مشی سیاسی توفیق بیشتری خواهند یافت. اسلام در دهه آینده نقش سیاسی پررنگ‌تری ایفا خواهد نمود و خواهد توانست ناسیونالیست‌های عرب سکولار و چپ‌ها را همچنان در حاشیه قرار دهد. ناسیونالیسم عرب محصول مبارزات پس از عصر استعمار بود و چپ‌ها نیز دنباله‌روی افکار مارکسیستی در فضای دوقطبی بودند، که با اضمحلال و انحلال افکار و ایده‌های پان عرب و چپ، اسلام سیاسی مدرن به فعالیت خود ادامه می‌دهد. (ایندیک، ۱۳۸۲، ۱۲)

در همین راستا می‌توان به چند روند اصلی در آینده منطقه خاورمیانه اشاره نمود:

الف- برخورد بین حاکمان و رهبران دولت‌ها با جامعه و نخبگان

تغییرات گسترده جهانی به دنبال خود تعریف متفاوتی از امنیت در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به دنبال خواهد آورد و مفهوم امنیت صرفاً به حوزه نظامی محدود نمی‌شود. مبارزه با فسادهای داخلی و مخالفت با الیت‌های حاکم، رشد جمعیت جوان، بیکاری و افزایش رسانه‌های جمعی هر کدام می‌تواند نشانگر تغییرات پیش رو در کشورهای منطقه باشد؛ (کرمی، ۱۳۸۴، ۱۴) تغییراتی صلح‌آمیز و یا انقلابی، از شواهد

چنین برمی آید که این تحولات در دهه آینده عمدتاً صلح آمیز و مدنی دنبال می شود و در مسیر دموکراسی و آزادسازی جامعه پیش می رود.

ب- خشونت بنیادگرایان سلفی

وهابیسم در عرصه سیاسی همچنان محدود ولی در عرصه های فرهنگی و نظامی به فعالیت خود ادامه می دهد. حملات تخریبی آنها الزاماً منحصر به منافع آمریکا و اسرائیل نمی شود و تداوم فعالیت آنها می تواند ثبات و امنیت دولت های منطقه را نیز به مخاطره اندازد.

ج- تشدید رقابت های تسلیحاتی متعارف یا غیرمتعارف

د- پیوندهای محکم تر کشورها با قدرت های خارجی

ه- تغییرات عمده در قیمت نفت

و- تغییرات عمده در عراق جدید و تاثیرات کلان آن بر محیط پیرامونی (Lieven,)

(2007, 1- 26)

چشم انداز همکاری های منطقه ای

تاکنون به جز روابط دو جانبه اقتصادی اسرائیل با چند کشور منطقه، همکاری های منطقه ای که اسرائیل نیز در آن حضور داشته باشد، موفق نبوده است. به منظور تقویت و همکاری های چند جانبه بین ۱۵ عضو اتحادیه اروپا (قبل از اضافه شدن اعضای جدید) و ۱۰ کشور ساحل مدیترانه در نشست که در سال ۱۹۹۵ در بارسلونا برگزار شد، پروسه ای موسوم به پروسه بارسلونا آغاز گردید. در نشست بارسلونا کشورهای عضو اتحادیه اروپا به دنبال افزایش همکاری ها و مبادلات خود با ۱۰ کشور الجزایر، مصر، اردن، اسرائیل، لبنان، مراکش، فلسطین، سوریه، تونس و ترکیه و یافتن زمینه های مشترک همکاری و تلاش برای مبارزه با تهدیدهای مشترک برآمدند. (Davis, 2002, 7)

یکی از زمینه های مورد اختلاف بین کشورهای عربی ساحل مدیترانه با شرکای اروپایی، تعریف متفاوت آنها از تروریسم بود. همین اختلاف دیدگاه باعث شده که پس از گذشت یک دهه از آغاز گفتگو، در عمل همکاری ها و مبادلات از سطح قبلی پیشرفت

چندانی نداشته باشد. (نانی، ۱۳۷۷، ۱۲۱)

اگر چه توافقاتی در زمینه مبارزه با مهاجرت غیرقانونی، مبارزه با قاچاق کالا و مواد مخدر و در مواردی کاهش تعرفه‌های گمرکی به دست آمده است، اما انتظارات به دلایل ساختاری هنوز برآورده نشده است. طرف‌های اروپایی، کشورهای عرب را به اصلاحات بیشتر در زمینه‌های داخلی تشویق می‌نمایند. (خدرلو، ۱۳۸۳، ۱۹) یکی از توافقات بین دو طرف، تاسیس منطقه تجارت آزاد اروپا - مدیترانه تا سال ۲۰۱۰ به منظور تقویت همکاری‌های تجاری و بازرگانی است، که می‌تواند به بزرگ‌ترین منطقه تجارت آزاد دنیا تبدیل شود. این در حالی است که با توجه به حضور اسرائیل در جمع کشورهای عرب ساحل مدیترانه و نوع نگاه اروپا به مناقشه فلسطینی‌ها و اسرائیل انتظار یک توافق پایدار در آینده بعید به نظر می‌رسد.

نکته قابل اشاره دیگر تلاش امریکا برای جلب حمایت کشورهای عرب منطقه خاورمیانه به لغو تحریم‌ها بر علیه کالاهای اسرائیلی و افزایش مبادلات اقتصادی بین اسرائیل و کشورهای عرب منطقه است. (محمودسهلی، ۲۰۰۰، ۱۷) اگر چه اسرائیل با ۵ کشور عرب مصر، اردن، مراکش، تونس و موریتانی روابط اقتصادی نزدیک دارد، اما با بیشتر کشورهای عرب روابط تجاری ندارد، در زمینه روابط سیاسی نیز به جز مصر و اردن و ترکیه کشور دیگری در منطقه روابط دیپلماتیک با تل آویو ندارد.

اتحادیه عرب در نشست مارس سال ۲۰۰۲ از پیشنهاد ملک عبدالله پادشاه عربستان مبنی بر شناسایی اسرائیل توسط اتحادیه عرب در ازای خروج اسرائیل از تمامی اراضی اشغالی سال ۱۹۶۷ و تشکیل دولت مستقل فلسطینی به پایتختی بیت‌المقدس حمایت کرد. چنین به نظر می‌رسد که در صورت خروج بیشتر اسرائیل از اراضی اشغالی در کرانه غربی کشورهای عرب آمادگی شناسایی اسرائیل را داشته باشد. (کاسیروف، ۱۳۸۷، ۷) اتحادیه عرب در اجلاس مارس سال ۲۰۰۷ نیز طرح صلح ابتکار عربی را، بار دیگر به اسرائیل پیشنهاد داد و دولت اولمرت بر خلاف دولت شارون، این طرح را

مثبت ارزیابی کرده است. (همان منبع، ۷)

در عرصه اقتصادی کشورهایی چون بحرین و قطر مبادلات بازرگانی محدود و بعضاً مخفی با اسرائیل دارند. در نوامبر سال ۲۰۰۵ عربستان در حین مذاکرات خود برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی متعهد شد که تحریم اقتصادی علیه اسرائیل را لغو کند. به رغم این تعهد، عربستان سال ۲۰۰۶ میزبان نهمین نشست سالانه تحریم اسرائیل در جدّه بود که با اعتراض شدید آمریکا مواجه شد. همچنین منابع گمرکی در جدّه و فرودگاه ملک عبدالله اعلام کردند که کالاهای اسرائیلی حق ورود به خاک عربستان را ندارند. (فتحعلی، ۱۳۸۶، ۲۱)

علی‌رغم اعلام این تحریم‌ها گزارشاتی در مورد وجود کالاهایی که با مارک اسرائیل در ریاض و شهرهای امارات متحده عربی منتشر می‌شود، بیان می‌گردد، محصولات اسرائیلی از طریق کشورهای ثالث مانند قبرس و یا هلند به کشورهای عربی وارد می‌شود. دولت آمریکا طی چند سال اخیر درصدد امضای توافقنامه‌های تجارت آزاد با کشورهای عربی همچون مصر، بحرین، امارات، عمان و قطر بوده است، باید توجه نمود که آمریکا از این راه کشورهای عربی را به اصلاحات اقتصادی درونی و تسهیل در مبادلات تجاری با جهان خارج تشویق می‌کند. (همان منبع، ۲۱)

نگاهی به روابط ترکیه و اسرائیل

دولت عثمانی همواره پناهگاه ایمنی برای یهودیانی بود که در اروپا مورد آزاد و اذیت قرار داشتند. در قرن هفدهم میلادی اکثر یهودیان جهان در امپراتوری عثمانی زندگی می‌کردند. آشنایی یهودیان با زبان‌های غربی و علاقه آنان به تجارت و تجربیات آنها در امور مالی و صرافی، همچنین ارتباط آنان با دیگر کشورها موجب گردید تا آنان مسئولیت‌های متعددی را در دولت عثمانی برعهده گیرند. در اواخر دوره عثمانی یعنی در اوایل قرن بیستم، با وجود افزایش جمعیت یهودیان آنها در شورش ترک‌ها علیه حکومت مرکزی شرکت نکردند و پس از تاسیس جمهوری ترکیه نیز براساس پیمان

«لوزان»، حقوق و امتیازات اقلیت‌های ترکیه و از جمله یهودیان محترم شمرده شد. روابط نزدیک و مسالمت‌آمیز ترک‌ها و یهودیان به میراثی مبدل گردید که اتحاد و دوستی آنها را تا به امروز تداوم بخشیده است. دولت ترکیه به رغم آن که در سال ۱۹۴۷ مخالفت خود را با تقسیم فلسطین اعلام داشت، اما اولین کشور مسلمانی بود که در مارس سال ۱۹۴۹ یعنی چند ماه پس از تشکیل دولت یهود، اسرائیل را به رسمیت شناخت. (ملکی، ۱۳۷۷، ۴۲-۴۱)

عواملی مانند فشار افکار عمومی داخلی، اوضاع ویژه منطقه، حساسیت کشورهای عربی نسبت به ترکیه به علت رابطه با اسرائیل و... باعث گردید که در خلال سال‌های دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰ میلادی روابط اسرائیل و ترکیه با محدودیت‌هایی رو به رو باشد. (روشندل، ۱۳۷۷، ۱۱۰)

رابطه اسرائیل و ترکیه که از ماهیتی استراتژیک برخوردار است، به نظریه همکاری میان کشورهای غیرعرب منطقه که دارای منافع استراتژیک مشترک هستند، مربوط می‌شود. (رحمانیان، ۱۳۸۴، ۱۰) به علاوه روابط گسترده ایران و اسرائیل در قبل از انقلاب اسلامی نمودی دیگر از این رویکرد است. نگرانی‌های مشترک آنکارا و تل‌آویو در زمینه‌ها و موضوعات گوناگون از قبیل قرار گرفتن در منطقه‌ای کاملاً عربی، درگیر بودن با گروه‌های مبارز و مسلح، محدودیت در استفاده از منابع آبی و... را نیز می‌توان در اتحاد و نزدیکی دو کشور موثر دانست. (Lochery, 2005, 54)

اما اصلی‌ترین نکته در روابط ترکیه و اسرائیل که بر دیگر مسائل امنیتی، سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی تفوق دارد و در طول دهه‌های اخیر نیز مشهود بوده است، در یک راستا قرار داشتن دیدگاه‌های آنکارا و تل‌آویو نسبت به مساله اسلام‌گرایی است. (Vest, 2002, 2)

از یک سو ترکیه صرف نظر از احزاب راست‌گرا مانند «مام وطن» و «راه راست» یا احزابی چون «رفاه»، «عدالت و توسعه» با ریشه‌های اسلامی، به دلیل داشتن حکومت

لائیک در منطقه خاورمیانه با حکومت‌های منطقه به ویژه دولت‌های عرب موجود در خاورمیانه روابط سردی داشته است و از سوی دیگر، اسرائیل نیز به دلیل اشغال سرزمین فلسطین و موجودیتی نامتجانس از نظر مذهبی و فرهنگی، در میان کشورهای منطقه جایگاه نداشته است. (خطیب‌زاده، ۱۳۸۱، ۴۲۰-۴۰۷)

هیات حاکمه ترکیه هویت اسلامی را در سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی خود وارد نکردند، یا به عبارت دیگر ترک‌ها اسلام را به عنوان عنصر تعیین‌کننده اصلی در سیاست خارجی خود قلمداد نمی‌کردند، اگر چه رهبران ترکیه در گذشته به طور موردی مانند برخی رویکردهای «اوزال» در دهه ۱۹۸۰ و «اربان» در دهه ۱۹۹۰ و در حال حاضر و در پی موفقیت‌های سیاسی حزب حاکم اسلام‌گرای عدالت و توسعه، در اتخاذ سیاست‌های خود از عنصر اسلامی بودن برای بهره‌برداری از فرصت‌های به دست آمده استفاده کرده‌اند.

اسرائیل از نزدیکی بیشتر با ترکیه، علاوه بر استفاده از ظرفیت‌های منطقه‌ای ترکیه در ابعاد سیاسی و اقتصادی، تلاش می‌نماید از نفوذ ایران در کشورهای پیرامونی از طریق گسترش همکاری با آنکارا جلوگیری نماید. (شاه کرمی، ۱۳۸۰، ۱۳)

تاثیرات جنگ عراق

عراق یکی از کشورهای بود که اسرائیل از آنها به عنوان «تهدید جبهه شرقی» نام می‌برد. این جبهه شرقی به لحاظ جغرافیایی شامل سوریه، اردن، عراق و عربستان سعودی می‌شد. ارتش عراق در طول چند دهه گذشته علاوه بر جدال با تهدیدهای داخلی که دولت مرکزی را تهدید می‌کرد، به ویژه از جانب کردها و شیعیان ناراضی، دو بار نیز به خاک همسایگان خود تجاوز نمود. عراق نسبت به ایران از نظر جغرافیایی فاصله کمتری با اسرائیل دارد و اگر چه عراق در جنگ‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۶۷ واحدهایی را به کمک سوریه و مصر و اردن اعزام کرد، ولی به طور مشخص وارد جنگ با اسرائیل نشده بود. (Mekay, 2004, 2)

اولین رویارویی مستقیم عراق و اسرائیل به حملات موشکی عراق در حین جنگ اول خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ مربوط می‌شد که عراق به منظور جلب افکار عمومی عرب دست به این اقدام زد، این پاسخی را از جانب اسرائیل به دنبال نداشت. (Weston, 2002, 2) پس از حملات موشکی در سال ۱۹۹۱، اسرائیل تهدید عراق را ملموس‌تر از گذشته احساس نمود، این در حالی است که پیش از این واقعه نیز اسرائیل در سال ۱۹۸۲ تاسیسات هسته‌ای عراق را بمباران نموده بود. (Ibid, 2)

عراق پس از تحمل ۱۲ سال تحریم‌های گسترده از جانب سازمان ملل شرایط دشواری را تجربه نمود و اسرائیل دیگر عراق را به عنوان تهدیدی بالقوه و نگران کننده نمی‌دانست، اما با این وجود اسرائیل همواره خطر سلاح‌های موشکی و بیولوژیکی و شیمیایی عراق را گوشزد و آن را بزرگنمایی می‌نمود.

در اوایل سال ۲۰۰۳ و پس از سقوط صدام، اسرائیلی‌ها تلاش نمودند چنین نشان دهند که عراق سلاح‌ها و جنگ‌افزارهای خود را به سوریه انتقال داده است تا از این طریق فشار را تحت فشار قرار دهند. (Asher, 2003, 3)

سقوط صدام و شکست عراق، تهدیدی ثانویه را از روی به روی اسرائیل برداشت. عراق در اوایل سال ۲۰۰۳ و در هنگام حمله امریکا نمی‌توانست تهدیدی جدی و اولیه برای امنیت اسرائیل باشد، عراق اگر چه از مبارزات فلسطینی‌ها حمایت می‌کرد ولی حمایت صدام در قیاس با منابع مالی دیگر محدود بود.

اسرائیل از سقوط حزب بعث عراق سود برد. با شکست حزب بعث عراق، یکی از ستون‌های اصلی جهان عرب در هم شکسته شد. (Ibid, 2) چنین به نظر می‌رسد که دولتمردان عراقی تلاش می‌کنند مواضع عراق جدید در مورد اسرائیل و مسئله فلسطین را در قالب موانع کلی اتحادیه عرب دنبال کنند.

ناکامی امریکا در نیل به اهداف خود در طرح خاورمیانه بزرگ و مواجه با مشکلات و موانع بسیار در راه ثبات‌سازی و برقراری امنیت در عراق، بار دیگر کاخ سفید را برای

احیای مذاکرات صلح ترغیب نموده است. دیپلماسی فعال امریکا در دوران کلینتون در باب احیای مذاکرات صلح طرفین مشهود بود، اما با روی کار آمدن جمهوری خواهان و ریاست جمهوری بوش در ژانویه سال ۲۰۰۱، دولت امریکا تا مدت‌ها نسبت به مناقشه بی تفاوت بود و به حمایت یک جانبه از اسرائیل شدت بخشیده بود. (Gold, 2007, 4)

دولت آمریکا اگر چه در اواسط سال ۲۰۰۲ به همراه اتحادیه اروپا، روسیه و سازمان ملل طرح صلح نقشه راه را تدوین نمود، اما در عمل تلاش چندانی برای فشار به طرف اسرائیلی برای پایبندی به تعهدات خود انجام نمی‌داد، رئیس جمهور امریکا در سخنرانی ۴ ژوئن سال ۲۰۰۲ خواستار راه حل مناقشات بر پایه تشکیل دو دولت گردید و در سخنرانی ژوئن سال ۲۰۰۷ نیز خواستار تشکیل نشست بین‌المللی برای صلح خاورمیانه گردید و مجدداً بر راه حل دو دولت تاکید نمود. (Baroud, 2008, 3)

اروپا و جهان عرب امیدوارند که موقعیت کنونی امریکا در خاورمیانه سبب رغبت بیشتر ایالات متحده برای کمک به حل مناقشه خاورمیانه شده باشد.

جنگ ششم

دولت اسرائیل به ریاست اهود اولمرت، چند ماه پس از بر روی کار آمدن وارد جنگی ۳۳ روزه با حزب... لبنان گردید. به اذعان اکثر تحلیل‌گران، بخش اعظم افکار عمومی و مقامات سیاسی و نظامی در منطقه و حتی در داخل اسرائیل، نتیجه این جنگ، عدم دستیابی به اهداف اعلام شده و شکست قدرت نظامی ارتشی بود که تا قبل از آن داعیه شکست‌ناپذیری داشت. آنچه پس از آتش بس و در پایان جنگ در صحنه داخلی اسرائیل مشاهده گردید علاوه بر وجود نوعی جو یاس و شکست در بین افکار عمومی، رویارویی مجدد جبهه راست‌گرایان سیاسی و بنیادگرایان مذهبی با نخست‌وزیر و کابینه وی بود. (کسرای، ۱۳۸۶، ۱۴) پس لرزه‌های جنگ ۳۳ روزه فضای همواره ملتهب و ناآرام سیاسی اسرائیل را دستخوش تغییرات جدی نموده و باعث تقویت مواضع نیروهای دست راستی در اسرائیل شد بطوری که می‌توان شاهد تغییرات احتمالی

رویکردهای امنیتی و سیاسی اسرائیل در سطح منطقه در آینده بود.

در روزهای پس از جنگ بر روی دیوارهای پناهگاه‌های تخریب شده در شمال اسرائیل، این جمله نوشته شده بود. «آریل بیدار شو، اهود در کماست.» (ثابتی، ۱۳۸۶، ۱۳) این جمله کوتاه بازتاب نوع نگاه جامعه اسرائیل بود که دولت اسرائیل را در دستیابی به اهداف اعلام شده‌اش یعنی نابودی حزب ا.. و خلع سلاح جنبش مقاومت، ناموفق و شکست خورده می‌داند. با نگاهی به تاریخ جنگ‌های ادواری اسرائیل و اعراب این نکته مشخص می‌گردد که اسرائیل در تمامی این جنگ‌ها، حداکثر امتیازات نظامی مدنظر خود را در حداقل زمان ممکن به دست می‌آورد. در جنگ سال ۱۹۵۶ یا بحران کانال سوئز، جنگ شش روزه ۱۹۶۷، جنگ اکتبر ۱۹۷۳ و حمله نظامی به لبنان در سال ۱۹۸۲، اسرائیل توانست جنگ را در مدت چند روز به نفع خود به پایان برساند و به موقعیت‌های نظامی قابل توجهی نیز دست یابد. (Hamid, 2006, 4) یکی از مبانی استراتژیک اسرائیل جلوگیری از شکل‌گیری همزمان درگیری در دو جبهه داخلی یعنی شورش و قیام فلسطینی‌ها و جنگ با محیط پیرامونی بوده است.

فضای سیاسی در اسرائیل طی چند سال گذشته و پس از ارائه طرح آریل شارون در آوریل سال ۲۰۰۴، مبنی بر خروج اسرائیل از شهرک‌های یهودی‌نشین در نواز غزه به کلی دگرگون گردید و به زعم برخی تحلیل‌گران «زلزله‌ای سیاسی» در اسرائیل اتفاق افتاد. (چامسکی، ۱۳۸۷، ۱۰)

به موازات این تغییرات اجتماعی و سیاسی در داخل، اسرائیل با معادلات تازه‌ای نیز در سطح منطقه مواجه گردیده بود. پس از تحولات سیاسی گسترده در سطح منطقه خاورمیانه و تلاش آمریکا به عنوان اصلی‌ترین و مهمترین حامی اسرائیل به منظور تغییر در جغرافیای سیاسی منطقه خاورمیانه، دولت یهود در پی تدوین سیاست‌های نوین امنیتی متناسب با شرایط جدید داخلی و منطقه‌ای برآمد. در چنین فضایی، اسرائیل تهدیدی قریب‌الوقوع علیه امنیت سرزمینی خود از جانب اعراب احساس نمی‌کرد و

مهمترین تهدید خود را ایران و نیز نیروها و جریان‌های حامی ایران در سطح منطقه و به طور مشخص حماس و حزب ا.ا. می‌دید. (Kelly, 2006, 5) در چنین فضای منطقه‌ای و پس از انتخابات ژانویه سال ۲۰۰۶ در فلسطین و پیروزی چشمگیر حماس به عنوان جنبشی که اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناخت و خواستار نابودی آن بود، اسرائیل با معادله‌ای متفاوت مواجه گردید.

از سوی دیگر، اسرائیل همچنان حزب ا.ا. لبنان را تهدید مهم و اصلی برای خود می‌پنداشت و انتظارات خود و امریکا را از جریان‌ات و تحولات سیاسی در لبنان ناکام مانده ارزیابی می‌کرد. اسرائیل از افزایش توانایی‌های نظامی حزب ا.ا. پس از خروج نیروهای ارتش اسرائیل در مه ۲۰۰۰ از جنوب لبنان، آگاه بود و از بابت افزایش نقش و جایگاه حزب ا.ا. در فضای داخلی لبنان احساس نگرانی می‌کرد. اسرائیل قطعنامه ۱۵۵۹ را که خواستار خلع سلاح حزب ا.ا. شده بود ناکارآمد می‌دانست (OpallRome, 2001, 2) و منتظر فرصت و بهانه‌ای برای تسویه حساب با حزب ا.ا. بود.

اسرائیل همزمان با درگیری‌های غزه که به دنبال گروگانگیری یک سرباز اسرائیلی واقع گردید، خود را مواجه با عملیات حزب ا.ا. دید. واکنش اسرائیل به حمله حزب ا.ا. به یک پایگاه نظامی، سخت و نامتناسب بود. اولمرت پس از آغاز جنگ در نشست کنست، هدف اسرائیل را نابودی کامل حزب ا.ا. و خلع سلاح این جنبش عنوان کرد و بر دستیابی به اهداف نظامی تاکید نمود. (Schwartz, 2007, 3) مقاومت نیروهای حزب ا.ا. در نبردی ۳۳ روزه قابل توجه بود. اسرائیل با استفاده از بمباران‌های هوایی توانست اهداف متعدد و غالباً غیرنظامی را در لبنان نابود سازد و بخش عظیمی از زیرساخت‌های لبنان را از بین ببرد، اما در نبردهای زمینی موفق به شکست نیروهای حزب ا.ا. نگردید. حزب ا.ا. با پرتاب نزدیک به ۴۰۰۰ موشک میان برد به عمق خاک اسرائیل برای اولین بار موفق گردید به عنوان یک نیرو و جنبش عربی چندین شهر و شهرک اسرائیلی و به ویژه بندر اقتصادی و مهم حیفا را در ترس، ناامنی و رکود فرو

برد. (محتشم، ۱۳۸۶، ۹) هر چه از آغاز جنگ می‌گذشت استراتژی نظامی اسرائیل در حمله به لبنان برای اسرائیلی‌ها مبهم‌تر جلوه می‌نمود.

اسرائیل اگر چه توانست با حمایت امریکا و انگلیس از برقراری آتش‌بس زود هنگام جلوگیری کند و حملاتش را ادامه دهد، ولی بعد از ۳۳ روز نبرد و پس از صدور قطعنامه ۱۷۰۱، آتش‌بس را پذیرفت. نظرسنجی‌های منتشر شده نشان می‌داد که اکثر اسرائیلی‌ها از جنگ حمایت می‌کنند، برخلاف نظر آنها در مورد درگیری‌ها در غزه، پس از آتش‌بس نیز ۷۰٪ از آنان مخالف پذیرش آتش‌بس بدون آزادی اسرا و خلع سلاح حزب‌ا.. بودند. (هدایتی، ۱۳۸۶، ۱۰) اولمرت مدعی بود که قطعنامه ۱۷۰۱ یک پیروزی دیپلماتیک برای اسرائیل به حساب می‌آید و اجرای دقیق آن را به معنای محدودیت حوزه عملیاتی حزب‌ا.. یعنی غیرنظامی شدن جنوب رودخانه لیطانی، ایجاد امنیت در مرزهای شمال اسرائیل و تقویت و بسط حاکمیت دولت لبنان بر تمام خاک آن کشور می‌دانست. این توجیحات اولمرت برای افکار عمومی در اسرائیل و به خصوص نیروهای دست راستی و تندرو به هیچ وجه قانع کننده نبود. (همان منبع، ۱۰) اولمرت، امیر پرتز، وزیر دفاع وقت و دان هالوتز، رئیس وقت ستاد مشترک ارتش، مورد انتقاد طیف مخالفان قرار گرفتند، افکار عمومی عملکرد ارتش و وزات دفاع را ضعیف توصیف نمودند و از نحوه مدیریت جنگ ناراضی بودند. منتقدان پرتز بر این نکته تاکید دارند که وی بدون هیچ گونه سابقه نظامی تصدی وزارت دفاع را برعهده گرفته است. به دنبال انتقادات فزاینده، اولمرت خواستار تشکیل کمیته تحقیق مستقلی برای بررسی عملکرد دولت گردید. گزارش کمیسیون تحقیق جنگ، موسوم به گزارش «وینوگرا» با اذعان به شکست اسرائیل در مواجهه با حزب‌ا.. و ناکارآمدی اولمرت، پرتز و هالوتز خواستار بازبینی و کارآمدی استراتژی امنیت ملی اسرائیل گردیدند. (حسینی، ۱۳۸۶، ۱۱)

حزب کادیم و اولمرت پس از انتشار این گزارش در وضعیتی لرزان و شکننده قرار

گرفت. می‌توان گفت دولت کنونی اسرائیل پس از جنگ با حزب‌ا. تحت فشار راستگراها برای پیگیری اهدافی که در انتخابات پارلمانی اعلام کرده بود با مشکلاتی افزون‌تر از قبل مواجه خواهد شد، اما به نظر نمی‌رسد که تحولات اخیر پس از جنگ اخیر لبنان، به طور اساسی بر تغییر رویکردهای امنیتی اسرائیل درخصوص تعیین مرزهای مشخص، تکمیل دیوار حائل و عقب‌نشینی از بخش‌هایی از کرانه غربی در کوتاه مدت تاثیر گذاشته باشد، اما اثراتی را در تغییر رویکرد این رژیم در میان مدت بر جای خواهد گذاشت.

تاریخ اسرائیل نشان می‌دهد هر حزب و یا شخصی که به گمان افکار عمومی و نیروهای دست راستی تندرو، امتیازی را در قالب طرح‌های صلح و یا عقب‌نشینی‌های ارضی به طرف عربی بدهد با پایان حیات سیاسی خود، مانند باراک و یا پایان زندگی خود، مانند رابین و به نوعی شاورن، نزدیک می‌شود. (Benozadok, 2002, 140-142) اسرائیل همواره دغدغه بقا و نابودی خود را داشته است و بیش از هر چیز به امنیت خود می‌اندیشد. افکار عمومی اسرائیل از عملکرد دولت و ارتش اسرائیل در جریان جنگ اخیر ناراضی است و تاوان این امر را نیز دولت و ارتش، نه در کوتاه مدت بلکه در میان مدت خواهند پرداخت.

شکست هیمنه نظامی ارتش اسرائیل، ارتشی که تا پیش از این تحولات از موضعی قدرتمندانه به خود و از موضعی تحقیرآمیز به اعراب می‌نگریست مهمترین دستاورد حزب‌ا. می‌باشد. اسرائیل می‌تواند ادعا کند که حزب‌ا. محدود شده است و حاکمیت دولت لبنان بسط یافته است، اما واقعیت آن است اسرائیل با بن‌بست سیاسی و نظامی در داخل مواجه شده و حزب‌ا. همچنان پایدار مانده است.

در مجموع، می‌توان گفت فضای سیاسی در اسرائیل دستخوش تغییراتی خواهد شد و کادیم‌ها برای پیشبرد برنامه‌های خود در آینده با چالش‌هایی مواجه خواهد گردید، اما برنامه‌ها و رویکردهای امنیتی خود را که مورد وفاق افکار عمومی نیز می‌باشد، دنبال خواهد کرد. تضعیف و یا تقویت نقش، تاثیرگذاری و جایگاه حزب‌ا. در داخل لبنان به

طور مستقیم می‌تواند بر استحکام و یا بی‌ثباتی دولت اولمرت تاثیر بگذارد. افزایش فعالیت نیروهای مخالف لبنانی در قالب جنبش ۱۴ مارس و تاکید برخواست گذشته خود مبنی بر خلع سلاح نیروی مقاومت می‌تواند دولت اسرائیل را خشنود سازد. ضعف مدیریت دولت و عملکرد ارتش می‌تواند موضع نیروهای دست راستی را تقویت کند، اما احتمال حضور مجدد آنها در عرصه سیاسی با انتخابات زود هنگام بعید به نظر می‌رسد.

برخی بر این باورند که جنگ ۳۳ روزه یک جنگ نیابتی بود و نتیجه آن شکست سیاست‌های منطقه‌ای امریکا و اسرائیل و عقیم ماندن طرح خاورمیانه جدید و پیروزی حامیان منطقه‌ای حزب‌ا. و تقویت جایگاه و تاثیرگذاری جنبش مقاومت در صحنه سیاسی لبنان بود. اسرائیل پس از جنگ با معادله جدیدی در منطقه مواجه گردید اما به دلیل مواضع کشورهای تاثیرگذار عرب در طول جنگ پیش از آن اسرائیل به دنبال آن است که از پیشرفت پیش آمده در راستای نزدیکی خود با جهان عرب سود جوید. این سیاست اسرائیل کاملاً در راستای تلاش امریکا برای ایجاد اجماع عربی بر علیه ایران می‌باشد. (رحمانی، ۱۳۸۶، ۱۱) اسرائیل به منظور نابودی حزب‌ا. و تامین امنیت مرزهای شمالی خود با طرح و نقشه قبلی تهاجم گسترده‌ای را به لبنان آغاز نمود. اما پس از ۳۳ روز جنگ تمام عیار و نامحدود به هیچ یک از اهداف نظامی و سیاسی خود دست نیافت. بنابراین پس از پایان نبرد، ضریب امنیت ملی اسرائیل علیه ابعاد نظامی، سیاسی و اقتصادی آن نقش یافت. ناکامی ارتش و شکست راهبردها و تاکتیک‌های نظامی، مهمترین اصل امنیت ملی اسرائیل پس بازدارندگی را متزلزل ساخت. به تبع آن، با تقویت جایگاه رقبای اسرائیل و فراگیری گفتمان مقاومت و مبارزه در سطح منطقه، احتمال و امکان به کارگیری نیروی نظامی از سوی دشمنان اسرائیل افزایش یافته است. در بعد سیاسی نیز در اثر بی‌اعتمادی ملی به ارتش، نیروی نظامی، نظام سیاسی و ایدئولوژی صهیونیسم، امنیت ملی تضعیف شده است. اقتصاد اسرائیل نیز متحمل خسارات و زیان‌های گسترده‌ای گردیده است.

اسرائیل برای جبران ناکامی نظامی در لبنان سناریوها و گزینه‌های مختلفی پیش رو داشته است، اول، بلافاصله پس از پایان مخاصمات و صدور قطعنامه ۱۷۰۱ شورای امنیت تلاش کرده است تا از طریق دیپلماسی و راه حل سیاسی اهداف خود را تامین نماید. سپس حمایت از مخالفان حزب.. در صحنه سیاسی لبنان که خواهان خلع سلاح حزب.. می‌باشند، در این راستا تحلیل می‌شود. سوم شکست اسرائیل در عرصه نظامی ممکن است آن را به سوی انتخاب گزینه سیاسی و احیای روند صلح با اعراب به ویژه سوریه و لبنان سوق دهد. مهمترین پیامد جنگ ۳۳ روزه برای اسرائیل بازسازی قدرت نظامی و بازبینی راهبرد امنیت ملی جهت مقابله با تهدیدات نامتفاران و جنگ‌های چریکی خواهد بود، زیرا در طول جنگ آشکار گردید که تسلیحات، نیروها و دکترین نظامی اسرائیل از تناسب و کارایی لازم برای مقابله با این تهدیدات برخوردار نیستند.

پیامدهای جنگ و تغییر سیاستهای کابینه اولمرت

جنگ ۳۳ روزه پیامدهای گسترده‌ای برای جامعه و ساختار سیاسی، نظامی و اجتماعی اسرائیل به همراه داشت. در حوزه ساختار حکومتی، اسرائیل با افول جایگاه احزاب حاکم مواجه گردید. کادیم که به همراه احزاب کارگر، شاس و بازنشستگان به رهبری اولمرت، احزاب حاکم را تشکیل می‌دهند با افول محبوبیت مواجه شدند. براساس نظرسنجی انجام شده توسط پژوهشکده «گلوبزاسمیت» ۵۳ درصد اسرائیلی‌ها معتقد بودند که ارتش در حمله به لبنان شکست خورده است و ۶۰ درصد از کسانی که به کادیم و کارگر رای داده بودند، اظهار داشتند که در آینده به آنان رای نخواهند داد. (لعلی، ۱۳۸۷، ۱۵)

پیامد دیگر، درخواست‌های مکرر برای تشکیل کمیته تحقیق با هدف بررسی عوامل شکست بود. در همین راستا کمیته‌ای به رهبری «لیپکین شاهاک» تشکیل گردید، که با دستور اولمرت این کمیته منحل شده و کمیته‌ای به ریاست «الیاهو وینوگراد» تشکیل شد. کمیته وینوگراد پس از چند ماه بررسی و بازجویی از ۷۰ نفر از جمله خود

اولمرت، پرتز و دان هالوتس رئیس وقت ستاد مشترک ارتش، گزارش اولیه خود را منتشر نمود. (صادقی‌زاده، ۱۳۸۶، ۸) مهمترین بخش این گزارش خطاب به نخست وزیر، وزیر وقت دفاع و رئیس وقت ستاد مشترک ارتش به عنوان عاملین شکست بود، صورتی که آنان را مسئول این فرجام دانست. (همان منبع، ۸)

انتشار این گزارش با واکنش‌های شدید داخلی و میان احزاب و سران حکومتی اسرائیل همراه شد و موجبات کاهش شدید پایگاه اجتماعی اولمرت، پرتز و هالوتس را فراهم نمود. هالوتس که قبلاً استعفا داده بود و فشارها به اولمرت برای تغییر پرتز افزایش یافت. این در حالی است که ۲ تن از نمایندگان کنست یعنی «آویگدور اسحاقی» و «ایتان کابل» نیز استعفا دادند و کادیم با کاهش محبوبیت مواجه شده و اختلافات در این حزب بالا گرفت، به نحوی که اولمرت به همراه وزارت دفاع و نظامیان خواستار اعمال سیاست «مشت آهنین» در برابر حزب... بود، ولی لیونی وزیر امور خارجه و زیرمجموعه‌اش با تهیه و تدوین «استراتژی خروج» خواهان پیگیری منافع ملی دولت خویش از مجرای غیر از جنگ بودند. لیونی روش دیپلماتیک را برای آزادی اسرای اسرائیلی، صدور قطعنامه جدید از سوی شورای امنیت برای جایگزینی با قطعنامه ۱۵۵۹ و اعزام ارتش لبنان به جنوب و خلع سلاح حزب... و تحریم تسلیحاتی آن و .. پیشنهاد نمود و همراه با برخی مخالفین اولمرت خواستار استعفای نخست وزیر شد، بطوری که اولمرت به لیونی هشدار داد که، نمی‌تواند همزمان هم منتقد باشد و هم در پست وزیر امور خارجه. (Aoun, 2006, 3)

از دیگر پیامدهای جنگ ششم که در پیش هم بدان اشاره شد، کنارگذاری طرح الحاق یا طرح مربوط به تجمیع شهرک‌های پراکنده موجود در کرانه باختری با هدف واگذاری این منطقه به تشکیلات خودگردان بود. (منتظری، ۱۳۸۶، ۱۰) همین طرح و شعار بود که باعث پیروزی کادیم به عنوان حزبی نوپا در عرصه سیاسی اسرائیل گردید، اما این طرح با وقوع جنگ از دستور کار دولت اسرائیل خارج گردید.

پیامد دیگر جنگ برای اسرائیل شکست بی سابقه ارتش در نبرد و در برابر حزب‌ا.. بود، یعنی عدم تحقق اهداف اعلامی سیاست‌مداران اسرائیل. ضربات سنگین به ارتشی که خود را پنجمین ارتش بزرگ دنیا معرفی می‌نمود؛ شامل غرق شدن ناوچه پیشرفته ساعر در مدیترانه، کشته شدن حدود ۱۲۰ نظامی، انهدام ده‌ها دستگاه تانک پیشرفته مرکاوا و چندین بالگرد و ناکامی کماندوهای اسرائیلی و عملیاتهای هلی‌برد نیروها به داخل خاک لبنان و ...، که از مصادیق ناتوانی ارتش اسرائیل در جنگ با حزب‌ا.. بود.

متعاقب این حوادث برخی فرماندهان نظامی ارتش از جمله «اودی آدام» فرمانده جبهه شمالی نبرد با حزب‌ا.. و دان هالوتس، رئیس ستاد مشترک ارتش، استعفا دادند همچنین پرتز در انتخابات درون حزبی از باراک شکست خورد. (علیخانی، ۱۳۸۶، ۱۲) جنگ اخیر خسارات بسیار اقتصادی و اجتماعی نیز برای اسرائیل به دنبال داشت. از جمله آسیب ۱۱ هزار منزل، ۵۵۰ مکان تجاری، ۱۲۰۰ خودرو و ۵۰ موسسه صنعتی اسرائیل در جنگ، بصورتی که روزانه ۱۱۰ میلیون دلار ضرر مالی متوجه اسرائیل گردید. (Ritter, 2006, 4) در عرصه اجتماعی نیز شکست پرستیژ به اصطلاح شکست‌ناپذیری اسرائیل و آسیب روانی به نسل جدید جوان اسرائیلی و متعاقب آن افزایش روند مهاجرت معکوس در جامعه اسرائیل.

کابینه اولمرت در برابر پیامدهای جنگ ششم در عرصه داخلی، با ارائه طرح تغییر ساختار نظام سیاسی اسرائیل، ورود حزب «اسرائیل بیتنیو» به کابینه و تعویق انتشار گزارش وینوگراد سیاست‌هایی را در جهت مقابله با پیامدهای جنگ در پیش گرفت. (Buchanan, 2006, 3) طرح تغییر ساختار که توسط «لیبرمن» رهبر حزب اسرائیل بیتنیو پیشنهاد شد، نخست‌وزیر را یگانه مرجع اجرایی می‌دانست با این تفاوت که نخست‌وزیر از طریق برگزاری انتخابات مستقیم و با رای مستقیم مردم انتخاب می‌شد، برخلاف وضعیت کنونی که رهبر حزب پیروز در انتخابات سراسری از سوی رئیس جمهور مسئولیت تشکیل کابینه را برعهده می‌گیرد. همچنین براساس طرح، نخست

وزیر و دولت هیچ یک وابسته به کنست نیستند و حتی وزرا هم نیازی به جلب حمایت اعضای پارلمان نداشته و از بین اعضا کنست انتخاب نخواهند شد. (Ibid, 3)

از دیگر بخش‌های این طرح گسترش اختیارات نخست وزیر است، که در صورت صلاحدید می‌تواند با تأیید رئیس جمهور اقدام به انحلال کنست نماید.

هدف از لایحه پیشنهادی لیبرمن، ایجاد حکومتی ریاستی در اسرائیل و جدایی کامل اختیارات قوه مجریه از قوه قانونگذاری بود. این طرح با واکنش‌های متفاوتی در اسرائیل مواجه گردید، برخی آن را موجب تضعیف کنست و صدمه به نظام دموکراتیک می‌دانستند و از سوی دیگر افرادی چون نتانیاو طرح این موضوع را در موقعیت زمانی طرح شده، نامناسب می‌پنداشتند زیرا به نظر وی طرح به دنبال دور کردن افکار عمومی از فضای پیامدها و نتایج جنگ ۳۳ روزه بود. (لعلی، ۱۳۸۷، ۱۵)

گسترش کابینه ائتلافی و ورود حزب اسرائیل بیتنیو به کابینه از دیگر اقدامات اولمرت بود، که در ۲۰ اکتبر ۲۰۰۶، این اقدام توانست رای موافق اکثریت را در کابینه جلب نماید. اولمرت لیبرمن رهبر این حزب را به عنوان معاون نخست وزیر و مسئول رسیدگی به تهدیدات استراتژیک منصوب نمود. (Buchanan, 2006, 3) لیبرمن نظراتی افراطی درخصوص فلسطینی‌های مقیم اراضی اشغالی ۱۹۴۸ دارد و به نظر او، هدف صهیونیسم حفظ دولتی با ماهیت انحصاری نژاد یهودی است. لیبرمن فلسطینی‌های مقیم اراضی ۱۹۴۸ را یک مشکل استراتژیک می‌داند و در رابطه با ایران نیز دیدگاه‌های افراطی دارد. وی ایران را مشکل جهانی دانسته و اعتقاد دارد جامعه جهانی باید علیه ایران متحد شود. ورود حزب اسرائیل بیتنیو به کابینه باعث انحراف افکار عمومی اسرائیل از شکست جنگ ششم گردید و حامیان پارلمانی کابینه اولمرت را نیز افزایش داد، بدین معنی که حداقل در کوتاه مدت لیبرمن اولمرت را از خطر سقوط نجات داد.

از دیگر اقدامات اولمرت تعویق در انتشار گزارش نهایی وینوگراد بود، به نظر

می‌رسید که انتشار گزارش نهایی این کمیته موجبات سقوط کابینه را فراهم کند، برای مقابله با این امر، دادستانی نظامی ارتش خواستار استماع دفاعیات کلیه سربازان و افسرانی شده که ممکن است در گزارش نهایی وینوگراد حقوق آنان نادیده گرفته شده است.

در پاسخ به این دادخواست، دادگاه عالی اسرائیل هیاتی ۳ نفره را برای بررسی مشخص نمود (صادقی‌زاده، ۱۳۸۶، ۸) و این امر تاخیری یکساله را برای انتشار گزارش رقم زد. نکته دیگر این که کمیته تحقیقاتی وینوگراد در صورتی از تن دادن به رای دادگاه عالی و اجابت دادخواست ارتش بی‌نیاز می‌گردید که از اشاره به نام افراد در گزارش نهایی خود اجتناب کند و این یعنی بزرگترین پیروزی برای کابینه اولمرت که از پیامدهای آن بیم داشت.

کابینه اولمرت در عرصه سیاست خارجی نیز اقداماتی را در پیش گرفت، این در حالی است که این اقدامات در راستای انحراف افکار عمومی و فقط در حد جنجال خبری و کار روانی و تبلیغاتی بود. از جمله ملاقات مخفیانه با پادشاه سعودی بود که خبر جنحالی آن توسط روزنامه اسرائیلی یدیعوت آحرونوت در ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۷ اعلام شد، به این نحوه که: اولمرت ۱۰ روز پیش بصورت سری با یکی از شخصیت‌های بلند پایه سعودی دیدار کرده است. در همان روز یکی از سایت‌های عربی به نقل از اولمرت این دیدار را تکذیب نمود. (Kelman, 2007, 29-40)

از دیگر اقدامات تجاوز هوایی به سوریه بود که پس از تحت تعقیب قرار گرفتن از سوی جنگنده‌های سوری، جنگنده‌های اسرائیلی بمب‌های خود را در مناطق بیانی شمال سوریه فرو ریختند. ایران، روسیه و تعدادی از کشورها این تجاوز را محکوم کردند، اما آمریکا و اکثر کشورهای عربی سکوت کردند و سوریه نیز شکایت خود را تسلیم شورای امنیت نمود (Ibid, 29-40) و این موضوع نیز مدتی رسانه‌ها و افکار عمومی اسرائیل را به خود مشغول ساخت.

ایجاد جنگ روانی علیه جمهوری اسلامی ایران از دیگر ابزارهای مهم سران اسرائیل

برای انحراف افکار عمومی است، بر اثر پیامدهای جنگ ششم جنگ روانی علیه ایران نیز تشدید گردید. نظامیان اسرائیلی اعلام کردند که ما در حقیقت با ایران و سوریه می‌جنگیم و هدف قرار دادن ناوچه ساعر نیز اقدام نیروهای ایرانی همراه حزب... بوده است. همچنین موضوع پرونده هسته‌ای ایران نیز در دستور کار رسانه‌های اسرائیل قرار گرفت، و سران این رژیم اظهارات خود را در این زمینه در رسانه‌ها منعکس نمودند.

تحولات عرصه فلسطینی نیز از بهترین فرصت‌های فراوی کابینه اولمرت جهت اغماض از پیامدهای جنگ ۳۳ روزه بر افکار عمومی اسرائیل بود. کابینه اسماعیل هنیه به دلیل تحریم‌های خارجی با مشکلات بسیاری رو به رو شد و دعوت از جنبش فتح برای تشکیل دولت وحدت ملی نیز بی‌نتیجه مانده بود. این روند به گسترش درگیریها در زمستان سال ۲۰۰۶ منجر شد که پس از آخرین درگیری سران فتح و حماس به دعوت پادشاه عربستان در اسفند ماه ۱۳۸۵ توافقنامه مکه را امضا کردند. (Ibid, 20-40)

دولت وحدت ملی به ریاست هنیه همچنان بر عدم شناسایی اسرائیل تاکید داشت و مجموعه این تحولات بخشی از توجه افکار عمومی اسرائیل را به خود جلب نمود تا پیامدهای جنگ کم رنگ شود. اسرائیل و امریکا با دولت وحدت ملی فلسطین به مثابه دولت قبلی تحت رهبری حماس برخورد کردند و همچنان به سیاست محاصره و تحریم ادامه دادند.

در این میان دولت‌های عربی نیز با وجود وعده‌های اولیه، هیچ اقدام جدی برای رفع تحریم‌ها انجام ندادند. این شرایط به همراه عدم حل مشکلات امنیتی میان نخست وزیری و ریاست تشکیلات خودگردان سبب شد تا به تدریج درگیری‌های گذشته به ویژه در نوار غزه گسترش یابد. پس از ۳ ماه سرانجام با حمله نیروهای حماس به مراکز امنیتی وابسته به ریاست تشکیلات در نوار غزه و خلع سلاح افراد آن مسأله پایان یافت. ابومازن بلافاصله، ضمن اعلام انحلال دولت وحدت ملی و ایجاد شرایط اضطراری، «سلام فیاض» را مامور تشکیل کابینه‌ای اضطراری نمود و این امر مورد حمایت جهان

غرب و اسرائیل قرار گرفت. (Rose, 2008, 3)

پس از این واقعه، ابومازن و اولمرت به همراه سران مصر و اردن در شرم‌الشیخ نشست چهار جانبه را در حمایت از ابومازن به راه انداختند. اولمرت در این نشست تعهد نمود که به تدریج اموال بلوکه شده فلسطینی‌ها را به دولت فیاض تحویل دهد و حدود ۲۵۰ نفر از اسرای وابسته به جنبش فتح را نیز آزاد نماید، که این تعهدها در ماه‌های بعد به وقوع پیوست و دیدارهای اولمرت و ابومازن هم از سر گرفته شد و به موازات این گفتگوها اسرائیل فرصت را مناسب دیده و سیاست تشدید سرکوب غزه را در پیش گرفت. (لوگون، ۱۳۸۵، ۱۱)

از دیگر تحولات در این راستا، اعلام نوار غزه از سوی کابینه امنیتی اسرائیل به عنوان منطقه متخاصم بود که منجر به انسداد بیشتر گذرگاههای نوار غزه شد. (Abunimah, 2007, 2) اقدام دیگر کنفرانس صلح پائیز در نوامبر ۲۰۰۷ بود که بیشتر جمهوری خواهان امریکا درصدد بودند تا با بهره‌گیری از موضوع فلسطین از طریق برگزاری این کنفرانس انتقادات دموکرات‌ها در مورد عراق را با انحراف همراه سازند. اسرائیلی‌ها هم به دنبال برگزاری کنفرانسی فرمایشی بودند، که در نهایت کنفرانس بدون کسب نتیجه‌ای خاص پایان یافت، اما افکار عمومی اسرائیل کاملاً تحت تاثیر آن قرار گرفت چرا که فلسطینی‌ها در این کنفرانس در پی تدوین برنامه‌ای الزام‌آور در راستای تحقق خواسته‌های خود همچون قدس آوارگان و تشکیل دولت فلسطینی بودند که ناموفق بود. (Rose, 2008, 3)

به نظر می‌رسد کابینه اولمرت با نوعی فرافکنی و پرداخت به مسائل حاشیه‌ای به دنبال کاهش روند انتقادات افکار عمومی، جامعه و احزاب اسرائیل به ناکامی در جنگ ۳۳ روزه بود. این امری است که هنوز هم کابینه اسرائیل به دنبال آن است و دیگر احزاب حاکم نیز همچنان به دلیل پیامدهای جنگ ششم در معرض کاهش پایگاه اجتماعی خود قرار دارند و دولت اسرائیل بخش بزرگی از اهداف و برنامه‌های خود را

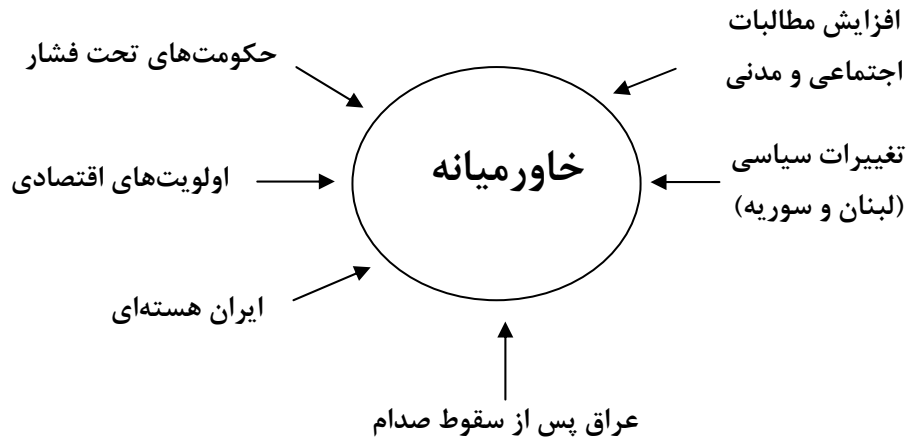
صرف حفظ جایگاه سیاسی نموده است.

نتیجه گیری

همزمان با تغییرات در عرصه‌های مختلف داخلی، تحولات زیادی نیز در سطح منطقه خاورمیانه طی چند سال اخیر به وقوع پیوسته است. اسرائیل همچنان با مصر و اردن روابط سطح بالای سیاسی و اقتصادی دارد و حاکمان قاهره و امان از طریق ارتباط با اسرائیل از چتر حمایتی همه جانبه آمریکا استفاده می‌کنند. اسرائیل از جانب مصر و اردن تهدیدی احساس نمی‌کند و همکاری‌ها و پیوندهای خود را به ویژه در عرصه‌های اقتصادی دنبال می‌کند. اسرائیل روابط اقتصادی با کشورهای چون قطر، بحرین، مغرب و سومالی دارد، و طی چند سال اخیر دیگر کشورهای عرب حوزه خلیج فارس در ازای موافقت آمریکا برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی ملزم به لغو تحریم علیه کالاهای اسرائیلی گردیده‌اند.

اسرائیل پس از شکست در جنگ با حزب‌ا... با معادله‌ای متفاوت از قبل در لبنان مواجه گردیده است و تمام تلاش خود را برای به ضعف کشاندن حزب‌ا... و متحدانش و تقویت جناح مخالف حزب ا... به کار گرفته است. این در حالی است که برخی جنگ ششم را نبرد نیابتی قلمداد نموده و نتیجه آن را شکست سیاستهای آمریکا و اسرائیل و پیروزی حزب ا... و حامیان آن می‌دانند. اسرائیل خواهان بقای حکومت اسد در سوریه می‌باشد و در عین حال از هر گونه اقدامی برای به ضعف کشاندن و تحت فشار قرار دادن دمشق دریغ نمی‌کند. در منطقه خاورمیانه و جهان عرب حکومت‌ها تحت فشارهای درونی و بیرونی قرار دارند و مطالبات اجتماعی و مدنی افزایش پیدا کرده است. رهبران عرب به مانند دهه‌های گذشته نمی‌توانند بر بستری از احساسات و هیجانات و یا ابراز افکار پان عربیستی و چپ بر جوامع خود حکومت کنند. در عراق رژیم صدام حسین سقوط کرد و عراق فدرال دیگر دژ جبهه شرقی جهان عرب محسوب نمی‌شود. اسرائیل، عراق جدید را تهدیدی برای امنیت و موجودیت

خود نمی‌داند. تغییرات اجتماعی و تغییر نگرش نسل جدید و تلاش این نسل برای استیفای حقوق مدنی و سیاسی نمایان است و افکار عمومی در انتخابات برگزار شده با وجود محدودیت‌های فراوان به این خواست‌ها و مطالبات نو رغبت نشان می‌دهند. اتحادیه عرب که متشکل از ۲۲ کشور عربی است، در نشست سال ۲۰۰۲ خود در بیروت از پیشنهاد ملک عبدالله ولیعهد وقت عربستان مبنی بر آمادگی به رسمیت شناختن اسرائیل در صورت خروج اسرائیل از اراضی اشغالی ۱۹۶۷ و تشکیل دولت مستقل فلسطینی با پایتختی بیت‌المقدس، حمایت نمود و اخیراً پس از جنگ حزب‌ا... و اسرائیل عربستان تلاش‌هایی را برای احیای طرح پیشنهادی خود آغاز نموده است، که برخلاف موضع کاملاً مخالف دولت شارون، دولت کنونی موضع مثبتی به آن دارد. هم‌اینک اسرائیل مهم‌ترین و واضح‌ترین تهدید بالقوه خود را جمهوری اسلامی ایران و حامیان منطقه‌ای ایران مشخصاً حزب‌ا... لبنان و جنبش حماس و جهاد اسلامی می‌داند و از هر تلاشی برای سرنگونی جمهوری اسلامی به طور آشکار حمایت می‌نماید. این تحولات اجتماعی و سیاسی در حالی رخ می‌دهد که گفتمان امنیت منطقه‌ای نسبت به چند دهه قبل متفاوت شده است و دولت‌های منطقه اولویت خود را دستیابی به رشد اقتصادی بالاتر و تلاش برای اتصال به اقتصاد جهانی قرار داده‌اند.



تحولات اشاره شده و وقوف رژیم اسرائیل به شکاف‌ها و چالش‌های درونی و خواست افکار عمومی مبنی بر برقراری و تامین امنیت، دولتمردان اسرائیل را بر آن داشته تا تصمیم به تغییر سیاست خارجی و امنیتی برای دستیابی به امنیت پایدار بگیرند. این تحول شامل تصمیم این رژیم برای عقب‌نشینی ارضی و تعریف مرز و تصحیح استراتژی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به جای اشغالگری، سلطه و سرکوب، می‌باشد.

منابع:

- آریان، رضا (۱۳۸۴/۳/۳۰)، "اصلاحات در خاورمیانه؛ اجتناب ناپذیر"، **مردم‌سالاری**.
- امینی، حسن (۱۳۸۳/۶/۴)، "دموکراسی مجازی، استیلای واقعی؛ تجزیه و تحلیل طرح جدید امریکا برای خاورمیانه"، **جام جم**.
- ایندیک، مارتین (۱۳۸۲/۳/۳۱)، "چهارم‌محور در سیاست خاورمیانه‌ای امریکا"، ترجمه حسن هاشمیان، ایران. ثابتی، وحید (۱۳۸۶/۲/۱۷)، "اسرائیل؛ پیش‌باخته جنگ ششم"، **نوروز**.
- چامسکی، نوآم (۱۳۸۷/۲/۱۰)، "برنامه‌های شهرک‌سازی اسرائیل؛ ایالات شکست خورده"، ترجمه یعقوب نعمتی و روجنی، **جام جم**.
- حسینی، عماد (۱۳۸۶/۱۱/۱۳)، "اسرائیل در جنگ برنده نشد؛ وینوگراد گزارش درباره جنگ"، **کارگزاران**.
- خدرلو، محمدرضا (۱۳۸۳/۱۰/۱۷)، "تجارت آزاد اتحادیه عرب"، **دنیای اقتصاد**.
- خطیب‌زاده، سعید (تابستان ۱۳۸۱)، "ترکیه و اسرائیل؛ تلاش برای یافتن چارچوب جدید امنیتی-سیاسی"، **فصلنامه سیاست خارجی**، شماره ۲۰، سال شانزدهم.
- روشندل، جلیل (تابستان و پائیز ۱۳۷۷)، "پیمان امنیتی-نظامی ترکیه و اسرائیل"، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره‌های ۲ و ۳، سال پنجم.
- رحمانیان، مریم (۱۳۸۴/۲/۱۲)، "سفر اردوغان به اسرائیل و فلسطین"، **شرق**.
- رحمانی، محسن (۱۳۸۶/۵/۲۵)، "نگاه دوباره به جنگ ۳۳ روزه"، **مردم‌سالاری**.
- شاه‌کرمی، مریم (۱۳۸۰/۵/۲۰)، "همکاری نظامی-امنیتی ترکیه و اسرائیل"، **آفتاب یزد**.
- صادقی، احمد (آبان‌ماه ۱۳۸۴)، "شناخت اسلام‌گرایی"، **ماهنامه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (دیدگاهها و تحلیل‌ها)**، شماره ۱۹۱.
- صادقی‌زاده، کسری (۱۳۸۶/۲/۱۸)، "اسرائیل پس از وینوگراد"، **رسالت**.
- علیخانی، سعید (۱۳۸۶/۱۱/۶)، "طرح سپر آهنین اولمرت؛ دومین اشتباه استراتژیک پس از جنگ ۳۳ روزه"، **ایران**.
- فتحعلی، حسن (۱۳۸۶/۱۰/۱۳)، "گردهمایی اعراب برای حل بحران لبنان"، **جهان صنعت**.
- فرخ‌زاد، فرشاد (۱۳۸۳/۶/۳۱)، "دموکراسی امریکایی؛ بیگانه با منطقه"، **جام جم**.
- کاسیروف، دیمیتری (۱۳۸۷/۱/۲۲)، "اتحادیه عرب معلق میان گسستگی و پیوستگی"، ترجمه محمدعلی

فیروزآبادی، کارگزاران.

کارشناس، مسعود (۱۳۸۵/۴/۱۷)، "اصلاحات اقتصادی در خاورمیانه"، کارگزاران.

کسرای، شاکر (۱۳۸۶/۳/۷)، "جنگ ۳۳ روزه و بحران بزرگ رژیم صهیونیستی"، جمهوری اسلامی.

کروبونگارد، آنتونی (دی ماه ۱۳۷۹)، "آب کلایی پربها در خاورمیانه"، ترجمه ا. هدایتی، ترجمان اقتصادی، شماره‌های ۹ و ۱۰.

کرمی، علی (۱۳۸۴/۱۰/۱۱)، "چالش‌های امریکا در فرآیند اصلاحات در خاورمیانه"، نشریه راه مردم.

لوگون، ژان فرانسوا (۱۳۸۵/۴/۳۱)، "اهداف واقعی اسرائیل؛ فراتر از غزه و بیروت"، شرق.

علی، علی‌رضا (فروردین ماه ۱۳۸۷)، "پیامدهای بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی جنگ ۳۳ روزه"، خراسان.

محمود سهلی، نبیل (۲۰۰۰/۳/۲۳)، "افزایش کمک‌های امریکا به اسرائیل"، ترجمه اسماعیل اقبال، روزنامه المستقبل لبنان.

ملکی، محمدرضا (زمستان ۱۳۷۷)، "روابط ترکیه و اسرائیل و آثار آن در آسیای مرکزی و قفقاز"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۴، دوره سوم، سال هفتم.

محتشم، محی‌الدین (۱۳۸۶/۳/۲۳)، "مقایسه تطبیقی جنگ ۶ روزه اعراب و جنگ ۳۳ روزه حزب‌ا... حزب‌ا...".

منتظری، علی (۱۳۸۶/۵/۱۶)، "از جنگ ۳۳ روزه تا کنفرانس ۳۳ روزه (طرح کوشنر)"، انتخاب.

مافی، کتابون (۱۳۸۵/۵/۲۳)، "ظهور خاورمیانه جدید بدون برنامه‌ریزی امریکا"، جام جم.

نهایزی، غلامحسین (۱۳۷۵)، "بحران آب در خاورمیانه"، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۱، سال دوم.

نانی، جولیا (بهار ۱۳۷۷)، "دیدگاه‌های امنیتی امریکا و مسأله انتقال انرژی از حوزه خزر"، ترجمه وجیهه صادقیان، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۱، سال ششم.

هدایتی، بهمن (۱۳۸۶/۵/۱۶)، "پیروزی بدون عملیات استشهادی"، حزب‌ا... .

Asher, Arian (October 2003), "Israeli Public Opinion on National Security 2003", *Jaffa Center for Strategic Studies Memorandum*, No.67, available at: www.tar.ac.il.

Abunimah, Ali (3 February 2007), "The American Proxy war in Gaza", available at: www.ifamericansknew.org/cursit/proxywar.html.

Aoun, Elias (17 July 2006), "Israel's Real war objectives", available at: www.alhewar.org.

Benozadok, Efraim (winter 2002), "State- Religion Relations in Israel the

- Subtle Issue Underlying the Rabin Assassination", *Israeli Affairs*, Vol.8, No.182.
- Buchanan, J. Patrick (August 15, 2006), "Olmert's War and the Next One", available at: www.antiwar.com.
- Baroud, Ramzy (4 June 2008), "Life After Bush: Forecasting Peace in Palestine", available at: www.counter Currents.org/palestines.htm.
- Chomsky, Noam (March, 2005), "Promoting Democracy in the Middle East", available at: www.countercurrents.org/iraq-chomsky 060305.html.
- Davis Hanson, Victor (October 2002), "Democracy in the Middle East", Vol.8, available at: www.weekly standard.com.
- Gold, Dore (23 November 2007), "Towards Annapolis: Is U.S. Policy Changing on Israel's Rights in a peace settlement?", Vol.17, No.22, available at: www.jcpa.org.
- Golan, Galia(2008), "1948: Sixty Years After", The Evolution of Israeli Policy on the Israeli- Palestinian Conflict, Vol.15, No. 1&2, available at: www.pij.org
- Hamid, Shadi(3 August 2006), "The Sixth war: 1948, 1956, 1967, 1973, 1982, and, apparently, available at: www.democracyarsenal.org
- Kelman, C. Herbert (Fall 2007), "Israeli- Palestinian Peace: Inching Toward Looking Beyond Negotiations", *Middle East Policy*, Vol.14, Issue 3.
- Kelly, Lorelei (3 August 2006), "Hezbollah, Israel and Responsibility to protect", available at: www.democracyarsenal.org
- Lieven, Anatol (Spring 2007), "Iraq, Iran, Israel and Eclipse of U.S. Influence: what Role for U.S. Now?", *Middle East*, Vol. 14, Issue 1.
- Lochery, Neill, "Israel and Turkey", Depending ties and Strategic, Implications", *Israel Affairs*, 2005.
- Mekay, Emad, "Iraq war launched to Protect Israel- Bush Adviser, *Inter press service*, March 29, 2004, at: www.ifamericansknew.org
- Opall Rome, Barbara (15 November 2001), "U.S. Israel plan closer political-Military ties", *Defense news*.
- Rose, David (April 2008), "The Gaza Bombshells", *Vanity Fair*, available at: www.ifamericansknew.org
- Ritter, Scott (August 2006), "The Grave Consequences of Supporting War in Lebanon", available at: www.alternet.org/waroniraq
- Vest, Jason (23 August 2002), "Turkey, Israel and the U.S", available at: www.thenation.com

توافق وین: تداوم یا تغییر در دیپلماسی هسته‌ای؟

احمد سلطانی نژاد^۱

استادیار روابط بین الملل دانشگاه تربیت مدرس

سهیل گودرزی

دانشجوی دکترای روابط بین الملل دانشگاه تربیت مدرس

مصطفی نجفی

کارشناس ارشد روابط بین الملل دانشگاه تربیت مدرس

(تاریخ دریافت ۹۴/۴/۲۱ - تاریخ تصویب ۹۴/۶/۲۷)

چکیده

روند طولانی مذاکرات میان ایران و پنج قدرت جهانی بر سر مناقشه‌ی هسته‌ای در فرایندی دوازده ساله، پس از بیست و سه ماه مذاکره میان ایران و شش قدرت جهانی نهایتاً به امضای توافق جامع هسته‌ای میان جمهوری اسلامی ایران و اعضای دائم شورای امنیت ملل متحد انجامید. توافقی که ضمن به رسمیت شناختن حق برخورداری و استفاده از انرژی هسته‌ای برای ایران، متضمن برنامه‌ای مشترک برای رفع تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران نیز هست. فارغ از تبعات توافق هسته‌ای و برآوردهای اولیه از توافق و مزایا و معایب آن برای کشور؛ نقش و تأثیر دیپلماسی و مشی سیاست خارجی که از سوی دولت یازدهم در باب این موضوع در پیش گرفته شده است نیز از جمله مولفه‌هایی محسوب می‌شود که می‌باید در نظر آورده شوند. بر این اساس سوال اصلی نوشتار حاضر این است که آیا رسیدن به نقطه‌ی تفاهم برای

Email: soltani@modares.ac.ir

^۱ نویسنده مسئول

حل پرونده هسته‌ای در دوره‌ی حاکمیت گفتمان اعتدال بر سیاست خارجی ایران، نمود تغییری مشخص در دیپلماسی هسته‌ای است یا صرفاً تداوم رویکردهای گذشته در شرایط نوین است؟ مقاله حاضر از رهگذر مطالعه تحلیلی- علی روندهای دیپلماسی در دو دوره اصلاحات و اعتدال در پی طرح این فرضیه است که با عنایت به روندهای سیاسی و دیپلماتیک منتهی به توافق وین، به نظر می‌رسد دیپلماسی دولت یازدهم پیش از آن‌که نشان از تحولی ماهوی در سیاست خارجی و ارائه‌ی مدل جدیدی از دیپلماسی ایرانی داشته باشد، نمود گسست از رویکرد تهاجمی در سیاست خارجی دوره پیشین (۱۳۹۲-۱۳۸۴) و بازگشت به سیاست تنش زدایی و اعتمادسازی با غرب است که در اوایل دهه‌ی هشتاد نیز تجربه شده است. اساس و راهبرد سیاست خارجی دولت یازدهم در موضوع هسته‌ای بر اعتمادسازی، تنش‌زدایی و تعامل مدیریت شده با غرب به‌منظور رفع بی‌اعتمادی و بدبینی‌ها نسبت به برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران استوار بوده است؛ همان چیزی که در دولت هشتم و اولین دوره مذاکرات هسته‌ای نیز از سوی ایران برای حل معضل هسته‌ای در پیش گرفته شد. اما در عین حال تاکتیک و مکانیسم‌های این دیپلماسی در نوع خود بدیع و بی‌نظیر می‌نمایند. در همین راستا و با عنایت به مختصات دیپلماسی منتهی به برجام به نظر می‌رسد این امر نمود تلفیقی از تداوم و تغییر در دیپلماسی ایرانی طی سال‌های اخیر است.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، دیپلماسی هسته‌ای، تنش زدایی، اعتدال، اعتماد سازی، ایران

مقدمه

پرونده هسته‌ای ایران که از سال ۲۰۰۳ تاکنون همواره مورد توجه رسانه‌ها و سیاستمداران جهان بوده است بیش از هر موضوع دیگری در دهه‌ی گذشته محل مباحثات سیاسی و آکادمیک محسوب می‌شد.^۱ مناقشه‌ی هسته‌ای میان ایران و غرب دوازده سال گذشته علاوه بر ایران به عنوان کشوری که خواهان به رسمیت شناخته شدن حق برخورداری از چرخه سوخت اتمی و تمام فعالیت‌های صلح آمیز مرتبط با آن است از سوی بسیاری از کشورهای جهان نیز مورد توجه قرار داشته است. از سال ۲۰۰۳ تاکنون برنامه هسته‌ای ایران و چگونگی برخورد با آن جزئی ثابت از مناظرات و برنامه‌های اعلامی از سوی کاندیداهای ریاست جمهوری ایالات متحده و همچنین سیاستمداران اسرائیل بوده است. روسیه، چین، اتحادیه اروپا و کشورهای منطقه‌ای نیز هر یک به نوبه‌ی خود ملاحظات و سیاست‌های خاصی در قبال آن در پیش گرفته‌اند. به جرأت می‌توان ادعا کرد هیچ پرونده ملی تاکنون نظیر پرونده هسته‌ای ایران در کانون توجه جهانی قرار نداشته است.

فراز و فرود پرونده هسته‌ای ایران طی مناقشه‌ای دوازده ساله نهایتاً به توافقی جامع میان ایران و ۵+۱ انجامید و بر اساس آن ایران ضمن حفظ چرخه سوخت، در مقابل رفع تحریم‌های بین‌المللی دوره‌ای از محدودیت ده ساله را بر صنایع هسته‌ای خویش اعمال خواهد کرد. جدا از مکانیسم‌ها و مفاد برنامه اقدام مشترک و توافق حاصل شده میان ایران و غرب در نگاه اول چنین به نظر می‌رسد که توافق مذکور ره‌آورد تجدید نظر در مواضع خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده و نمود تغییر در سیاست خارجی آن بر حسب گفتمان اعتدال‌گرایی می‌باشد. اما بررسی مفهوم اعتدال و کاربست آن بر سیاست خارجی و مشخصاً مذاکرات هسته‌ای نشان می‌دهد که اعتدال مدنظر دولت یازدهم

^۱ - برای مثال جستجوی ساده عبارت *Iran Nuclear Deal* در موتور جستجوی گوگل، چهل و نه میلیون و هفتصد هزار رکورد اطلاعاتی را به کاربر معرفی می‌کند.

دست‌کم در زمینه راهبرد مذاکرات هسته‌ای مبین نوعی بازگشت به سیاست‌های دهه‌ی ۱۳۸۰ شمسی و تلاش برای اعتماد سازی جهانی نسبت به فعالیت هسته‌ای ایران و همچنین گشودن باب مذاکره و تنش زدایی با غرب (حداقل در زمینه مسئله هسته‌ای) است. بر این اساس مقاله حاضر ضمن بررسی جامع و در عین حال مختصر از صنعت هسته‌ای در ایران تاریخی مختصر از روند هسته‌ای شدن و نیز موضع قدرت‌های جهانی در قبال این مسئله از آغاز تاکنون ارائه داده و در راستای پاسخ به پرسش بنیادین پژوهش و اثبات فرض اولیه خود مبنی بر همپوشانی سیاست هسته‌ای دولت یازدهم با روند تنش‌زدایی دولت هشتم و تداوم این سیاست در حل موضوع هسته‌ای به بررسی دیپلماسی هسته‌ای دولت هشتم (۱۳۷۶-۱۳۸۴) و ویژگی‌های بارز آن می‌پردازد.

در ادامه دیپلماسی هسته‌ای دولت یازدهم از ابتدای آغاز به کار تا توافق وین مورد بررسی قرار گرفته و ضمن توجه به ویژگی‌ها و نکات خاص مطرح شده در این دوره که به حل مناقشه‌ی هسته‌ای انجامیده‌اند؛ تداوم و یا تغییر در سیاست هسته‌ای و دیپلماسی مرتبط با این موضوع در دو برهه‌ی مورد نظر (دولت هشتم و دولت یازدهم) مورد بررسی قرار گرفته و از این رهگذر اثبات یا رد فرض اولیه در قالب نتیجه‌ی پژوهش به انجام می‌رسد. تردیدی نیست که دیپلماسی منتهی به برجام به لحاظ تاکتیک و فرم و محتوا متفاوت از دیپلماسی دولت هشتم در این زمینه بوده و حصول تفاهم وین به تمامه ناشی از بازگشت به سیاست‌های اوایل دهه‌ی ۱۳۸۰ شمسی نیست؛ چراکه در صورت کارآمدی دیپلماسی مذکور مناقشه هسته‌ای نیز در همان دوره حل و فصل می‌شد. به عبارت دیگر دولت یازدهم به لحاظ راهبردی درصدد بازتعریف دیپلماسی و سیاست خارجی خود در محور تنش زدایی و اعتماد سازی اما از رهگذر مکانیسم‌ها و راهبردهای متفاوتی برآمده است.

چارچوب مفهومی: تداوم و تغییر در دیپلماسی

سیاست خارجی کشورها عرصه تداوم و تغییر است؛ تداوم سیاست خارجی ناشی

از موقعیت خاص عوامل ساختاری آنها بوده و تغییر آن ریشه در تحول حادث شده در نقش‌ها، رویکردها، شرایط محیطی و پیرامونی، اقتضائات زمانی و مکانی دارد. هرچند سیاست خارجی یک کشور از فهم کلان در مورد منافع ملی و حیاتی، امنیت ملی، هویت ملی، ارزش‌های اساسی و منابع قدرت آن کشور سرچشمه می‌گیرد، روش‌های دستیابی به چنین اهداف راهبردی و کلانی متفاوت است. بر این اساس در مطالعه سیاست خارجی هر واحد سیاسی می‌توان دو مقوله تداوم و تغییر را از هم بازشناخت که اولی متأثر از عوامل ساختاری بوده و دومی منبث از عوامل مربوط به وضعیت. عوامل ساختاری که خود در سه عامل کلان ساختار جغرافیایی، سرنوشت تاریخی و وضعیت قدرت ملی خلاصه می‌شود، مبین تداوم در اصول و راهبردهای کلان سیاست خارجی بوده و عوامل مربوط به وضعیت که مستلزم دگرگونی در محیط سیاسی و تغییر در ساخت نخبگان سیاسی است نمود تغییر در تاکتیک‌ها، روش‌ها و رویه‌های دیپلماسی محسوب می‌شود. (سجادپور، ۱۳۸۱: ۵۰-۴۶)

در این راستا دگرگونی در متن و زمینه فعالیت‌های بین‌المللی و نیز تغییر شرایط و مقتضیات و فضای محیطی منطقه‌ای؛ ارتقای ظرفیت کنش‌گری، پویایی و انعطاف در سیاست خارجی در عین حفظ اصول و قواعد راهبردی رفتار خارجی؛ تدبیر، خردمندی، عقلانیت و محاسبه واقع‌بینانه برای پیشبرد مواضع اصولی در چارچوب حفظ اصول در کنار تعامل سازنده در عرصه جهانی و نهایتاً تغییر دولت و کارگزاران سیاست خارجی یا نگرش‌های حاکم بر کشور از جمله اصلی‌ترین شرایط وقوع تغییر (در سطح تاکتیک‌ها) در زمینه دیپلماسی و رفتار خارجی به‌شمار می‌آید. (دهشیری، ۱۳۹۲)

درخصوص اهداف تغییر تاکتیک در سیاست خارجی می‌توان به هدف‌گذاری‌هایی از قبیل نخست، تعادل‌سازی، مدیریت بحران و تلاش برای برون‌رفت از بن‌بست و اصلاح معضل یا مشکل سیاست خارجی از رهگذر متعادل‌سازی رفتارهای دیپلماتیک. دوم، مدیریت زمان به معنای تلاش برای رفع چالش‌ها و تهدیدات و زدودن برخی

ذهنیت‌های منفی، بهره‌گیری از فرصت‌های جدید و فرصت‌زایی و فرصت‌سازی یا ایجاد فرصت‌های نوین. سوم، فضا‌سازی، گفتمان‌سازی و تصویرسازی به معنای ایجاد فضای ابتکار، خلاقیت و نوآوری در تعامل سازنده، تغییر فضای بازی به گونه‌ای که خود تعیین‌کننده نوع و نحوه بازی دیگران باشیم، تلاش برای تصحیح محاسبات غرب و ایجاد درک و شناخت مناسب برای اعتماد‌آفرینی، تأثیرگذاری بر افکار عمومی بین‌المللی. و چهارم خودساماندهی به معنای تجهیز و تدارک برای بسیج امکانات و چاره‌اندیشی متناسب با حوادث روز منطقه و جهان با هدف بهبود شرایط، تغییر در موازنه قدرت و برهم خوردن معادلات منطقه‌ای به نفع صلح پایدار و عادلانه و رقم زدن آینده‌ای روشن اشاره کرد.

در خصوص روش‌های تغییر تاکتیک می‌توان سه روش زیر را مورد توجه قرار داد؛ نخست، تغییر تاکتیک رفتاری از طریق مذاکره و گفت‌وگو و اتخاذ رویکرد آشتی‌جویانه و متعادل دوم، تغییر تاکتیک گفتاری از طریق اصلاح بازنمودها و لحن گفتاری، اظهارنظرهای احتیاط‌آمیز، تصحیح کلمات و اصطلاحات و کاربرد ادبیات مناسب در سیاست خارجی و تولید گفتمان متناسب با تحولات منطقه و جهان در چارچوب راهبرد تعامل سازنده و مؤثر و سرانجام سوم، تغییر تاکتیک عملی با اتخاذ رویکردهای عملیاتی و دیپلماسی نتیجه‌بخش در چارچوب زمانی مشخص و به‌کارگیری رهیافت ایجابی و تعامل‌گرایانه برای مدیریت اقدام و مهارت دیپلماتیک در بهره‌گیری از عنصر زمان، البته تمامی این نرمش‌های رفتاری، گفتاری و عملی باید در چارچوب منافع ملی و اصول ثابت سیاست خارجی به مثابه عوامل مقوم و تداوم بخش سیاست خارجی یک واحد سیاسی صورت پذیرد. (همان)

مناقشه هسته‌ای ایران: فرایند و مختصات

فعالیت‌های هسته‌ای ایران در دوران پهلوی دوم و از اواخر دهه ۵۰ میلادی با همکاری ایالات متحده، به‌عنوان بخشی از برنامه «اتم برای صلح» آیزنهاور رئیس‌جمهور

ایالات متحده آغاز شد (Jahanpour: 2007). با شروع فعالیت‌های هسته‌ای ایران، محمدرضا شاه پهلوی برنامه‌های بلندپروازانه‌ای را برای توسعه و گسترش برنامه هسته‌ای ایران در نظر گرفت؛ به طوری که در نظر داشت حدود ۱۰ الی ۲۰ راکتور هسته‌ای را جهت تولید بیست هزار مگابایت برق هسته‌ای تا سال ۱۹۹۴ راه‌اندازی کند (Kerr, 2012: 1). در سال ۱۹۶۸ نیز ایران به‌عنوان یکی از نخستین امضاکنندگان، موافقت‌نامه منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای^۱ را امضا نمود و متعاقب آن در سال ۱۹۷۴ شاه ایران تشکیل سازمان انرژی اتمی را اعلام نمود. فعالیت‌های هسته‌ای ایران و همکاری‌های هسته‌ای حکومت پهلوی با ایالات متحده و اروپایی‌ها ادامه داشت و به‌خوبی پیش می‌رفت تا اینکه با وقوع انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹ (۱۳۵۷)، همه فعالیت‌ها و برنامه‌های هسته‌ای ایران متوقف شد (Kibaroglu, 2007: 225-233).

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران تصمیم گرفت همچنان به عضویت و پایبندی خود در معاهده منع گسترش و اشاعه سلاح‌های هسته‌ای، موافقت‌نامه پادمان و اساسنامه آژانس ادامه دهد. با وجود این حسن نیت، سرنوشت خوبی در انتظار قراردادهای هسته‌ای ایران نبود. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، کشورهای غربی اجرای موافقت‌نامه‌ها و قراردادهای خود از جمله ساخت نیروگاه بوشهر را به حالت تعلیق درآوردند. شرکت زیمنس، حاضر به تکمیل نیروگاه هسته‌ای بوشهر نشد و سایر کشورهای غربی و ایالات متحده نیز از انتقال هرگونه تجهیزات و فناوری هسته‌ای به جمهوری اسلامی ایران خودداری کردند (علیخانی، ۱۳۸۶).

متعاقب پیروزی انقلاب و فسخ یک‌طرفه قراردادهای تأسیس نیروگاه‌های اتمی از سوی شرکای غربی، تا اواسط دهه ۱۹۸۰ نظام نوپای ایران تلاش‌های علمی بسیاری برای دستیابی به انرژی هسته‌ای غیر نظامی به عمل آورده و همچنین موافقت‌نامه‌های بلند مدت همکاری با پاکستان و چین به امضا رساند (Shanoon, 2005: 2-3) اما با

¹ - Non-Proliferation Treaty: NPT

آغاز جنگ تحمیلی فعالیت‌های هسته‌ای ایران به دلیل شرایط جنگی حاکم بر کشور تقریباً به‌طور کامل متوقف شد.

پس از پایان جنگ تحمیلی، ایران خواستار تکمیل نیروگاه بوشهر توسط شرکت پیمانکار آلمانی شد، که البته این درخواست با مخالفت آلمان روبرو شده و به نتیجه نرسید. در ۱۹۹۵ روسیه در چارچوب موافقت‌نامه‌ی ۱۹۹۲ خود با ایران در موضوع همکاری کامل هسته‌ای، تعهد به بازدهی رساندن نیروگاه بوشهر را پذیرفت (Hunter, 2010:64). در سال ۱۹۹۵ و متعاقب موافقت‌نامه مذکور، دولت وقت ایران یک قرارداد ۸۰۰ میلیون دلاری با وزارت انرژی روسیه جهت تکمیل پروژه رآکتور آب سبک در بوشهر به امضا رساند. واکنش منفی ایالات متحده به این توافق دور از ذهن نبود، چرا که به زعم کاخ سفید این توافق به ایران امکان می‌داد تا از سوخت مصرف شده به پلوتونیوم و نهایتاً پتانسیل لازم برای دستیابی به تسلیحات اتمی دست یابد. اما به رغم مخالفت‌ها و تلاش‌های طولانی برای فسخ این توافق، در ۲۷ فوریه ۲۰۰۵ قراردادی در زمینه عرضه سوخت هسته‌ای میان ایران و روسیه به امضا رسید. (Shanoon.2005:2-3).

در دولت هشتم (۱۳۷۶-۱۳۸۴)، برای اولین بار در آگوست ۲۰۰۳ فرانسه، آلمان و انگلیس با ارسال نامه‌ای مشترک به وزیر وقت امور خارجه ایران (کمال خرازی) خواستار تصویب و پیاده سازی پروتکل ۲+۹۳، پروتکل‌های الحاقی و نیز متوقف کردن فعالیت‌های غنی سازی ایران شدند. آنان در ۱۶ ژوئن ۲۰۰۳ رسماً اعلام کردند که برخی از جنبه‌های برنامه هسته‌ای ایران موجب افزایش نگرانی‌های جدی شده است (Hunter.2010:89-90).

در مذاکرات تهران میان ایران و تروئیکای اروپایی که در اکتبر سال ۲۰۰۳ برگزار گردید، نمایندگان اروپا اصرار داشتند که ایران به‌طور یک جانبه برنامه غنی سازی خود را بدون انتظار از تغییر محسوس در رفتار اروپا متوقف کند، انتظاری که در نهایت به

توافقی برای حل و فصل موضوع غنی سازی اورانیوم بر اساس قاعده‌ای مشترک مبنی بر تعهدات متقابل میان اروپا و ایران بدل شد.

به لحاظ خارجی در زمینه فعالیت‌های هسته‌ای، دولت هشتم هیچ گاه از سیاست اصلی پایبندی به مفاد NPT تخطی نکرده و بعد از بازرسی‌های آژانس نیز مشخص شد که به رغم گستردگی برنامه هسته‌ای کشور، نه انحرافی در اجرای برنامه به سوی مقاصد نظامی مشاهده شده و حتی یک بخش نظامی هم نقشی در برنامه هسته‌ای ایران نداشته است. (بعیدی نژاد، ۱۳۸۴ : ۱۹۶)، با این همه، به دنبال ناکامی در نتایج سعدآباد و موکول شدن موضوع به توافقنامه بروکسل که در طی آن از ایران خواسته شد که در ازای بسته شدن پرونده، ساخت و مونتاژ قطعات سانتریفیوژ را به صورت تعلیق درآورد، در کنار کشف آلودگی‌های هسته‌ای در برخی تأسیسات ایران و همچنین انتشار گزارش آژانس مبنی بر کاسته شدن از حجم گار هگزافلوراید ایران همه و همه موجب شد تا طرفین بار دیگر در ۱۵ آبان ۱۳۸۳ برای حل و فصل موضوعات باقی مانده در قالب توافق پاریس اولاً بر دستاوردهای توافق سعد آباد تأکید کرده و از آن گذشته ایران دامنه تعلیق را به تمام فعالیت‌های هسته‌ای خود تسری داد. اما این اقدام هم راه به جایی نبرده و اروپا با درخواست تعلیق مذاکرات تا پس از انتخابات ریاست جمهوری ایران عملاً حصول توافق را ناممکن ساخته و در نهایت طرح خود را در ۱۴ مرداد ۱۳۸۴ به مقامات ایرانی تحویل داد که در دولت احمدی نژاد پذیرفته نشد. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹ : ۵۰۴)

با انتخاب محمود احمدی نژاد به ریاست جمهوری در تیر ۱۳۸۴ در کنار سلسله اقداماتی نظیر راه‌اندازی مجدد مجتمع UCF اصفهان از سوی دولت هشتم در ماه‌های پایانی و همچنین به علت شرایط متشنج حاکم بر پرونده هسته‌ای ایران، موضوع هسته‌ای خط قرمز دولت و شورای عالی امنیت ملی قلمداد شد (غریب آبادی، ۱۳۸۸ : ۱۲۳) و بر همین اساس بود که با وجود تحریم‌های مختلف از سوی گروه ۵+۱ ایران روند هسته

ای شدن خود را با جدیت بیشتر ادامه داد. نتیجه به هیچ روی چیزی نبود که ایران خواهان آن باشد؛ شورای حکام در دی ۱۳۸۴ ده قطعنامه، شانزده گزارش مدیر کل و سایر بیانیه‌های صادره در اجلاس مارس را به شورای امنیت ارسال نمود و نهایتاً نخستین قطعنامه شورای امنیت علیه برنامه هسته‌ای ایران یعنی قطعنامه ۱۶۹۶ به تصویب اعضا رسید و بر اساس آن فعالیت هسته‌ای ایران ذیل فصل هفتم منشور و مشخصاً ماده ۴۱ منشور ملل متحد قرار گرفت. (فلاحی، ۱۳۸۶: ۹۸) پس از آن روند تصویب قطعنامه‌های شورای امنیت و نیز تحریم‌های یکجانبه ایالات متحده و اتحادیه اروپا و حتی سایر کشورها نظیر کانادا علیه برنامه هسته‌ای ایران با شدت تداوم یافت.

انتخاب حسن روحانی به سمت ریاست جمهوری در یازدهمین دوره انتخابات مصادف با دهمین سال مذاکرات هسته‌ای ایران با کشورهای غربی بود. حضور حسن روحانی در این جایگاه در شرایطی صورت می‌گرفت که در طول یک دهه‌ی گذشته دستاورد قابل ملاحظه‌ای در مذاکرات هسته‌ای حاصل نیامده و تنها تغییر، تبدیل طرف مذاکره‌کننده با ایران از نمایندگان تروئیکای اروپا یعنی ۳ کشور آلمان، فرانسه و انگلیس؛ به نمایندگان ۵ عضو دائم شورای امنیت بعلاوه آلمان بوده است. روحانی که بخش عمده‌ای از پتانسیل سیاسی دولت خویش را به حل این مسئله اختصاص داده بود ضمن بازگرداندن پرونده هسته‌ای به وزارت امور خارجه، مذاکرات دامنه‌دار و بی-سابقه‌ای را با نمایندگان ارشد ۵+۱ آغاز نمود که در نهایت پس از ۲۳ ماه مذاکره مداوم و به دنبال دو توافق موقت وین و لوزان نهایتاً در تیرماه ۱۳۹۴ به برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) برای حل و فصل طولانی‌ترین مناقشه سیاسی تاریخ معاصر ایران تحت عنوان توافق وین دست یافت. (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۹۴: ۳۸-۴)

دیپلماسی هسته‌ای اصلاحات

به‌طور کلی و آنچنان که در بحث از تداوم و تغییر گفته شد، سیاست خارجی را می‌توان نوعی پویای رفتار خارجی هر واحد سیاسی دانست که حاصل تعامل میان

متغیرهای داخلی و بین‌المللی است» (دبیر زاده، ۱۳۸۲: ۲۳۹). در این میان تغییر در حکومت و ورود یا خروج یک شخصیت مهم می‌تواند تأثیری دگرگون‌کننده در سیاست خارجی یک کشور داشته باشد (هیل، ۱۳۸۷: ۹۱).

بی‌تردید تحولات پیش و پس از انتخابات دم خرداد ۱۳۷۶ نیز از این قاعده مستثنی نبودند. سیاست خارجی دولت هشتم با در نظر داشتن تداوم اصول سیاست خارجی، اولویت یافتن توسعه سیاسی در داخل، صلح‌گرایی، تنش‌زدایی، اعتمادسازی، گفت‌وگو و چندجانبه‌گرایی را در دستور کار سیاست خارجی قرار داد، به‌گونه‌ای که نوعی سیاست خارجی توسعه‌گرای سیاسی-فرهنگی شکل گرفت. به‌طور کلی سیاست خارجی ایران در دوره‌ی مذکور در جهت تنش‌زدایی و اعتمادسازی با دیگر کشورهای جهان گام برداشت و در چهارچوب اصول عزت، حکمت و مصلحت که راهنمای کلی برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی است بر دو اصل عمده استوار بود: تنش‌زدایی و گفتگوی تمدن‌ها.

• تنش‌زدایی

پس از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ و طرح برنامه‌های رئیس‌جمهور جدید، گسترش روابط خارجی و رسیدگی به مسائل و امور خارجی در دستور کار دیپلماسی کشور قرار گرفت با این تفاوت که نحوه بیان و شیوه رفتار و برخورد با دیگران تغییر یافت و سیاست تعدیل اقتصادی و قائل شدن به توسعه صنعتی در دولت سازندگی جای خود را به توسعه سیاسی داد و در روابط خارجی، پذیرش پلورالیسم جهانی به معنای نفی نظام تک‌قطبی و پذیرش تساوی فرهنگ‌ها، به محور اصلی سیاست خارجی تبدیل شد. بدین ترتیب مشروعیت اثباتی جایگزین مشروعیت سلبی یعنی دوری‌گزیدن از دشمن‌تراشی و طرح شعارهای پرخاشگرانه و تحریک‌کننده گردید. در همین زمینه در روابط خارجی، سیاست تنش‌زدایی در راستای منافع ملی کشور در دستور کار تصمیم‌گیران سیاست خارجی قرار گرفت (ازغندی، ۱۳۷۸: ۱۰۴۵). سیاست تنش‌زدایی

در واقع نشانه آگاهی و اشراف خاتمی به وجود دو مشکل اصلی در روابط خارجی ایران بود: نخست آن که روابط ایران با دنیای خارج دچار تنش است که ادامه این امر به زیان ایران تمام خواهد شد. و دوم آن که حداقل مسئولیت بخشی از این تنش به عهده دیپلماسی ایران است که باید رفع شود (اسدی، ۱۳۷۹: ۱۰۰۹).

رئیس جمهور خاتمی سیاست تنش‌زدایی خود را در چارچوب اصل «عزت، حکمت و مصلحت» مطرح کرد. «از دیدگاه وی، سیاست تنش‌زدایی به این معناست که جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی خود، در صدد اعتمادسازی و رفع سوء تفاهمات انباشته از گذشته است و سعی دارد تا به برخورد و کشمکش در روابط خارجی پایان دهد. چنین رویکردی با فاصله گرفتن و پرهیز از خشونت، خودبینی و تحریک دیگران، کشورها را به همکاری متقابل فراخوانده و راه را به سوی همگرایی و همکاری همه‌جانبه در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی هموار می‌کند. (سوری، ۱۳۸۴: ۱۸۸). بنابراین بر اساس سیاست تنش‌زدایی، جمهوری اسلامی ایران چهار اولویت را در سیاست خارجی خود در نظر گرفت: ۱- صلح و امنیت در همسایگی ایران، ۲- دوستی با جهان اسلام، ۳- همکاری سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با کشورها و سازمان‌های برگزیده، ۴- مشارکت فعال در سازمان‌های بین‌المللی (درویشی و تازه‌کند، ۱۳۸۷: ۱۲۴).

بهره سخن آن‌که، سیاست تنش‌زدایی دولت هشتم بر این فرض استوار بود که ایران با موقعیت تاریخی و ژئوپلیتیکی بسیار حساس و با سابقه چند هزارساله تمدنی باید به‌عنوان بازیگر منطقه‌ای و جهانی جایگاه راستین تاریخی خود را احیا کند. سیاست تنش‌زدایی در گفتمان اصلاحات از طریق گفتگو و مفاهمه، دیدگاهی واقع‌گرایانه بوده است که در جهان پر از تعارض، از یک سو می‌توانست پاسخگوی ارزش‌ها باشد و از سوی دیگر، منافع ملی را در سطوح مختلف فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تأمین نماید (ازغندی، ۱۳۷۸: ۱۰۴۵-۱۰۴۶). در همین راستا در دستیابی به اهداف سیاست

تنش‌زدایی، گفتگو و ترک مخاصمه با دولت‌ها و تمدن‌ها نقش مؤثری داشته است.

• گفتگوی تمدن‌ها

«آرنولد توین بی» در باب رابطه جنگ و تمدن برآن است که؛ «مطالعه تطبیقی فروریزی تمدن‌های شناخته‌شده (در طول تاریخ) نشان می‌دهد که اضمحلال اجتماعی فاجعه‌ای است که کلید رمز آن را باید در نهاد جنگ جستجو کرد. در واقع، همان‌طور که جنگ زاده تمدن است، آشکارا علت بی‌واسطه انهدام آن‌ها هم است» (توین بی، ۱۳۷۳: ۱).

خاتمی با درک دقیق و صحیح مفهوم فوق، گزاره «گفتگوی تمدن‌ها» را به‌عنوان اصل مهم در سیاست خارجی ایران و نقطه عطفی در روند متحول آن مطرح کرد. خاتمی در زمینه گفتگوی تمدن‌ها اظهار داشت: «در عرصه فکری و فرهنگی، ما پیشنهاد گفتگوی میان فرهنگ، ادیان و تمدن‌ها به‌جای برخورد میان تمدن را می‌کنیم.» (اسدی، ۱۳۸۴: ۱۸۹). مجمع عمومی ملل متحد نیز سال ۲۰۰۱ میلادی را سال گفتگوی تمدن‌ها نام نهاد و از آن پس گفتگوی تمدن‌ها به‌عنوان یک گفتمان در سیاست جهانی ظاهر شد که در برابر نظریه پایان تاریخ فوکویاما و برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون قرار گرفت (Petito, 2004: 11-13). بر اساس ایده گفتگوی تمدن‌ها، همه دولت‌ها باید با گفتگو و مصالحه به ترویج ارزش‌های همگرا که وجه مشترک همه ابناء بشر است، مبادرت ورزند (Parliament of Malaysia |Research Unit/HA, 2013: 15-16).

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در چارچوب ایده‌ی گفتگوی تمدن‌ها بر اصول متمایزی استوار گردید که به رفتارهای متفاوتی نیز منجر شد. «اصولاً گفتگوی تمدن‌ها حرکتی بود در جهت مفهوم‌سازی در سیاست خارجی و مسیر دیپلماسی کشور که این سیاست و تنش‌زدایی همراه آن، در ایجاد نوعی هماهنگی بسیار مؤثر بوده‌اند. از طرفی این سیاست از لحاظ بعد زمانی نیز در بهترین زمان ممکن ارائه‌شده بود، چراکه با فروپاشی نظام دوقطبی، فرصت‌های جهانی جدیدی برای بازیگران بین‌المللی

فراهم شده بود که هریک می‌توانستند با استفاده به‌موقع و صحیح از این فرصت‌ها و طرح دیدگاه‌های جدید، در جهت تأمین منافع خود تلاش کنند» (سجادپور، ۱۳۸۱: ۱۵۲).

• بحران هسته‌ای؛ آزمونی برای سیاست تنش زدایی

درحالی‌که بیش از یک سال از واقعه ۱۱ سپتامبر و کمتر از یک سال از حمله آمریکا به افغانستان و سقوط رژیم طالبان می‌گذشت، افشای پروژه نظنز، اعزام بازرسان و کشف برخی آلودگی‌های سطح بالا در ایران و اعلام برخی قصور و پنهان‌کاری‌های ایران در پروژه‌های هسته‌ای توسط آژانس، بر بحرانی‌تر شدن فضای سیاست خارجی ایران دامن می‌زد و ایران روز به روز بیش‌تر در برابر غرب قرار می‌گرفت (علیخانی: ۱۳۸۵). در دوران غرور ایالات متحده ناشی از پیروزی اولیه در عراق و افغانستان، جرج دبلیو بوش اعلام نمود که ایران به توانایی ساخت سلاح اتمی دست‌یافته است و برای جلوگیری از تولید سلاح هسته‌ای توسط ایران، ما باید با در نظر گرفتن همه گزینه‌های پیش‌رو، به یک حمله پیش‌دستانه علیه تأسیسات هسته‌ای ایران اقدام کنیم؛ بنابراین با وجود اینکه یک دولت آشتی طلب در تهران وجود داشت و درحالی‌که هیچ مدرکی دال بر نقض NPT از سوی ایران وجود نداشت، غرب و در رأس آن ایالات متحده درصدد تقابل با ایران به دلایل عمدتاً سیاسی برآمد (Zweiri, 2010: 37).

در این برهه، رأی ساخت تصمیم‌گیری کشور این بود که دستاورد چرخه سوخت هسته‌ای جزو منافع ملی و خط قرمز نظام سیاسی است و این دستاورد می‌باید بر اساس دیپلماسی، همکاری با آژانس و مقاومت در برابر فشارها حفظ شود. لذا تیم جدیدی با مبنای فوق در مهرماه ۱۳۸۲ (اکتبر ۲۰۰۳) با حکم رهبری شامل: حسن روحانی (دبیر شورای عالی امنیت ملی)، علی شمخانی (وزیر دفاع)، علی یونسی (وزیر اطلاعات)، غلامرضا آقازاده (رئیس سازمان انرژی اتمی)، کمال خرازی (وزیر امور خارجه) و علی اکبر ولایتی (مشاور رهبر در امور بین‌الملل) شکل گرفت. این تیم در قالب شورای امنیت ملی و به ریاست حسن روحانی، مسئولیت دیپلماسی هسته‌ای جمهوری اسلامی

را بر عهده گرفت (علیخانی: ۱۳۸۵).

دولت خاتمی پس از روبه‌رو شدن با این چالش جدی که دولت را با یک بحران عمیق و جدی مواجه می‌نمود، در برابر یک تصمیم‌گیری سخت و سرنوشت‌ساز ملی قرار گرفته بود. مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مسئله‌ی پیش‌روی دولت هشتم انتخاب یکی از دو راهکار تعامل با غرب به‌منظور رفع تنش و یا ادامه غنی‌سازی حتی به قیمت قطع رتباط با آژانس انرژی اتمی و عواقب احتمالی آن بود. قدر مسلم آن‌که انتخاب هر یک از این روش‌ها لاجرم به‌طور مستقیم و عینی تمام خط‌مشی آینده دولت را تحت تأثیر خود قرار می‌داد. نهایتاً راهبرد دست اندرکاران مذاکرات هسته‌ای به ریاست روحانی کاملاً منطبق با رهیافت اول بود. خاتمی به‌عنوان رئیس دولت از همان ابتدا اعلام کرد که محور عمده سیاست او در زمینه سیاست خارجی مدارا و گفتگو بوده و تمام تلاش خود را برای حذف عوامل تنش‌زا در روابط ایران با دیگر کشورها به کار خواهد گرفت (بعیدی نژاد، ۱۳۸۴: ۲۰۲).

بعد از مطرح شدن وجود تأسیسات مخفی در نطنز و اراک در محافل غربی و بین‌المللی، ایران هم اعلام کرد از محمد البرادعی دعوت کرده تا به ایران بیاید و از تأسیسات هسته‌ای ایران بازدید کند. البرادعی به‌عنوان دبیر کل آژانس که به همراه «پیر گلداشمیت» معاون خود از تأسیسات اتمی ایران دیدار کرده بودند، در گزارش دهم نوامبر ۲۰۰۳ خود به شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، عنوان کرد: «تا به امروز مدرکی وجود ندارد که نشان دهد فعالیت‌ها و مواد اتمی که پیش از این اعلام شده بودند، به برنامه تسلیحات اتمی ربطی داشته باشد. اگرچه، با توجه به الگوی پنهان‌کاری گذشته ایران، زمان می‌برد تا آژانس بتواند به این نتیجه برسد که برنامه هسته‌ای ایران منحصراً برای اهداف صلح‌آمیز است» (البرادعی، ۱۳۹۲: ۱۳۸).

در اتخاذ رهیافت تعامل و همکاری با جامعه بین‌المللی برای حل بحران هسته‌ای، دو روش پیش روی ایران وجود داشت: اول آنکه کشور سعی نماید تنها از طریق

سازوکار پیش‌بینی شده بین‌المللی، یعنی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی حل‌وفصل این پرونده را پیگیری نماید و روش دوم آنکه در کنار همکاری با آژانس، از ابزارهای سیاسی و دیپلماتیک موجود به‌عنوان یک محرک قوی در پیشبرد و نتیجه‌بخش بودن همکاری‌ها با آژانس بهره‌گیرد. این عنصر تکمیلی و جبهه سیاسی نیز با علاقه خاصی که سه کشور مهم اتحادیه اروپایی یعنی آلمان، فرانسه و انگلیس برای حل بحران از خود نشان دادند، شکل گرفت (معاونت سیاست خارجی موسسه تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۳: ۱۲-۱۳).

اروپایی‌ها نیز متأثر از سیاست‌های یک‌جانبه آمریکا در سال‌های مورد بحث به این نتیجه رسیدند که از طریق دخالت در پرونده هسته‌ای ایران می‌توانند یک فضای تنفسی جدیدی را در سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود و در مقابل یک‌جانبه‌گرایی ایالات‌متحده به دست بیاورند (Kane, 2006: 3). لذا دولت هشتم و تیم دیپلماسی هسته‌ای آن به ریاست حسن روحانی، ضمن کسب حمایت از اروپا به‌عنوان یک وزنه تعادلی در برابر جاه‌طلبی‌ها و یک‌جانبه‌گرایی‌های ایالات‌متحده، تلاش نمود تا از ارجاع پرونده هسته‌ای ایران از شورای حکام به شورای امنیت جلوگیری نماید و راه‌حلی دیپلماتیک را جهت رسیدن به یک توافق جامع هسته‌ای جستجو کند (Mazzucelli, 2007: 5).

بنابراین بر اساس آنچه دیپلماسی هسته‌ای جمهوری اسلامی در این دوره خوانده شد، «دو عنصر اساسی تحرک سیاسی-دیپلماتیک ایران یعنی کار نزدیک سیاسی با اعضای اتحادیه اروپایی از یک‌طرف و همکاری مستمر با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از سوی دیگر بود که در این میان اتحادیه اروپا می‌توانست به‌عنوان جناح محکم و قدرتمندی، سیاست‌های ایالات متحده علیه برنامه هسته‌ای ایران را تعدیل نماید. در این چارچوب بود که مذاکرات سیاسی با کشورهای اروپایی، نقش مهمی در جریان پیگیری پرونده جمهوری اسلامی ایران در شورای حکام پیدا کرد و ایران را از رویارویی مستقیم با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی دور نمود. مهم‌ترین نتیجه دیگری که مشارکت

کشورهای اروپایی در دیپلماسی هسته‌ای جمهوری اسلامی به بار آورد، طراحی یک همکاری گسترده با دولت‌های اروپایی و در نهایت اتحادیه اروپا در تمامی سطوح سیاسی - امنیتی، هسته‌ای، فنی و تکنولوژیک و اقتصادی بود که با توجه به وسعت و دامنه آن در هیچ برهه‌ای از تاریخ سیاسی روابط ایران و غرب به‌خصوص پس از انقلاب اسلامی نظیر نداشت» (بعیدی نژاد، ۱۳۸۴: ۲۰۳-۲۰۴).

دیپلماسی هسته‌ای دولت یازدهم

دوبت یازدهم با شعار اعتدال تشکیل شد و با همین شعار که اکنون به‌صورت دال کانونی گفتمان این دولت شناخته می‌شود وارد عرصه‌ی سیاست خارجی شد. اعتدال در زمینه سیاسی نوعاً بر مبنای دیدگاه دوگانه‌ی سلبی و ایجابی مورد بحث قرار می‌گیرد. به دیگر سخن اعتدال در سیاست و به طور خاص سیاست خارجی به معنای نفی و پرهیز از سیاست افراط و تفریط (سازش و ستیزش) می‌باشد. حسن روحانی در این رابطه بر آن است که: "... سیاست دولت در زمینه مسایل خارجی، سیاست اعتدال است؛ یعنی نه تسلیم، نه سازش، نه انفعال و نه تقابل" (روحانی، ۱۳۹۲/۱۱/۲۲) بر مبنای برنامه اعلام شده از سوی وزارت امور خارجه در دولت یازدهم نیز اعتدال ناظر بر ایجاد توازن میان آرمان و واقعیت و به یک معنا جهت دادن واقعیات به سمت آرمان‌ها تلقی می‌شود. اعتدال در سیاست خارجی دولت یازدهم حرکت واقع‌بینانه، خودباورانه، متوازن و هوشمندانه از تقابل به گفتگو، تعامل سازنده و تفاهم در راستای ارتقای جایگاه، امنیت، توسعه و منزلت کشور است. (www.Icana.ir)

• تعامل‌گرایی: راهبرد سیاست خارجی اعتدال‌گرا

راهبرد مقوم سیاست خارجی اعتدال‌گرایانه تعامل‌گرایی است، اما تعامل در بستر اعتدال‌گرایی را می‌توان تعامل متوازن و متعادل نامید؛ به این معنا که هم در محتوا و ماهیت تعامل و هم در چگونگی و قلمرو آن، می‌توان توازن و تعادل را مشاهده نمود. بر این اساس، تعامل سازنده به عنوان یکی از عناصر اصلی سیاست

اعتدال‌گرا به آموزه‌ی اصلی سیاست خارجی دولت یازدهم تبدیل شده است؛ «... ایران به دنبال تعامل سازنده بر اساس احترام متقابل و منافع مشترک با دیگر کشورهاست و در این چارچوب در پی افزایش تنش با ایالات متحده امریکا نیز نیست». (روحانی، ۱۳۹۲/۷/۳) و باز بر همین اساس تعامل سازنده و موثر بر اساس تعامل و گفتگو از جایگاه برابر، احترام و منافع متقابل، کاستن از خصومت‌ها و تنش‌زدایی و اعتمادسازی متقابل در صدر اهداف عملیاتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قرار دارد. چراکه دوران انزواجویی ارادی و داوطلبانه در روابط بین الملل سپری شده و عدم نقش آفرینی و یا غیاب در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نه یک امتیاز که نوعی نقطه ضعف و کاستی محسوب می‌شود. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳، ۱۸۳)

سیاست تعامل سازنده، مستلزم نگاهی دو وجهی به نظم و نظام بین‌الملل است. بر اساس این سیاست ایران ملزم است تا اولاً با دستورکارهای هژمونیک و اقدامات و سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه در سطح نظام مقابله کند و ثانیاً در عین حال می‌باید تنش‌زدایی، بازسازی و توسعه روابط با کنش‌گران اصلی و واجد حداکثر نفوذ بین‌المللی را نیز وجه همت خود قرار دهد. برنامه اجرایی وزارت امور خارجه دولت یازدهم در این رابطه بسیار گویا ابراز می‌دارد: «ایران روابط خود با ایالات متحده را از طریق تحدید اختلاف نظرهای موجود و جلوگیری از بروز تنش بیشتر غیرضروری، حکیمانه مدیریت خواهد کرد، و بدین ترتیب، به تدریج از تنش‌ها خواهد کاست. ایران همچنین با کشورهای اروپایی و دیگر کشورهای غربی با هدف احیای روابط پیشین و گسترش بیشتر روابط وارد تعامل خواهد شد. ایران همچنین مناسبات دوستانه خود با دیگر قدرت‌های عمده همچون چین، هند و روسیه را تحکیم خواهد بخشید و گسترش خواهد داد. ایران... دست خود را به سوی قدرت‌های نوظهور در دنیای در حال توسعه دراز می‌کند و تلاش می‌کند تا

به‌گونه‌ای مسئولانه ظرفیت‌های بالقوه عظیم آنها را برای کمک به صلح و رفاه جهانی بسیج کند.» (برنامه وزارت امور خارجه)

از این رو و با توجه به آنچه گفته شد می‌توان چنین انگاشت که در زمینه سیاست خارجی و به‌طور اخص سیاست هسته‌ای دولت یازدهم «تعامل» کلید واژه‌ی هر گونه تحلیل و بررسی خواهد بود. از این رو، سیاست خارجی ایران در دولت یازدهم بر اساس گفت‌وگو، اعتدال‌گرایی، در جهت تعامل فعال و توسعه و بازسازی روابط متوازن با جهان خارج حرکت خواهد کرد. بازسازی و توسعه روابط نیز بر پایه همزیستی مسالمت‌آمیز، تفاهم، احترام و منافع متقابل، تنش‌زدایی متقابل، و اعتمادسازی متقابل استوار خواهد بود. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳، ۲۰۰)

روحانی در این زمینه بر آن است که: «هیچ‌گاه پیروزی در سایه انزوا به‌دست نمی‌آید. در سایه تعامل به‌دست می‌آید؛ که البته تعامل باید سازنده باشد، موثر باشد، توأم باشد با دیپلماسی و نرمش قهرمانانه. البته که باید تعامل در کنار حاکمیت ملی باشد، استقلال باشد، اجرای خواست مردم باشد.» (روحانی، ۱۳۹۲/۹/۱۲) در این معنا از تعامل است که می‌توان تعامل‌گرایی سازنده را بر مبنای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، تنش‌زدایی متقابل، اعتمادسازی متقابل، احترام متقابل، منافع مشروع و متقابل و تفاهم تعریف کرد. یعنی دقیقاً آنچه که در گفت‌وگو و عملکرد دولت هشتم و مشخصاً در زمینه پرونده هسته‌ای نیز قابل مشاهده و پیگیری بود.

• فرایند دیپلماسی هسته‌ای اعتدال‌گرا

همان‌گونه که پیشتر گفته شد، پس از پیروزی حسن روحانی در یازدهمین انتخابات ریاست جمهوری در ۲۴ خرداد ۱۳۹۲، مسوولیت پرونده هسته‌ای به وزارت امور خارجه سپرده شد. حدوداً یک ماه پس از این تحول در مسوولیت مذاکرات، محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه ایران و کاترین اشتون مسوول سیاست خارجی اتحادیه اروپا در مهر ۱۳۹۲ و در حاشیه‌ی شصت و هشتمین

نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد با یکدیگر دیدار کردند. ماحصل این دیدار توافق دو طرف برای برگزاری نخستین نشست وزرای خارجه ایران و ۵+۱ در نیویورک به منظور بررسی راهکار دیپلماتیک حل و فصل پرونده هسته‌ای ایران بود. حدود دو ماه بعد و پس از سه دور مذاکره؛ در سوم آذر توافق اولیه بر اساس مدالیت‌ه جدید میان ایران و گروه کشورهای ۵+۱ منعقد شد. بر اساس توافق ژنو هیچ یک از مراکز غنی‌سازی ایران تعطیل نشده، فردو و نطنز به کار خود ادامه می‌دادند. همچنین راکتور آب سنگین اراک بر اساس برنامه پیشین به کار خود ادامه می‌داد اما تا شش ماه آینده (از تاریخ سوم آذر ۱۳۹۲) توسعه و گسترش بیشتری نمی‌یافت. بر اساس توافق موقت ژنو هیچ ماده‌ای از کشور خارج نمی‌شد اما ایران به صورت داوطلبانه غنی‌سازی را در حد ۵ درصد ادامه داد.

توافق ژنو در بیست و دوم دی ماه همان سال اجرایی شده و ایران موفق به آزاد کردن ۴/۲ میلیارد دلار از دارایی‌های بلوکه شده خود طی هشت مرحله شد. از سوی دیگر آژانس انرژی اتمی نیز سی دی ماه آغاز تعلیق داوطلبانه ایران را اعلام کرده و راه برای ادامه مذاکرات کارشناسی و نهایتاً سیاسی در آینده هموار شد. (جمهوری اسلامی، ۱۳۹۲/۱۰/۲۹) پس از ده دور مذاکره ایران و ۵+۱ در سطح وزرا و همچنین پنج دور مذاکرات کارشناسی به انضمام سه دیدار دوجانبه میان وزرای امور خارجه ایران و ایالات متحده آمریکا تا سوم آذر ۱۳۹۳، نهایتاً مذاکرات برای هفت ماه دیگر تمدید شد. نکته قابل توجه در این میان آن است که در طول یک سال و اندی از شروع فرایند مذاکرات تا تمدید آن در آذر ۱۳۹۳ جمهوری اسلامی ایران بر مبنای تعامل سازنده از یکسو پذیرای نمایندگان و بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بوده و از سوی دیگر بر اساس تعامل چندجانبه‌گرا همزمان با مذاکرات رسمی با ۵+۱، با هر یک از کشورهای طرف مذاکره و همچنین سایر کشورهایی که به نحوی در برخی مسایل منطقه‌ای و بین‌المللی دخیل بوده‌اند نیز وارد مذاکره و تعامل شد.

بنابر اعلام مذاکره کنندگان ایرانی تا ۱۶ اسفند سال ۱۳۹۳ محدودیت‌ها و موانع فنی توافق به کلی رفع شده و حصول توافق از آن پس صرفاً به اراده سیاسی طرفین بستگی پیدا کرد. از سوی دیگر در دور دوم مذاکرات هسته‌ای ایران و ۵+۱ ترکیب مذاکره کنندگان نیز تغییر کرده و مذاکرات وارد مرحله جدیدی شد، حسین فریدون دستیار ویژه رئیس جمهور، علی‌اکبر صالحی رئیس سازمان انرژی اتمی و ارنست مونیز وزیر انرژی آمریکا به این مذاکرات پیوستند و گفتگوها تخصصی‌تر دنبال شد. (انتخاب، ۹۴/۱/۹) نهایتاً پس از دو دور مذاکرات فشرده از ۲۵ اسفند ۱۳۹۳ تا ۱۳ فروردین ۱۳۹۴ بیانیه سوئیس درباره راه حل‌های لازم جهت نیل به برنامه جامع اقدام مشترک^۱ که عموماً بیانیه‌ی لوزان نامیده شد از سوی مذاکره کنندگان ایران و ۵+۱ اعلام شد. ایران و ۵+۱ همچنین اعلام کردند که مجموعه مفاد این بیانیه جنبه حقوقی نداشته و صرفاً راهنمای مفهومی تنظیم و نگارش برنامه جامع اقدام مشترک را فراهم خواهد ساخت. بر این اساس تدوین برنامه جامع اقدام مشترک با مبنا قراردادن این راه حل‌ها در دستور کار طرفین قرار گرفت. (2015 Huffington Post)

متعاقب اعلام بیانیه لوزان تلاش‌های ایران و ۵+۱ برای دستیابی به توافقی جامع شدت گرفت و نخستین دور از مذاکرات به منظور نگارش متن توافق دوم اردیبهشت ماه در وین برگزار گردید و به دنبال آن چهار نشست دیگر که همگی در سطح معاونین وزرا و کارشناسان بودند؛ در باب کم و کیف متن نهایی نیز تا ۲۴ خرداد ۱۳۹۴ برگزار گردید. نهایتاً با نزدیک شدن به پایان ضرب الاجل آخرین و پیچیده ترین دور از گفتگوهای هسته‌ای در ششم تیر به منظور دستیابی به توافق جامع با پیوستن ظریف و کری به جمع معاونان و کارشناسان کلید خورد. سپس «فدریکا موگرینی» هماهنگ کننده‌ی گفتگوهای هسته‌ای ایران و ۵+۱ و همچنین دیگر

¹- Switzerland Statement on Solutions on Key Parameters of a Joint Comprehensive Plan of Action

وزیران امور خارجه‌ی این گروه به گفتگوها پیوستند تا مهمترین مسایل اختلافی نظیر موضوع چگونگی اجرای پروتکل الحاقی، ابعاد نظامی احتمالی موضوع هسته‌ای ایران^۱ و نحوه‌ی لغو تحریم‌ها را پیش از ضرب الاجل نهم تیرماه حل و فصل کنند. در این دور پس از مذاکرات فشرده و سه بار تمدید زمان گفتگوها، در نهایت سه شنبه بیست و سوم تیرماه ایران و ۱+۵ بر سر متن نهایی برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) که افواهاً توافق وین نامیده شد، به نتیجه مشترک رسیدند.

• ویژگی‌های دیپلماسی هسته‌ای دولت هشتم

در این دوره از دیپلماسی هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، یک نوع مدیریت منعطف و کارآمد برای هدایت پرونده هسته‌ای بیش از پیش به‌عنوان یک ضرورت مهم ملی توجه مسئولان، به‌ویژه شخص ریاست جمهوری را به خود جلب نمود. سازوکار تصمیم‌گیری در دیپلماسی هسته‌ای دوران اصلاحات، در چهار رده و سطح صورت می‌گرفت. سطح اول، مباحث کارشناسی بود که ریاست آن را یکی از مدیران وزارت خارجه بر عهده داشت و تمام نهادها و ارگان‌های مربوطه شرکت داشتند. در سطح دوم، به ریاست دبیرخانه شورای امنیت ملی، بر بحث‌های فنی با پیامدهای سیاسی تمرکز شده بود. سطح سوم، کمیته‌ای در سطح وزرا بود که آن‌هم در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی تشکیل می‌شد و در نهایت رده چهارم تصمیم‌گیری در سطح سران اصلی نظام بود و تصمیمات کلان و مهم مسئله هسته‌ای در آن رده اتخاذ می‌شد (Kane, 2006: 5).

پیچیدگی‌های سیاسی و امنیتی پرونده هسته‌ای و ابعاد مختلفی که پیگیری مباحث آن حداقل در دو سطح مذاکرات سیاسی با کشورهای اروپایی و نحوه همکاری‌ها با آژانس که مکمل هم بوده و در یک مجموعه سیاسی قرار می‌گرفتند، به‌خوبی نشان می‌داد که مدیریت واحدی که چنین پرونده‌ای را هدایت می‌کند، باید نقشی فراتر از قوه

¹ - Possible Military Dimensions: PMD

مجریه داشته باشد. بدین ترتیب بود که امکان مدیریت این پرونده توسط شورای عالی امنیت که بر اساس قانون اساسی عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیر در کشور در حوزه‌های امنیتی بود، پیشنهاد و به تصویب دولت خاتمی رسید. بدون شک پیشنهاد سپردن مدیریت این پرونده به حسن روحانی، ناشی از سیاست خاتمی و دولت وی در جهت ایجاد اجماع داخلی و جلوگیری از تشتت در تصمیم‌گیری‌ها و اجرای آن در سطح ملی بود. این تصمیم دولت خاتمی یکی از مهم‌ترین وجوه تصمیم‌گیری در مجموعه تصمیمات مربوط به پرونده هسته‌ای بود که آثار بسیار مهمی را بر جای گذاشت. این تصمیم به‌ویژه در جلوگیری از سیاسی شدن موضوع هسته‌ای در داخل کشور بسیار تعیین‌کننده بود. در صورت تصدی دولت، مدیریت این پرونده می‌توانست به موضوعی برای چالش‌های جدی سیاسی میان دولت، مجلس و نهادهای خارج از دولت شود و با ایجاد فشارهای سیاسی، دولت را در مذاکرات با اروپا و آژانس در یک موضع انفعالی و یا در نهایت در بن‌بست قرار می‌داد» (بعیدی نژاد، ۱۳۸۴: ۲۰۶-۲۰۷). در نتیجه باید گفت ارجاع پرونده هسته‌ای به شورای عالی امنیت ملی، مسیر چندصدایی و ایجاد اختلافات داخلی در دیپلماسی هسته‌ای کشور را تا حدود زیادی از بین برد و زمینه را برای ایجاد یک فضای آرام و منعطف در دیپلماسی هسته‌ای فراهم نمود.

• ویژگی‌های دیپلماسی هسته‌ای دولت یازدهم

دیپلماسی هسته‌ای دولت یازدهم در شرایطی آغاز شد که بیش از هشت سال مذاکره میان ایران و کشورهای اروپایی و بعدها اعضای ۵+۱ تقریباً هیچ دستاوردی نداشت. مذاکرات هسته‌ای طی دو سال گذشته در چند سطح به‌طور همزمان دنبال شد نخست در سطح سیاسی که با حضور وزرای ایران و شش قدرت جهانی و مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا به عنوان هماهنگ‌کننده مذاکرات صورت می‌پذیرفت. دوم مذاکرات در سطح کارشناسان سیاسی که توسط معاونین وزرا و مسئولان امور خارجی طرفین تداوم یافت. سوم مذاکرات فنی در سطح عالی میان وزیر انرژی آمریکا

و رئیس سازمان انرژی اتمی و نهایتاً مذاکرات تخصصی که میان کارشناسان انرژی اتمی دو طرف برگزار می‌شد. مهمترین ویژگی شکلی این دیپلماسی انجام فرایند تدوین و اجرای آن در وزارت امور خارجه کشور بود. این امر موجب شد تا وزیر امور خارجه به‌عنوان مذاکره کننده ارشد در مذاکرات حاضر شده و به همین ترتیب مذاکرات در سطح وزرا دنبال شود، حال آن‌که در دوره پیشین مذاکرات عموماً در سطح معاونین و کارشناسان برگزار شده و شاید به همین دلیل فاقد عنصر اراده سیاسی برای به نتیجه رسیدن بود. از سوی دیگر ساختار تیم مذاکره کننده خصوصاً در دو دور نهایی مذاکرات نشان از تخصصی‌تر شدن فرایند مذاکرات دارد؛ حضور علی اکبر صالحی، رئیس سازمان انرژی اتمی ایران و ارنست مونیز وزیر انرژی ایالات متحده آمریکا در مذاکرات و نقش کانونی آن‌ها در به انجام رسیدن تفاهم بر سر موضوعات فنی در خلال مذاکرات نیز خود نشان از تحولی جدی در زمینه تصمیم‌گیری و تقسیم کار در فرایند مذاکرات است.

همچنین به رغم آن‌که مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا نقش هماهنگ کننده مذاکرات را برعهده داشت اما مذاکره مستقیم با نمایندگان ایالات متحده در قالب نشست‌های دو یا چند جانبه در طول مذاکرات نیز عنصر دیگری است که در این دور از مذاکرات واجد برجستگی است. به عبارت دیگر مذاکره با وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا به جای تکیه بر سایر اعضای ۵+۱ یا تروئیکای اروپایی نشان دهنده ویژگی منحصر به فرد این دور از مذاکرات و نیز فرایند تدوین و اجرای دیپلماسی هسته‌ای در دو سال گذشته است.

نتیجه‌گیری

رویکرد نوین ایران به پرونده هسته‌ای و بازگشت به راهبرد تنش‌زدایی و تلاش برای رسیدن به درکی مشترک از مسئله، مجموعه علل و عوامل جانبی نیز در به انجام رسیدن مناقشه هسته‌ای واجد نقش و تأثیر بوده‌اند. حضور هیئت حاکمه

دموکرات و مشخصاً رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه آمریکا در متن مذاکرات، در کنار نقش و پتانسیل بی‌بدیل ایران در حل و فصل مناقشات و بحران‌های کنونی منطقه‌ی خاورمیانه و نهایتاً علاقه اروپا به احیای مناسبات تجاری و اقتصادی با ایران همه و همه از جمله مسایلی هستند که در تحلیل نهایی از توافق هسته‌ای می‌باید مورد توجه قرار گیرند.

با توجه به روند مذاکرات و اقدامات دولت در دو سال گذشته و همچنین نگاهی به سخنان و سیاست‌های اعلامی از سوی دولتمردان کابینه‌ی یازدهم به نظر می‌رسد راهبرد سیاست خارجی روحانی در زمینه‌ی مناقشه‌ی هسته‌ای نه به مثابه راه و سیاقی نو بلکه بازتولید و بازتعریف سیاست تنش‌زدایی، گفتگو و مفاهمه و همچنین پذیرفتن مقدورات و محذورات ملی و بین‌المللی در پرونده هسته‌ای است. نگاهی گذرا به سبک و سیاق دیپلماسی دولت یازدهم به روشنی گویای آن است که اعتدال مدنظر روحانی مبین ترک و طرد رویکرد مواجهه گرایانه در قبال جهان پیرامون است. رویکردی که بر اساس شناسایی حاکمیت‌های مشروع و همچنین اعتقاد به لزوم پایبندی به هنجارها و قواعد جهان شمول تدوین و اجرا شده است. به بیان روحانی: "اعتدال در حوزه سیاست خارجی، به معنی کنار زدن رهیافت‌های افراطی در هدایت روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران با دیگر کشورهاست. در این چارچوب، ما در پی درک و تعامل موثر و سازنده با جهان خارج خواهیم بود، بر ایجاد اعتماد متقابل با همسایگان و دیگر بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی متمرکز خواهیم شد." (روحانی، ۱۳۹۲/۷/۶)

به نظر می‌رسد دولت یازدهم در راهبرد و تدوین اهداف مذاکرات هسته‌ای دقیقاً چنین تعریفی از اعتدال را مبنا قرار داده و بر همین اساس ضمن در دستور کار قرار دادن رهیافت همکاری- رقابت و نه دشمنی و خصومت بر مبنای دیپلماسی دولت هشتم گام برداشته و با تغییراتی که ناشی از مقتضیات امنیتی و سیاسی امروز کشور

است فرایند مذاکرات را آغاز کرده و نهایتاً موفق به دستیابی به نقطه تفاهمی به منظور حل و فصل آن شده است. بازخوانی اظهارات و بررسی اقدامات مذاکره کنندگان هسته-ای و حتی فراتر از آن مجموعه دولت جمهوری اسلامی ایران طی بیست و سه ماه مذاکرات هسته‌ای با ۱+۵ حاکی از تسلط رویکرد اعتمادسازی، تنش‌زدایی و ارتباط و همکاری مدیریت شده با غرب به منظور رفع بی‌اعتمادی و تصاویر ذهنی اشتباه از برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران بر دیپلماسی دولت یازدهم دارد؛ و این مولفه‌ها بازتولید همان مولفه‌هایی است که در ابتدای دهه‌ی ۱۳۸۰ و از سوی دولت هشتم نیز در دستورکار قرار گرفته بودند. اما از دیگر سو و فارغ از راهبرد و سیاست کلان دولت در این موضوع فرم و محتوای مذاکرات و دیپلماسی هسته‌ای ایران نیز واجد ویژگی‌های خاص خود است. به دیگر سخن اگر تنش‌زدایی و اعتمادسازی به مثابه میراث دولت هشتم تعیین‌کننده‌ی راهبرد و سیاست کلان دولت کنونی بوده و تداعی‌کننده تداوم در راهبرد سیاست خارجی است، نوع و شکل مذاکرات و مختصات منحصر به فرد و بی‌سابقه‌ی آن در طول حیات جمهوری اسلامی ایران مبین تغییر در برنامه اقدام و به تبع آن نتایج و دستاوردهای دستگاه دیپلماسی کشور است. لذا به نظر می‌رسد دیپلماسی دولت یازدهم در زمینه حل و فصل پرونده هسته‌ای نه به مثابه رویکردی نوین و تغییر اساسی در نوع نگرش و اصول سیاست خارجی ایران به شمار می‌رود و نه حرکتی یکنواخت و منظم بر مدار سیاست‌ها و راهبردهای گذشته است. چراکه اساساً گسست از سیاست‌های تهاجمی و دیپلماسی خاص دولت نهم و دهم به خودی خود نشان‌دهنده‌ی تغییر در دیپلماسی هسته‌ای است؛ اما در عین حال گفتمان کلی حاکم بر مذاکرات نوعی تداوم در راهبردهای کنونی اتخاذ شده در زمینه مناقشه‌ی هسته‌ای را نشان می‌دهد. به عبارت بهتر، تغییر در مکانیسم و ابزارهای سیاست خارجی در عین تداوم راهبرد تنش‌زدایی و مفاهمه و اعتمادسازی احتمالاً وجه اصلی سیاست خارجی در موضوع پرونده هسته‌ای می‌باشد.

منابع:

- البرادعی، محمد، (۱۳۹۲). *عصر فریب: دیپلماسی اتمی در دوران خیانت*، ترجمه فیروزه درشتی، تهران: انتشارات ایران.
- توین بی، آرنولد، (۱۳۷۳). *جنگ و تمدن*، ترجمه خسرو رضایی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۹). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، انتشارات سمت.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۳). *چرخه گفتگویی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، انتشارات مخاطب.
- سجادپور، کاظم، (۱۳۸۱). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- غریب‌آبادی، کاظم (۱۳۸۸). «دیپلماسی هسته‌ای دولت نهم، سیاست‌ها و دستاوردها، مبانی حکمی و سیاست عملی دولت نهم در روابط بین‌الملل»، مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری.
- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌اله (تابستان ۱۳۹۴)، «کالبدشناسی مذاکره هسته‌ای ایران و آمریکا تا حصول برجام و تصویب قطعنامه ۲۲۳۱»، *پژوهشنامه روابط بین‌الملل*، شماره ۳۰.
- ازغندی، علیرضا، (۱۳۷۸)، «تنش‌زدایی در سیاست خارجی: مورد ج.ا.ایران»، *مجله سیاست خارجی*، شماره ۵۲.
- اسدی، بیژن، (۱۳۷۹)، «ایران و خلیج فارس: سیاست تنش‌زدایی، گفتگوی تمدن‌ها، مناسبات جدید و صلح و امنیت منطقه‌ای»، *فصلنامه سیاست خارجی*، شماره ۵۶.
- بعیدی نژاد، حمید (۱۳۸۴) «سیاست هسته‌ای آقای خاتمی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال نوزدهم، شماره ۱.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، «آغازی برای پایان یک بحران»، ۱۳۹۲/۱۰/۲۹. قابل دسترسی در: <http://www.irna.ir/fa/News/81001332>
- درویشی، فرهاد و تازه کند، محمد، (۱۳۸۷)، «مفهوم منافع ملی در سیاست خارجی ج. آ. ایران: مطالعه موردی دولت خاتمی (۱۳۷۶-۸۴)»، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، شماره ۱۳.
- دهشیری، محمدرضا، (۱۳۹۲)، «تداوم در عین تغییر»، قابل دسترسی در: <http://hamshahrionline.ir/details/251885/Iran/foreignpolicy>
- روحانی، حسن، «سخنرانی در جلسه هیئت دولت»، ۱۳۹۲/۹/۱۲. قابل دسترسی در: <http://www.president.ir/fa/73171>

روحانی، حسن، «سخنرانی در جمع راهپیمایان ۲۲ بهمن»، ۱۳۹۲/۱۱/۲۲. قابل دسترسی در:

<http://www.president.ir/fa/74860>

روحانی، حسن، «سخنرانی در شصت و هشتمین مجمع عمومی ملل متحد»، ۱۳۹۲/۷/۴. قابل

دسترسی در:

<http://www.president.ir/fa/71823>

روحانی، حسن، «سخنرانی در انجمن آسیایی شورای روابط بین الملل آمریکا»، ۱۳۹۲/۷/۶. قابل

دسترسی در:

<http://www.president.ir/fa/71853>

سوری، جواد، (۱۳۸۴)، «بازتاب جهانی شدن بر سیاست خارجی خاتمی»، فصلنامه راهبرد، شماره سی

و شش.

علیخانی، مهدی، (۱۳۸۵)، «گلوله‌ای که از تفنگ شلیک شد، (سیر تحولات هسته‌ای ایران در زمان

ریاست جمهوری خاتمی ۱۳۷۶-۸۴)»، پرتال جامع علوم انسانی.

فلاحی، سارا، (۱۳۸۶)، «بررسی مقایسه‌ای دیپلماسی هسته‌ای دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی و

محمود احمدی‌نژاد (تا پایان قطعنامه ۱۷۴۷ شورای امنیت)»، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۶.

معاونت سیاست خارجی موسسه تحقیقات استراتژیک، (۱۳۸۲)، «ایران، دیپلماسی اقتصادی و

جهانی شدن اقتصاد»، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۷.

هیل، کریستفر، (۱۳۸۷)، «ماهیت متحول سیاست خارجی»، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی،

تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

وزارت امور خارجه، «رویکرد سیاست خارجی و برنامه وزارت امور خارجه دولت یازدهم»، قابل

دسترسی در:

<http://www.icana.ir/fa/news-print/233333>

Hunter, T, S, (2010) **Iran's Foreign Policy in the Post-Soviet Era**, Greenwood, Santa Barbara, California.

Shanon, N. K, (2005) **Europe and Iran's Perspectives on Non-Proliferation**, Oxford University Press.

Jahanpour, Farhang, (2007), " **Chronology of Iran's Nuclear Programme, 1957-2007**", Oxford Research Group, Access in: <http://www.oxfordresearchgroup.org.uk>.

Kibaroglu, Mustafa, (2007), " **Iran's Nuclear Ambitions from a Historical Perspective and the Attitude of the West**", Middle Eastern Studies, Vol.

- 43, No.2, Access in:
<http://www.mustafakibaroglu.com>.
- Petito, Fabio, (2004),” **Khatami’ Dialogue among Civilizations as International Political Theory**”, J. Humanities, Vol. 11, Access in:
<http://ejh.modares.ac.ir>.
- Parliament of Malaysia, (2013),” **Dialogue of Civilizations**”, Parliament of Malaysia |Research Unit/HA, Access in: <http://www.parlimen.gov>.
- Zweiri, Mahjoob, (۲۰۱۰),”**Revisiting the Iranian Nuclear Dilemma: A Study of 2002-2009 Developments**” Ortadoğu Etütleri, Volume 1, No 2, Access in: <http://www.orsam.org>.
- Mazzucelli, Colette, (2007),” **EU3-Iranian Nuclear Diplomacy:Implications for US Policy in the Middle East**”, Miami-Florida European Union Center of Excellence, Vol. 4 No. 6, Access available in http://aei.pitt.edu/8198/1/Mazzucelli-IranEUMA_edi.pdf
- Kane, Chen, (2006),” **Nuclear Decision-Making in Iran: A Rare Glimpse**” Brandeis University, Crown Center for Middle East Studies, Access in: <http://www.brandeis.edu>.
- Huffingtonpost **Iran And World Powers Agree On Framework For Nuclear Deal**, 2015/04/02, Access in: <http://www.huffingtonpost.com>.

building, détente and managed interaction with west in order to eliminating the distrust and pessimism about Iran's peaceful nuclear program; the same policy, that in the first round of negotiations was applied. Of course the tactics and mechanism of this kind of diplomacy are novel and original. So, considering the Coordinates of nuclear diplomacy leading to "*Barjam*" (Joint Comprehensive Plan of Action) it seems that this progress is the synthesis of continuation or change in Iranian diplomacy during recent years.

Key words: Foreign policy, Nuclear diplomacy, Détente, moderation, Confidence building, Iran

Vienna Agreement: Continuation or Change in Nuclear Diplomacy?

Ahmad Soltaninejad¹

Assistant Professor at Tarbiyat Modares University

Soheil Godarzi

Ph.D Student at Tarbiyat Modares University

Mostafa Najafi Master Student at Tarbiyat Modares University

Abstract:

The long and complex negotiations between Iran and P5+1 on the nuclear conflict in the past twelve years, finally led to a comprehensive nuclear agreement between Iran and permanent members of the UN Security Council. This agreement not only recognizes the right of have and use of peaceful nuclear energy for Iran but also contains a joint program for removing the international sanctions against Iran. Regardless of consequences and primary estimates of nuclear agreement and its costs and benefits for Iran, the impact of diplomacy and foreign policy method that the eleventh administration has taken on this matter is one of the components that must be regarded. Accordingly, the main question in which this article has written on is: If achieving a common point to Resolution the nuclear dossier after twelve years conflict between Iran and international actors, in time of ruling moderation discourse on Iran's foreign policy is a Sign for significant change in nuclear diplomacy or is only the Continuation of past approaches in new conditions?

This article through a casual-analytical study of diplomatic procedures in two periods; reformation (1997-2005) and moderation (2013-2015) seeks to proof this assumption that regarding to political and diplomatic procedures resulted in Vienna Agreement, it seems that eleventh administration's diplomacy is merely is a disport from the past offensive approach in foreign policy (2005-2013) and return to détente and trust building toward west, which had been applied in the early years of third millennium. The eleventh administration's foreign policy operation (in the case of nuclear deal) is based on trust

¹ Email: soltani@modares.ac.ir

Precedence of Israel Foreign & Security Policy in New Regional Area

Mohammad Sohrabi¹

Associate Professor at Olume Entezami University

Ehsan Jannati

Ph.D Student at Islamic Azad University, Central Tehran Branch

Abstract:

From the preliminary of creating the Zionist regime, the approach of foreign policy and security of Israel, based on factious religious teachings, strategy of extend pending territories and building town, obtain to strategic depth, dominance on challenges and internal splits and in extreme gain to ideal of the greater Israel in order to realization the promises of the old testament. New, after passage the sixty years from the creating this regime and passage the several wars and 33day war between Hizbullah and Israeli army- also knowledge toward internal splits and challenges and the will of public opinion on creation and secure the safety, Israel decided to change its foreign policy and security to obtain the permanent security.

This vicissitude is inclusive the decision of this regime for withdrawal from the occupied territories, redefinition of borders and rectification of regional strategies instead of occupied and mastery. It is evident that this vicissitude will have affects and consequences on area of regional and Iran.

Keywords: The Approach of Foreign Policy & Security, Israel, Zionism, Middle East, Change of Strategy

¹ Email: msohrabi@gmail.com

Cooperation of NATO with Persian Gulf Cooperation Council and Its Impact on Security of Iran

Ardeshir Sanaei¹

Assistant Professor at Islamic Azad University, Central Tehran Branch
Ehsan Taherimehr

Abstract:

Current study is aimed at evaluating the cooperation of North Atlantic Treaty Organization (NATO) with Gulf Cooperation Council (GCC) and its influence on security of Islamic Republic of Iran in a descriptive method. The results of study show that close cooperation of Southern Persian Gulf Countries with NATO has negative impacts on security of Islamic Republic of Iran and so limits the interests of Iran in the region. In current situations the operations of NATO in the region are challenging to national interests of Iran, and the attitude of Iran toward NATO as an organization under the direct influence of the United States, is a completely controversial one. Military presence of all high-ranking NATO members in Persian Gulf and Oman Sea and existence of their different defense treaties with Iran's southern neighbor countries and independent commonwealth ones in North of Iran, especially with Azerbaijan, are examples of the military presence of NATO and its high-ranking members in borders of Iran. This can be considered as a threat against security of Islamic Republic of Iran. Financial and army supports of the U.S and its allies for Iraq during imposed war, supports of most of high-ranking members of NATO on Iran oppositions, their supports for territorial claims of Arab Countries on Persian Gulf Islands, unprecedented selling of modern weapons and army facilities to GCC member-states, their overuses of the human rights subject against Iran as a political means, their accusations based on Iran's achievement to mass destruction weapons or Iran's supports for terrorist attacks, are among negative elements of NATO attitude toward Iran. Presence in defense and security treaties of the region is among the most critical strategies of Islamic Republic of Iran to overcome new threats and to defuse enemies' plots on ignoring Iran in regional relations.

Keywords: NATO, Persian Gulf, Cooperation council, Islamic Republic of Iran, Security

¹ Email: ardeshir_sanaie@yahoo.com

Social and Cultural Functions of Religion in the Economic Development of Malaysia

Faeze Moradi Haghighi¹
Ph.D. student at Tehran University
Ahmad Movaseghi Gilani
Associate Professor at Tehran University

Abstract:

This article has been tried to consider the importance of religion in an Islamic country in order to pursue the development objectives and respecting the harmony and balance in planning of such an issue to be addressed. At the same time, using adaptive policy approach, raising the hypothesis that sequencing and appropriate prioritization and balanced developments, according to cultural Intra such as religion, is necessary provision in order to achieve economic development. Fundamental changes and philosophical priorities has been recognized by in a development culture lies in religion and optimal balance has been represented by successful experience in Malaysia given the social and cultural characteristic of Islam. In other words, effective understanding of policy makers in Malaysia about desired and cultural traditions in the context of religion have underlie the promotion of intellectual society and the favourable development of culture.

Key words: Development, Economic development, Religious culture, Culture development, Malaysia

¹ E-mail: faeze_haqiqi@ut.ac.ir

Brics Unfinished Coalition and Its Relationship with the Islamic Republic of Iran

Jahanbakh Izadi¹

Assistance Professor at Islamic Azad University, Central Tehran Branch

Mostafa Motahari.kh

Ph.D Student at Islamic Azad University, Central Tehran Branch

Abstract:

The global economy in the paradigm shift from the parameters is dominated by the west towards the multipolar is emerging economic powers in the different continents which the Brix Group is a symbol of this approach. In fact, the most important concern to the south and of the main dilemmas in international relations in the last half century, when non Western countries also with understanding the complexity of these relations is doubly; in this regard. It seems to Iran in order to use its own resources and capabilities to the new definition of their relations on the basis of value - criteria ideological confrontation with the West and to provide their national interests, communication and interaction with an institution like Brics. This paper in its official is benefiting from the analytical few resources, while the definition of the nature of the goals and challenges facing Brics and the impact on the role of transnational group in the international system and how they interact with each other and other nations.

Keywords: Brics, Emerging economies, International system, Development, Independent organizations

¹ Email: Jah.izadi@iauctb.ac.ir

Rethinking Security Institutions from the Perspective of International Relations Theories

Tahereh Ebrahimifar¹

Associate Professor of the Islamic Azad University, Central Tehran Branch

Seyed Ali Monavari

Assistant Professor of the Kharazmi University

Abstract:

International Relations (IR) obtained a rigid image of security institutions in the Cold War era. This image, of course, stemmed from the security and ideological equations in the divided world between two main blocks so-called the West and the East. Shifting from the rationalist perspective to the Reflectivity one, IR theorization after the Cold War developed the study of the security institutions. In the context of the Post-cold War era, one can consider the security institutions from the Rationalist/ reflectivity perspectives based on a theoretical synthesis including Neoliberal Institutionalism, Defensive Realism, English School, Constructivism and Copenhagen School. In this article, authors attempt to apply the five concepts of interests, threat perceptions, society, identity and urgency from the aforementioned theories respectively on the amount of explication entity of security institutions after the Cold War.

Key words: Security Institutions, Interest, Threat Perception, Society, Identity, Urgency.

¹ Email: dr_ebrahimifar@yahoo.com

Content

Rethinking Security Institutions from the Perspective of International Relations Theories 210
Tahereh Ebrahimifar, Seyed Ali Monavari

Brics Unfinished Coalition and Its Relationship with the Islamic Republic of Iran 209
Jahanbakh Izadi, Mostafa Motahari.kh

Social and Cultural Functions of Religion in the Economic Development of Malaysia 208
Faeze Moradi Haghighi, Ahmad Movaseghi Gilani

Cooperation of NATO with Persian Gulf Cooperation Council and Its Impact on Security of Iran 207
Ardeshir Sanaei, Ehsan Taherimehr

Precedence of Israel Foreign & Security Policy in New Regional Area 206
Mohammad Sohrabi, Ehsan Jannati

Vienna Agreement: Continuation or Change in Nuclear Diplomacy?..... 205
Ahmad Soltaninejad, Soheil Godarzi, Mostafa Najafi



Permission Number by IAU: 87/325358, 25/9/1387, Central Organization

ISSN: 1735-7500



Academic Advisors

Aghae, Aghjari, Bibourdi, Shirazi, Towhidfam, Naghizadeh, Khosravi, Nayeri, Ghorbani, Tarami, Ghamat, Simbar.



Editor: Dr. Habibollah Abolhassan Shirazi

Print Inspector: Mohammad Reza Lanjani

Cover & Page Designer: Joya Copy

Publisher: Joya Copy

09123506218



Address:

No. 66, Mahestan Ave, Iranzamin St, Shahrakegharb, Tehran

Phone and Fax Number: 88376732-88376730

E-Mail: iauctb_psin@yahoo.com

Web Address: www.iauctb.org

Research Letter of International Relations

Vol. 8, No. 31, Autumn 2015

The Islamic Republic of Iran's Ministry of Sciences, Research and Technology has rated the Research Letter of International Relations as a Research Scientific journal (approved on 26/6/2013 for two years)

Political Science Faculty, Islamic Azad University, Central Tehran
Branch, License Holder: 87/325358, 25/9/1387 by IAU, Co



Chief Director:

MohammadAli Khosravi

Director in Chief:

Habibollah Abolhassan Shirazi



Editorial Board:

Hossein Seifzadeh

Faculty of Law and Political
Science, Tehran University

Davoud Aghai

Faculty of Law and Political
Science, Tehran University

Ahmad Naghibzadeh

Faculty of Law and Political
Science, Tehran University

Abbasali Rahbar

Faculty Political Science,
Allameh Tabatabai University

Mohammadali Khosravi

Faculty of Political Science,
Islamic Azad University

H. Abolhassan Shirazi

Faculty of Political Science,
Islamic Azad University

Mojtaba Maghsudi

Faculty of Political Science,
Islamic Azad University

Aliakbar Amini

Faculty of Political Science,
Islamic Azad University